

Handwritten text in Urdu script, likely a title or heading, possibly reading "تاریخ ہندوستان" (Tarikh-e-Hindustan).

ARCHIVED COPY
DEPARTMENT OF
HISTORICAL RECORDS

MANUSCRIPT

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة وحكمة

في خلقه وفي تدبيره وفي حكمه وفي عظمته

وفي جلالته وفي كبريائه وفي عظمته

وفي جلالته وفي كبريائه وفي عظمته

وفي جلالته وفي كبريائه وفي عظمته

وفي جلالته وفي كبريائه وفي عظمته

وفي جلالته وفي كبريائه وفي عظمته

وفي جلالته وفي كبريائه وفي عظمته

الحمد لله الذي جعل في الدنيا حرفة خصاله الى العيشة نفيل بن عباس رضي الله

TAHSEENAM

عنه - اللهم حرفة شيخنا الامام الميرزا محمد باقر خردت بوابه

سلطان ابراهيم الميرزا الميرزا محمد باقر خردت بوابه

خردت بوابه محمد باقر خردت بوابه

شيخنا محمد باقر خردت بوابه

الحمد لله الذي جعل في الدنيا حرفة

الحمد لله الذي جعل في الدنيا حرفة

الحمد لله الذي جعل في الدنيا حرفة

الحمد لله الذي جعل في الدنيا حرفة

الحمد لله الذي جعل في الدنيا حرفة

الحمد لله الذي جعل في الدنيا حرفة

الحمد لله الذي جعل في الدنيا حرفة

الحمد لله الذي جعل في الدنيا حرفة

واینها در چرخ دهلوی لاد و چشمتی زلفه عافه

الحی به شیخ المشایخ حضرت خواجه کمال الحق الدین المشهور و عبادته

المرحوم به شیخ المشایخ و شیخ ابوالحسن الدین فی حق الله علیه

المرحوم به شیخ المشایخ و شیخ ابوالحسن الدین فی حق الله علیه

المرحوم به شیخ المشایخ و شیخ ابوالحسن الدین فی حق الله علیه

المرحوم به شیخ المشایخ و شیخ ابوالحسن الدین فی حق الله علیه

المرحوم به شیخ المشایخ و شیخ ابوالحسن الدین فی حق الله علیه

المرحوم به شیخ المشایخ و شیخ ابوالحسن الدین فی حق الله علیه

المرحوم به شیخ المشایخ و شیخ ابوالحسن الدین فی حق الله علیه

المرحوم به شیخ المشایخ و شیخ ابوالحسن الدین فی حق الله علیه

بوصا اینه فانی فی بقیة باقی باقیه صرح فی کتب جماعه
رضی الله تعالی عنہ

حضرت شیخ فاضل العزیز زکریا کاتبی فی کتب جماعه
رضی الله تعالی عنہ

حضرت شیخ فاضل العزیز زکریا کاتبی فی کتب جماعه
رضی الله تعالی عنہ

حضرت شیخ فاضل العزیز زکریا کاتبی فی کتب جماعه
رضی الله تعالی عنہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقلين المنفرد بالصولة
على رسول محمد وآل اجمعين به ان اسعدكم الله
انما في الدين كرام اعمار وانوار انبياء ودين
اسرار وانوار اوليا الزكيات وانفاس مهنك
سيد العابدين به راحة عين اكرم اهل ايمان وافر
البر والاحسان شيخ معظم خواجة عثمان فاروق
خضر زبدة لواء الدين رجب الزمان مبارك الشان

و بجان شهنشاه شد و درین رساله که انیس را در این مقام
اوست نوشته شد الحمد لله رب العالمین و ما
مسلمانان فقیر حقیر اعوذ بعباد معین الدین
حسن سجوی در بغداد و که فقه آن بزرگوار است
در مسجد خواجه جید بغدادی قدس الله سره الغیر
و دولت پادشاه حضرت خواجه عثمان در این مقام
کرد مشایخ کبار بخدمت حضرت حاضر بودند و این
این در اولین روی بر زمین نهاده باستان فرمودند
و و گانه بگذار بگذارم گفتند مستقیم بید نشین ششم
فرمودند سوره بقره بخوان بخوانم فرمودند است

بارگذاشتن آنند بگو گفتند آنچه خود با استادند و
سکوی آسمان کردند و دست من بگرفتند و گفتند
که بیا تا ترا خدا سپارم این گفتند و دست
خود مقدری بر سر این درویش را زدند و عده بر
سر این شکسته نهادند و گویم عطا کردند و نگاه گفتند
بنفش ششم فرمودند که هزار بار صوره بخواب
چون بخوانم فرمودند که در خانه آن نایب یک شب
مجاوده است امروز شب دروزند و در همین که
این درویش حکم اشارت محذوم یک شبانه در راه رفت
گذراینده روز دوم خدمت خواند رفتم گفتند

بنفسم فرمودند نظر بالا کن چون روی منوی اسما
کردم و دو انگشت خود را نمودند که چون می بینی گفتم
فرموده هزار عالم تا عرض عظیم باز فرمودند نظر کن
کردم گفتند تا کن می بینی گفتند تا غایت اظری باز فرمودند
بنفسم و سوره احد می خواند این جزایار کلام
فرمودند نظر بالا کن نظر بالا کردم گفتند این زبان
چیزی بینی گفتند جای عظیم فرمودند عظیم پیش کن
بیکروم فرمودند باز کن باز کردم و دو انگشت خود
را نمودند گفتند می بینی گفتند بشوید هزار عالم
می بینم عینک این گفتند فرمودند که برو کار تو تمام

خبر من بهتشی ایشان بود و فرمودند که این را هر کس چون
برکردم خشتی و بنار ز روزه گفتند بیرون برو و در وقت نماز
صدقه کن در وقت نماز صدقه کردم و بدو آدم گفتند
چند روز در صحبت ما باش گفتند از زمان شجاعت
بهر چشم می دادم انگاه حضرت خواجہ عثمان مسافر شدند
چون شب افتاد که اول مسافری و عاگوی بهی بود و در
برسیدیم در شهری و حاجت خیران را در یافتیم که در
خبر فرمودند چند روزی صحبت ایشان بودم و در شب
شد که امروز نا محبوقه ایشان در عالم بخیرید و در عالم
محو نیامده و در گناه بقیادت زاریت که رسید مرا

دست گرفته مناجات کردند و در باب این در پیش
آواز آمد که معین الدین حسن را قبول کرده چون
در اینجا بزرگم در مدینه ایدیم بر سر روضه سید
کاینات نور مصطفی صلی الله علیه و سلم درویش افروز
شد که سده کن سده م بروم او را آواز آمد
چهار طلبه اسلام که علیک السلام را فطرت الشیخ
پسین که آواز بر آمد فرمودند که برو کجاست رسیدی
عبادان در بدخشان آدم بزرگ را در باغتم از
نفسه گان خود را چند عذادی که هر دو و صید
و چهار سال بود بخدا استغول بود را یک پای نه

از این حال سوال کردم گفت در این مدت روزی
بهبودی نفس نمی‌داشتی که در صومعه بیرون آیم
چونکه بای از صومعه بیرون نیاوم آید که ای
مدعی عهد این بود که خواستش کردی کار و موجود
داشتی بای را بریدم و بیرون انداختم امروز صبح
سال است که این بای را بریده ام و در عالم پیچید
مشترک شده ام نهادم که فردای قیامت این روی
پناه و رویشان چگونه خواهد بود انچه از انجا
برگشتم و در بی را که دم نزرگان نجا را را در بافتم
بر کجا را در عالم دیگر که وصف ایشان در قلم نیاید بجز

و ده سال خدمت خواجہ مسعود بن عبد الرحمن چون از
عالم مسعودی باز گشتہ در بغداد آمد و مختلف شدند
تا ده سال دیگر ابرین و جامہ خواجہ حضرت خواجہ بر
سر کرده برختمی بین کہ بیت سال راست شد
خدمت خواجہ باز گشتہ در بغداد عزالت گرفتند
این درویشی را حکم شد کہ درین چند روز بیرون کوام
آمد اما شمارای باید کہ بیرون رفت چاشت بیاید
تا شریف فخر شہار بگویم کہ بعد از من یادگاری ماند
این درویش یکم روز در تپیان میگرد و بیرون رفت
خدمت و مقام عزالت حاضر می شد و آنچه از زبان

زبان مبارک کشیده می شد و او را فرمودم
 ششم بر سر پند هشت مجلس متوالی است
 سبت و هفت مجلس که در مجلس فواید علی
 ترتیب است سخن و اریان افتاد
 بود سخن و مشاجرات مهتر آدم افتاد
 بود سخن و خرابی علم افتاده
 بود سخن و فرمان بر داری نظام
 افتاده بود سخن و صدقه دادن افتاده
 بود سخن و شراب خوردن افتاده
 بود سخن و زاری و گریه افتاده

سخن در گفتن تذوق افتاده بود

سخن در کسب افتاده بود

سخن در معصیت افتاده بود

سخن در گفتن جانوران افتاده بود

سخن در سلام کردن افتاده بود

سخن در کفایت ناز افتاده بود

سخن در فاخته افتاده بود

سخن در ابل جنت افتاده بود

سخن در فضیلت سبزه افتاده بود

سخن در دینار گرو که در افتاده بود

سخن در عطسه نون افتاده بود

سخن در یا کسب ناز افتاده بود

سخن در سخن افتاده بود

سخن در واکه و عجب شایان افتاده بود

سخن در آخر الزمان افتاده بود

سخن در فکر و یاد کردن بگریخته بود

سخن در طبع فرستادن در عهد افتاده بود

سخن در حال و در شکی افتاده بود

سخن در شلواری و کستین دراز

پوشیدن افتاده بود و کلاه

روایت کرد امیر المومنین عباس رضی الله

عنه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که ایمان

بر بنداست و لباس او تقوی است و پابستر

فقر است و دارویش علم است و ایمان گنبد

است بقول شهادت خواجه اشهد ان لا اله

الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسول الله

گفت که ای درویش ایمان زیادت و نقصان

نمود

نمود و هر که این سخن بگوید بر خود قسم کرده باشد
گفتند که چون بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمان آمد که برو کارزار کن تا گویند
لا اله الا الله محمد الرسول الله همیشه رسول کار
زار کن تا گویند لا اله الا الله محمد الرسول الله
همیشه رسول کارزار بگرد همه گواهی دادند که خدا
تعالی بکی است و محمد بنده اوست و رسول اوست
و فرستاده او ایان آورند پس تا فرود آمدند
پذیرفتند پس فرود آمد آنها نیز پذیرفتند
چون فرود آمد پذیرفتند پس از آن فرود آمدند

پس گوید فرمود آمده اند بر فقه و اهل علم و عارفان
 تا به غرض و این فرمودند این همه کار را بدان
 امارت و است و نقصان و قدرش از روزی و رست
 و جزان زیرا که هر که فرائض نماز بگذارد و نقصان
 در آن در آرد و خداستجالی بر وی آسان کند
 گوید هر که شکست که ترا که بگوید هیچ غلوه تطوع کرده
 است بدان تطوع فرائض او را تمام کنند اگر
 فرائض تمام نکرده باشد و تطوع نکرده ترا و
 و در حق شود بگویم است خداستجالی و را به
 رسول الله اقول شریعت است بر که فرائض

منکر شود که فرزند و عذای غرض از این است
زیادت و نقصان نشود و آنکه گفت که این
علی ریح الله عنه از پیچا میرزا علی ریح الله عنه
در بیان فرموده که از این بود که اندر دل هر
چیز آید بر عهد که بنده نکوی پیش که سفیدی
گردد پس چون در دلش سفید شود عداوت با
از خود دوستان گشت و نقصان و گناه از بدن
تاریکی است که اندر دلش پدید آید هر چند که بدی
پیش کند سیاهی دل زیاد شود چون در بدی
کردن استقامت کند در دلش سیاه شود و عداوت

نام گردد و چون منافق شدند از رحمت حق تبار
نرسید گفت پس در دنیا و آخرت بهین ناسیجونه گردد
و گفت ای درویش اگر دل مومن به کافی خبر
سفیدی دل او خیزی دیگر نه بینی و اگر دل منافق
را شکافی به سیاهی یابی بعد از آن فرمود که شنید
امم از پیر خود که انس بن مالک رضی الله عنه
روایت کرد از رسول صلی الله علیه و سلم که اصل
ایمان زیادت و نقصان نشود ولیکن ایمان
را حدیث هر که زیادت و نقصان کند او تها
کرده باشد و اصل ایمان آنست که بگوئی لا اله الا الله

محمد رسول الله و هذا و نماز است و روز و ذکوة
و حج و سیرت شستن از نجاست و سر که اندرین
بیکر زیاده کند خواب زیاده باشد و سر که نقصا کند
خواب او کم شود لکن فرمود که خدا بتو ای مومن را
از عمل پیرسد و از ایمان پیرسد و منافق را از تقی
پیرسد و کافر را از ایمان پیرسد و ایمان مومن را
نشد و اگر تکفیر لکن فرمود و سر که زیاده است بعد
از دارد کافر گردد بر حکم خدا قال النبی صلی
الله علیه و سلم من ترک صلوٰة عامداً و متعمداً فقد
کفر فان استوجبت القتل عند الشافعی رحمه الله

یعنی بر که ناز بعد از ترک گیرد بدستی و راستی کافر
نمود پس بدیست که او را یکسند نزد یک امام مقرر
نمودند علی بن ابی طالب که خواب او این خوابید تمام کرد و مقبول
شد و عاقبت باز گفت الحمد لله و کس

که در حدیث آمده است که هر که در خواب این خواب را ببیند

بنویسد که شنیده است از خداوند نامحرم الدین و بویوسف
چنین حدیثی را در سره انوار گفت در کتاب تفسیر
نوشته دیده ام بر روایت امیرالمؤمنین علی رضی الله
عنه که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم چون خدا بخواهد
کلفت قتلی را دم من ریو کلمات در این الوقت

که اودم علیه السلام در پیش من میگریخت خدای تعالی
گفت یا آدم از من میگریزی گفت نه یارب و بگو
مهرم میدارم از تو گشت که نموده ام از من میگریزی
گفت نه یارب و بگو مهر میدارم از من میگریزی
و ما شتاب عارفان است افتادیم بود بر حفظ مبارک الله
که فراموش کردیم بن عباس رضی الله عنه و فرمود که
بگریختند از رسول علیه السلام پرسیدند چرا فرمود که
و ما شتاب را برای این میگویند که چون گناه بندگان
دور دنیا بسیار میگوید فرمان خدا بجای میگوید که
و اینان را بگیرند و غنای را عبرت شود و ما گفتیم

گفت که چون ماه را و ماه محرم بگیرند در آن سال
کنش و بلا و فتنه بزرگان و بزرگندگی صغیران بسیار
باشد و بام بسیار بود و اگر در ماه صفر بگیرند باران
در آن سال رندک و در پایا خشک نموند و اگر در ماه
ربیع الاول بگیرند در آن سال قحط و مرگ بسیار باشد
و اگر در ماه ربیع الاخر بگیرند تبدیل بزرگان یعنی
تحول ملک شود اما در آخر زمان و چون ماه رجب
اول بگیرند بر قیام و بارانها بسیار نموند و مرگ
مفاعلت بود و اگر در ماه جمادی الاخر بگیرند در آن
سال گفت که نیک نموند و نرخ غله از زالی و

و فراخی در سختی و اگر در راه رعب بگیرند در اول ماه گرد
از نیند به شد احتمال گرفتگی و بد آسپا بد شد و از آسپان
با کج بچشم آید و اگر در راه شعبان بگیرند در آن سال در آن
و بگی بنود و نفع و نفع که در این ماه است و در آن
در ماه رمضان اقتضای را بگیرند در آن سال چهار بار بسیار
بود و خلق به بدی مشغول شود و اگر در ماه شوال بگیرند در آن
معصوب شود و نفع بسیار به نفع و در خزان روز بد آسپان
و اگر در ماه ذیحجه بگیرند در آن سال فراخی سخت باشد و در
طایفه جهان را قطع راه بود و اگر در ماه ذی الحجه بگیرند بدانند که در آن
اخذ شد و فتنه را قایم شود و عیب و بکد هر که بر کنند و دنیا
رای آسانند و آخرت راه پیران کنند و بقول و گفتار میوه

با همه اهل منافع بودند و خداوند مال را بزرگوار
بود و بزرگان را عطا فرمود و دارند و بزرگان
بعد از مسط کنند تا عیشش بر زبانها تلخ گردد و بزرگان
میدانند و همین که حضرت خواجہ ابن فواد تمام کرد مشغول
شدند و گویند بزرگوار است و بزرگان بزرگوار
و بزرگان بزرگوار و بزرگان بزرگوار و بزرگان
که در آن زمان شهر را از شویب گفتن و بزرگان
چنانچه شنیده ام از خواجہ قطب الدین بود و در
فدوس آمد سرور و بزرگان و فتنی میفرمودم و بزرگان
بزرگانم از زبان مبارک بزرگان روایت کرد
از امیر المومنین علیه السلام و بزرگان بزرگان

آوردان من فرشته الاهی بکنو بها قهر و هم الصیبه بالموت
و بعد نودا بپایندید اکان ذاک فی الکتاب
الواجب و فخره مسمو را بخیج شهری منبت که آنکه
پیشو انقیاست عذابی و عذاب و امان شهر و و آید
و آن شهر و امان گردد و نگاه فرمود که و آخر الزمان
چون معصیتها بسیار شود که اجیشیان و بران گفته
و مدینه از قحط و بران شود و در مگر سنگ اهل ان شهر
و اصره و عراق از شومست بنجران خراب شود و بول
دران شهر منزل گردد و عدوان از شومست زمان خاک
شود و تمام از ظلم بود و آن خراب گردد و مع بارد

از آسمان دروم از کثرت لطافت خراب شود
و بادی و بادیه همه خلق خفته باشند خاک و گلی گردد
و خراسان تابع از حکومت محمدری و اصحاب
تجارت که خدایین باشند و بران گردد و مسلمانان
مرد و زن و بزرگ و زن و بزرگ و زن و بزرگ و زن و بزرگ
زمان مبارک خواهد بود و در چشمت قدس اندر سر
که خوارزم و چند شهر دیگر و حوالی آن از حکومت
منزله خراب شوند و یکدیگر را بکشند و مدد
کنند اما سبب آنرا باد و آبی سخت و تاریکی و نور
خراب کنند و کوه پاره پاره شوند و اهل آن شهر

سنت گردند اما خواجه مصرود مشق بسبب آن بود
که در آخر الزمان زنا را بکشد و بگوید که این فاعل
است خاک و درین ایقان پس بیدار او را زیر
هر برنده اما ویرانی است از جهت آن با علم
فنا و زنا و شراب طاری بسیار شود و
حقایق با و را فرمان دهد تا سیه را بکشد و بکشد
که چون شهرت بخش این خراب میشود محمدی عبد
بیرون آید از شوق تا غیب عدل کند که مهر
صلوة الله علیه و السلام خود آید و بدان عمل وقت
مسماح بخیزد و در همه تنگم خواهی این فرایند تمام

مستحق بودند و ما گو بارگشت الحمد لله علی ذلک
مجلسی بود که در آن روز در آن زمان او را
نمودند و در آن روز فرمود که روایت کرد و این
المؤمنین علی رفته اند عنه از رسول علیه السلام بر این
زنی که مشغول او در جامه حجاب خود بپوشید و
دور شود پس از آنکه ای خود چنان بیرون آید چون
ما را از پوست و نره کار چندان باشد که رنگ
بیا بماند و اگر آن زن ببرد و مشغول از وی خوشنود
بپشتا و در دوزخ بکشد و اگر خوشنود نشود بپشتا
در جهنم بپشتا بدارند بعد از آن فرمود که در تنبیه (ما)

ابوالعباس سمرقندی نوشته دیدم بران زن که روز
شوی خود ترگند و در روی شوی ترش نکردند
بر ستاره که در آسمان باشند گناه بروی بنویسند
انچه فرمود که اگر شوی را در یک سوراخ بنی
سیم رود و از دیگری خون و این زن میسید خن
شوی نام نکرده باشد بهر گشت ای درویش اگر چنانچه
خدا بخواهد کسی را سجده کردن روا بودی رسول صلی
والله علیه و سلم فرمودی مرزبان را که سجده کند
شوربان را آنگاه سخن در آزاد کردن برده
بود بچنان درویشی بیاید و بروی بر زمین او را
برده بود خدمت خواجه انداد کرد حضرت خواجه دها

خیر از آن داشت آنچه فرمود که برگ بنده را از
کند بنمایند بزرگ که در حق آن بنده باشد خواب
پنجمیری و او از دنیا نرود که از بدو شایسته گناه خود
و بزرگ این عفو کند و ما در و پدر او را و پناه
تن او را بیا مرز و برینا رختی که در حق وی باشد
ست راستی و در پیش بنام او بنا کنند و برنگی
در حق وی باشد و در حق او باشد بر صراط و ناطق
در پیش آسمان او بنا باشند گفت بنده را
عبد و سلم برگ بنده را از آن کند از دنیا نرود و
جای عز و در پیش بنده و در پیش آسمان را

یکی الموت مرده و بدالگاه فرموده که بنده را آزاد
کند و در دنیا بیرون نیاید تا شراب بهشت خود
در بکشد و هر چه آسمان شود و در بر سایه عرش
باشد و بچای و بهشت و دالگاه فرمود که هر
سویک دنیا را هزاره و فرخ داشتند زیرا که در
دنیا همه چیز است پس هر چه مردم که در دنیا یکی از
بیشداری بیرون آیند اما در آنست که خود را در
مردار دوست خود آن بیاید تا بهشتی تواند شد
و لگه فرمود که اهل عیشی بنندگان را نیز از دوازده
را دوست از او کرده اند تا فریادی بهیاست از فرخ

خداوند متعال بپسندید که خواجگان این عواید تمام گردانند
شدند و عاقلان و دانشمندان این عواید را که در
دین و دنیا و آخرت و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
الدعیه و سلم پرسیدند که از اعمال کدام فاضلتر است
فرمود که صدقه دادن زیرا که پرده صدقه بودانه
در انش و وزغ پس گفتند که از بس صدقه دینده
میفتاد هزار کس از آل او از رسول روز قیامت
ایمن باشند آگاه فرمود که وقتی امام حسن علیه
السلام را پرسیدند پرسیدند که خواندن قرآن فاضلتر است
یا صدقه دادن فرمود که از رسول صلی الله علیه و آله

مروست که نان یا پاره خرد صدقه دادن بهتر باشد
که با هزار بار قرآن خوانده باشد انکار نمود که
وقت بی چاره‌ای در میان بازار استاده بود یک
گرسنه را نان پاره کرده می داد هر سه وقت از آن
خواجہ حسن یحیی رسید گفت ای بیکانه این چیز نو
قبول نیست الغرض چون حضرت خواجہ حسن به
دست نعلبه آمده طواف میکرد و بر ناولان کعبه
پیری را دید سر سبز شده نهاده روی بلی میگفت
ای بیک عید حضرت خواجہ انجا بایستاده بود
پیر سر بر کرد چه بیند که جان پرست که در بازار

دیده بود ملک بیت آغاز کرد و خواهر مرا می شناسخت
من بهان میجویم که سگ را نان میدادیم و بدی می کرد
کرد و بخوار پس ای خواهر کار خود را قدرست خدای
غیر من نیست که نداند که عاقبت مردم چگونه
شود از آنکه فرمود که در سلوک نوشته دیدم که خواهر
ای بر اسم ادم که الله علیه گفته که بگردم صدقه بفر
ست از عبادت بسیار و قاصد از آنکه برده
آزاد کند قاصد از آنکه شب قیام کند از آنکه
که ایدر اهل صغیر علی ریح الله عنه از رسول صلی الله
علیه وسلم پرسید که قرآن خواندن و غلبه است یا نه

فرمودند که صدقه ای را که روز انبی و ریح انچه فرمود
که صدقه دادن خود دل سب و صدقه دادن کایم
سب و صدقه از هزار رکعت انچه فرمود که صدقه
و بپند صدقه سب و دوست خدا انچه فرمود
که چون روز قیامت آید قومی زبیر صاحب عرش باشند
که پیش از بزرگ صدقه داده باشند و آن صدقه بر
سرش قیام کرد و انگشتی را بر پست سیمای بخت
برگز از رحمت حق تعالی دور باشد و نگاه فرمود
که خدا سبحانی فرموده که سخنان عذاب گویا شد
شدت قیامت بخود نگاه فرمودند که زبیر بگوید

بهمان روز ویرش کردن من می گذرد
تکلی در تمام اول او بنویسند نگاه فرمود که سخنان
بگذار سال پیش از همه بوی بهشت یا بند سر روزی
عاشق پیغمبری نگاه فرمودند که اولیای خدا نفس
را ده کان سال باز و رسانند از اینجا چه می ماند
که وقتی خدمت خواجها و تراب را بدست سال از
نان تنگ و بیضه مرغ بود نفس را انداخته و
در دل این گذشت اگر امروز برسد با این
کنم انقض وقت ناز دیگر حضرت خواجها برای تجدید
بیرون رفت در هوا کودکی بیاید دست درویش

هوا چو دزد که تو دزدی کالای من بودی امروز باز
آه من نادیده گیری فریاد سر آورد که دزد دست خلق
گرد آید نه چنانچه در آن کودک بیامد مشت زون
گرفت حریت هوا چه شمار میکرد شصت مشت
زد جهان مردی دیگر بیامد و شناخت گفت این
دزد نیست این هوا چه از آب خلق است بیست
محذرت پیش آمدند که الله الشیخ الغریب آن مرد
هوا چو را بر و فضا را در خانه آمدن آن تنگ
بصده مرغ موجود بود در طبق کوزه پیش آوردند
پسین که دیدیم کرد که ناخو ده شصت مشت

اگر بخورم صبا و ایلها نازل شود و چون از در
تاست سال خور و بگیان بر قنطاری
خواهی خواهم بدام کردند و شد دعا گوی
گشت احمد و عذرا یک مجلس ششم
شربت موثر و شفا شربت از رسول صبا
علیه و سلام پرسمند از حور و آب مویر گفت
عذران منبت محض حرام است اسگاه فرمود
خدا می بران کس باد که خور و مال و فرستد
یا بهای بخورد چرا که حرام است اما حقیق راه
مردان خدا باشد که نفس را بجا دوکان سال

خداوند به عیسی نازل کرد و گفت ای عیسی خداوند
فرمود که در قیامت که او را بپوشد و بپوشد و بپوشد
سوره اخیر از قرآن است که هزار رکعت باشد و
قصر ای جان محافظت نمود و در روز قیامت
کردن این دعا را از کافران و مشرکان و
آب و عسل از آن یک کوزه ریخته بود
بودند از آن روز که در آنجا آب می ریخت
و نفس را در آن می ریخت و در آنجا
حضرت و او را می ریخت و در آنجا
از آن است که در آنجا

که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که
نیاز دارد مومنان را که بر سر نهاده می باشد
است و در گرو پر پرده مفتاح فرشته است
پس بر که بیات دارد و مومنان را بچنان باشد که
مفتاح و فرشته را را بجای نهاده باشد و حکایت
در نماز اعتقاد و کلمات و غیره و فرشته گذاردند و
مشایخ ما گذاردند و اندکی بر که پیش از این
چهار است بگذارد و هر چه بداند بگذارد از نزد
و پیش از این را به پیش است و مفتاح و فرشته هر یک

بودن

بعثت دهن برآور او را بدید بیا مید و بر او نشان
کند چون از گور برخیزد عفت او عذر پوستاند و در
بهشت برند و هر که چهار رکعت نماز پس از نماز بخیزد
بگذارد قرآه معین است خدا بیجا هزار عباد
او را گردانند و بر هر رکعت بنویسد مرا در اعبای
یک روز و هر که پیش از نماز بگذارد بهین نواب بخیزد
ابو در داری النعمه گفت که بدیند از در اهر
مهری در بهشت و جهان نسج که در همه عمر عبادت
کرد و مرقدای و در هر روز که چهار رکعت نماز و در میان
شام و ظهر بخیزد در آید در بهشت و این باشد

از عهد پادشاه وید میزد و پراست بر سر کوه و آب میبارید
و هر که بعد از نماز خفتن چهار رکعت بگذارد عبادت
در بیعت رود و این نماز کند نگر دوست خدا
تعالی نگاه فرمود هر که نماز بسیار کند بچنان باشد
که همه فرشته گان را فواید و نامه اعمال او بخوبی
دیده چون را بیازد و همچنان باشد به جز فرشته
نگاه گرفته باشد که یک خانه در وضع نماز
باشد و نیاز او مومن را مگر منافق و کاه و
ای درویش اهل سلوک خود را گشاید که کرده اند
از بزرگی آنکه با هیچکس هم کلام نمیشود که دانند که در

در سخن دل پرور و سخن بخت و آن بنده شد پس با خورشید
معاذ خان بر روی این صفا و خود را از کج ساخت و انداخت
چرخش از نشان از کعبه نگر و در چنین حضرت و حاجات
خواه نام کردند و گفتند که گوی باز گفتند که

فایده کجاست که این را در دنیا بگویند و در آخرت

فرمود هر که بخواهد از این جهان رستگار شود و به جنان
باید که با داور و خواهر زن کرده باشد و چنانکه فرمود
را داری کرده باشد و هر چه خواهد بود از آنجا فرود
بر که بخواهد از دنیا بماند و بماند و بماند و بماند
و اگر بخواهد بهر دلیلی مرده باشد از آنجا فرود که در حق

عبر خواجانه مرادین که در این سفر به خدمت رسیدند
و بعد از دیدن محل در حقیقت تمام بیوفت مردی که معروف بود
به شست و آلودگی آن ملک و حضرت خواجانه به
پیر و گفت ای مرد راست گوی میبینی که خود را در جهان را
را نمی بیند که در حق نمی کند گفت بدین بود و گفت
تراجم و ریوذه تازه سال سبب این میخورد و سال
خلق نه نشسته و غفلت گرفتند بعد از آن فرمود که
در حدیث آمده است هر که موسی را او شناسد و در
در دنیا و آخرت استجاب کند و تا صد روز گناه ببرد
هم فرمود بلکه خدا بخواهد او را با مرز و گناه محامد
فرستد که سفره سرخ بهار که به پای آن میفرستد

[illegible]

[illegible]

انگاه فرمود که چرا میمانی بر سر سفره سیخ و چرا در دهان
که از آن سفره سیخ بر تیر و بزار یکی و دیوانه و دیوانه
انگاه فرمود که بشنید و ام از زبان پیر عارف بر سر سفره
سیخ نان خوردند و بقالی در دهی بنظر رحمت بزرگ
برآوردند و در پیشگاه پیرانند و این که در این
خوابه تمام کرد مشغول شد و عاگویی باز گشت انچه در ده
و کس که در این ده کس که در این ده کس که در این ده
را اند که از بغا بر علیه الله علیه سلم و قتی شعله بر سر
بانی الله چه گویی در پیشگاه پیرانند و این که در این
فرمود که پیش تو چیست گفت پیش من ضابطه گری است
اگر راست فرموی که تو نه یک است نه دو ای خدا مست کن

از رسیدن پسر علیه السلام در بهشت است ایضا و گفته اند
مردی دیگر بر فراست گفت ای پسر چو کنی در بهشت
فرمود پیش تو بهشت گفت آنگاه فرمود بهشت تو از
حد بهشت است بدانکه درین منفعت عالم است و
و خود علیه السلام است اگر امانت داری کنی و فرمود
درست گوی منتر و خود علیه السلام در بهشت است ایضا
ایضا و بهشتی ایضا و فرمود که مردی دیگر بر فراست
گفت ای پسر ایضا و پیش من من چو بهشتی فرمود
که پیش تو بهشت گفت ای پسر فرمود بهشت تو از
حد بهشت است ایضا و فرمود که ای پسر ایضا
و فرمود علیه السلام ایضا و فرمود که ای پسر ایضا و فرمود

پایانی از سد و سفره ای در پیش من فرمود و به من فرمود
تا گفت پیش من کش و زنی است فرمود بیک بیک
پیش من ایستادیم علیه السلام این پیشه داشت

و بعد از آنکه گفت منعت بسیار است خدا بخواهد بر شما

رحمت کند بد جای بهتر بر آید و ای خدایا من فرمود

من ترا بر آید و من ترا بهشت آگاه مروی دیگر هرگاه

گفت یا نبی از سد و سفره ای در پیش من فرمود و به من

فرمودت علیه و فرمود خدا بخواهد پیشه خود را در

اضحیت که روز خدایست با من حضرت علیه السلام و من

با من و تو از حضرت علیه السلام با من و اگر عدل کنی بر من

فرستاد من ترا استغفار کند آگاه مروی دیگر هرگاه

گفت ای احمد در پیش من چه سعادتی زود پیش
چیت گفت پیش من از زنگنه است و پیش
علیه و سلم و خود را راستی گیزی در پیش
رخنه اند علیها ناسخ اگاه فرمود که در حدیث
است از رسول علی اند علی و سلم
پیش علی کردن عدل
است بر وجه مسلمانان و وجه زینت مسلمانی
که در حدیث دیگر آمده است
که سید دوست خدیجه عجل و صدیق است
اگاه فرمود که کاتب را می باید که یک لایه که
بدان چهار و بیست بیرون آید و گوشتش را بدو باز

و در میان کوه ها و درختان است بر بالای کوه و در
کسب بیرون آمدن چون بیرون آید به نیت عبادی
بیرون آید بکشت عدل و بیعت و روزی کند و اگر
کسی که بی کسب است و بی نیت و در حالی که بیرون
چون نرق و دسته را فراموش کند و اگر کسی که بیرون
چون روزگار بیگانه و بیرون بیرون این نیت
الگاه و نمود کرد و عده نوشته دیدم (بود در آن)
و بدین دو کار نزاری کردی چون در نزاری ترک
پرسیدند که چرا ترک عبادی گشت چون عبادت
را بی آید با سلام باشد و کار نزاری از گاه خود
که نام اعظم را بی نیت و بی نیت بیرون آید

فکر و محنت به خود فراموش است بچنان حال وجودی که
سایان مدح و شام مسافر شده چون بعد کمال باز
آمد و کمال خوار است که تقاضا کند وجودی که غلبه اندام
آمده ام هر یک عروق کیمیا رو به آن وجود نیست
خاست و نیست اینها را مسافر عده و عده است
در همین آن وجود نیست در تنه مسافر شده با آن
نام عظم رفته زنده عده هیچ گفت آن وجود پیش نام
به نام مسافر در شکست اینچنین در حق است تمام
حقیقت که در میان مسلمان نشوند از نگاه فرموده عده
مسافر در آن وجود که حق تمام نام اعظم را در
کوچک و شاد و اعظم و بزرگ و مسلمان مسافر است

که این طایفه را هم که در مشغول شدند و عاقلی با گشت
از خود به عیال و کتب مجلس و هم سخن در محبت
بود و از این که عید رسد اظهار رضی رسد و عید
کردن به غیر عید رسد و سلم بر کرد و وقت محبت
با یکی و خود کند گفت و بر به درج برزد و عید
نام و برادر و بان شافقان و محبت عیدای بر
اکتس با در کرد و وقت محبت خود با بانگ که
پس هر که عید کند با بانگ که وقت محبت
گشت مجلس عید و عید سال عبادت خطبه سلوود و
بدین سال بر دلی خود به فرقی مجلس بود در فرخ و عید
فرمود که وقتی حضرت خواجہ ابراهیم رحمة الله علیه در

وار و در کینه دست بست سال هیچ تا کینه
کینه و بیک جهان بگفتند که زار بر خدا خدای تو
از تحت این عرش بود و بعد از آن بود بر سر
را پاره کند و گفت صحبت خدا بخواه بر گردان
بند و بنظر رحمت نگردد و روز قیامت سخت ترین
عذاب باشد و در دینت و یگانه است که بر
پیر این پاره کند با خود کند و ز قیامت جهان و
ایرو نو شسته پیدا آید که تا صبح است از رحمت
خدا بخواه و بر گرد و سیاه کند از پاره و در رخ و
بنا و شیشه طاعت از آن روز قبول شود و جهان

که بزرگوار من را کینه است و هر که بی دروغ
اعمال او بنویسد و بفرستد که در این و نهین است
بروی عیبت کند تا آنکه نامه سیاه باشد نگاه من
در آب و درون این و ده بود و بود که در آب
دیده در ساعت از آن در جهان بیرون آید که
حالی از ما در داده است و اگر در انوقت بفرستد
میره و بشود و با سبب است رود نگاه و بود
سراجه را طریقتی و بد و ملائحتی و چاره جانشینی و اگر
عامه از انکه و نفع آید که و اندود و بهشت نصرت
بنام او پاک و نگاه من در این انکار بود که در حق
هر چه خداست و هر که در حق ایندی دیده و در حق

گراوی وارد خدا بخند از آنکس خندد و راست در کار
و شود و او بدان شادی کند و خندد از آنکه خندد
با کعبه را خند کند و قطب است یعنی از آنکه خندد
برده اند و کند پس برگرداند و خندد رحم مستعد است
پس آنکس که خندد از آنکه خندد و خندد از آنکه خندد
صلی الله علیه و سلم دوست داشت و دوست
و خندان و دوست رسول صفت پس که حضرت فرمود
این خواب تمام کرده مشغول شدند دعاگوی بازگشت

الحمد لله رب العالمین
و بود که عبد الله بن مسعود در میان آن
روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود

[illegible]

این نکته از عذاب خداست که بر بدکاران و خودی
مسئول می آید و در عالم وجود می رسد و هیچ کس
را در آن که در عالم است که عفویت خدای تعالی
گردد و دنیا و آخرت و همه بیهوده
بدارید بهر کفایت او و هر که عفویت را از انظار
چنان نشیند که با او در جور کرده باشد نگاه
در نماز افتاده بود بر حفظ مبارک باشد که در حق
مردان باشد تا انزاس که در کعبه و مسجد
و بر هیچ یک عیب نشوند هیچ عیب بر نگذرد
چنانکه در سوره اولیه از شما و بیهوده عفویت

خواهد چنانچه از ادبی و حضرت ابو بکر شریف را شنیده است
برای آنچه در و صواب بود آنرا در هیچیک از کتاب و عهد
نمی بیند و می شنود که در صواب گفتند چنانچه در این کتاب
پشت از و نیز در هر مکرر ده مکرر است چون و بد که این
تجدید و صواب است و نیز شنیده و فرموده و بد
و صواب و صواب و بد و صواب و بد و صواب و بد و صواب
شنیده است که این مرد نیز که هیچ است چون و بد که این
همی است که در کتب و وجود و صواب و بد و صواب و بد و صواب
و وجود و بد و صواب که از این است که در کتب و وجود و بد و صواب
صواب و بد و صواب که از این است که در کتب و وجود و بد و صواب

زاده آن که بیایک عبیده نمی شنیدم شیخ و بزرگ شایسته بود
 هستیم بزرگ بود و بزرگ است که آنی نزد یک رهنما بود
 و اهل محبت و از آن که حضرت پدید و در آن است
 و این آن که از آن می دانند که در آن بود و در آن
 حضرت خواجه ابو یوسف جنت قدس است و از آن
 این بیت را شنیده بودیم و این بیت اینست
 هر که در آن شغل شوم چو در دوست حضور
 آن شیت نهاده بود و حضرت خواجه ابو یوسف
 جنت قدس است و در آن است و در آن است
 که بزرگترین است و در آن است و در آن است

[illegible]

انجا فرمود که حضرت علی را بپذیرید و بطاعت او را
بردارید و ازین پس این حال بود چنانکه شیخ از پیغام
شب بولای هم میرسد اما بنابر تفسیر خود خلق همه
خفته و خاموش بودند و حرکتی نداشتند و هیچ خبر
نداشتند از خلق خفته و خفتند که در حاکم تا این خلق
را بیدار کرد و بیدارند و در خاموشی بیدارند
گفت من اندیشه بگویند و بگویند بگویند
و مقام شفاعت برای سرور کائنات صلوات الله علیه
و سلم است و بگویند که در گذر کمالات او و داد
نمای او بپذیرید و بپذیرید که او بکمال است

در میان حیوان سلطان اعدای من بگردانید و بیکدیگر
این خواب را مژده مشغول شد دعا گوئی بفرستاد

صدقه ذکات و ...

... و جرات ...

و هم چون از مجلس برخیزد سلام گوید سلام
کفایت نگذاشت و فرستادگان از پیش خود بگریه

که در مجلس برخیزد عدا بقای بروی حسرت کند و اند

نیکوهایش بفرزاید و در عبادت او زیادت کرد و دعا

فرمود که شنیده ام از زبان مبارک خواجه ابو جعفر

چنین فدی رسیده و اغریه هر آنگاه که از مجلس برخیزد

و سلام گوید که بدان سلام هزار تکبیر و زانوهای اعمال و
بنویسند و هزار حاجتی را بکنند از گناهان چنانچه
شود گوی از مادر محال را داده است و یک ساله است
و زانوهای او بنویسند و حج و عمره را زانوهای اعمال
بنویسند و از عقیقه‌ای هزار فروان شود که بر سر او نما
گفت از نگاه فرمود که چون جان در قالب بهتر اوست
السلام و زانوهای او بنویسند و زانوهای اعمال
جبر کل پیش بود پس سلام کرد پس سلام کردن نیست
ایشان از نگاه فرمود که حضرت امیر المومنین علی
بیخداوند گفت بر چند خواستم که وقت از ابدان

و در مجلس بر سر سفره ایستاده و می گوید سر ایستاده
پیش از آنکه من بخوابم که سلام گویم رسول خدا سلام
بگفته بپیکر حضرت خوابم بر آنجا آید تا در کرده مشغول
شده و عاقل می بیند که است ایستاده علی و زکریا
در آنجا ایستاده و می گویند ایستاده و فرمودند

که امیرالمومنین علی رضی الله عنه و است کر از حضرت علی
السلام می گران تا قضا شده باستد در وقت نادر که نذاف
در حدیث است پس ناز کند شب و روشن پنجاه رکعت
بخواند و در هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله احد یکبار
از آن فارغ شود و در هر رکعت صد و یکبار خدا تعالی

گفت است آن بی بد اگر صد سال نماز قضا کرده باشد و بعد
از آن سخن در نماز غیبا رفت و دبود بر خط مبارک رفت
که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر که در شب قائم
گردد و مردمان غفله باشند این و تحال فرستند آن را
فرمان دهد تا شب دیگر صیامت ادا کند و در روز
قیامت امرزش خوانند و در حدیث آمده است که
در شب ادا کند بیست رکعت نماز بگذارد چهار رکعتی
و بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و الحمد ص یکبار و در
روز قیامت برابر با نصد هزار صد بقان و شصت و
پنجاه و در هر رکعت بیست و یک بار و در هر رکعت
نور بخشد و بر پسران آسان کند و تا صبح از آن

استند کرج و عروه کرده باشند و در بیاضی حضرت برآ
گفتند ای کاه و فرمود که وقتی در خانه مبارک من بیرون
آمد علی و سلم بودند بزرگم را در باغ از حد بزرگ بود
در شمع در دو رکعت نام از قرآن کردی بنور صبح
صادق نه و میدی که حتم حشر کرده ای کاه فرمود
که وقتی جان من می رفتند مسافر بودم بزرگم را در باغ
که او را شیخ عبدالواحد می گفتند ای زکشیده ام
که او گفت که حدود ایمان چیست باز جواب نداد
حدود ایمان آنست که در غیبت قیام کنی و در روز
روژه ناری که این علم کنند حدود ایمان آنست

بر روی پادشاه نگاه فرمود که مقام حسب منزلت
در دنیا و آخرت و در کار و بیچاره بیچاره
نگاه فرمود که چنان بدخون ساغر بودم درویش
را از بخار و سیاه و از حد بزرگ و مشغول بدین
و بودم هیچ شایسته ندیده ام که او در خواب رفته است
شد که این درویش را مدت چهار سال ندیده ام
که به سوی خود بر زمین نیاورد است پس که این
خود را حاضر خواهم تمام کرده مشغول شدند و عاقل
باز گفت الحمد لله و تکبر و جبارم حق را
افتاده بود که هیچ ابو یوسف هیچ قدر

اعوذ بر در سال خود می آرند و می نویسند که پیغمبر علیه السلام
فرموده اند هر که در وقت غفلت بسیار بخندد و سبزه
اخلد می بخواند در روز قیامت میان من باشد
پس بچکس پیغمبری پیش اندوی و در پشتش نرود و شوق
مهرتر عیسی علیه السلام باشد نگاه فرمود که حاج
محمد مرسلح رحمه الله علیه گفته است که هر که در وقت
خفتن یکبار بخندد و سبزه اخلد می بخواند جهان از غم
پاک شود کوی که امروز از ما در زاده است الهامه فرود
کرد و صحیفه حاج ذوالنون مصری رحمه الله علیه در ایام
برداشتش عنده الله فرموده است هر که در وقت خفتن قل یا

از سبب این که فزون بخود ده هزار فرستاده بدان بنده گوی
و پسند و به پیشکش که این بنده در دار دنیا نیکی کرده
راست انگاه فرمود در روزی با پرچم خود به بدخشان
میان فرودم در مسجد بدخشان نشینم و اورا یافتیم که
از خواب محمد بدخشان بگفتند ای امیر و از خدا شکر
بود از او شنیده ام هر که در وقت پیر آمدن افتاد
دور گشت با چهار رکعت نماز بگذار و ده صدقه بزن
باشد که در راه خدا هزار و بیست صدقه داده باشد
مبین که حضرت خواجه ابن خلدون نام کرده مشهور شد
و عاقلی باز گشت الحمد لله علی ذلک حسن و بزم

در تفسیر امام شعیب نوشته دیده ام که رسول صلی
علیه وسلم با پرسیدند که خبر کن ما را از خوردن و آشامیدن
در بهشت بنماید علی السلام فرمودند که چون خدا
که مرا بر بنیادی فرستاده است بر مرد صدمه در طعام
و شراب خورد و با پاشیدن صحبت کند گفتند
رسول صلی الله علیه و سلم هر چند چیزی بخورد و آشامد
و گفت با بنی پیر فرمود صلی الله علیه و سلم چنانچه
اما چون خوی بیرون آید و آن خوی بنام سنگ از شکم
و در شکم هنری نماید آنکه فرمود که اهل بهشت زنده اند

برگزین بر نشوند و بهیشت درخت با غنای خود
که اصل بهیشت در بهیشت باشند هر روز خوشی
و شادی زیاده است با عدد عیدان فرمود دیگر
خواهد که این لابد در روز او نه عیدان نماز عید
عید در سوره انفال می خواند نصرت های الهی
زیادت کرده است نگاه فرمود که از حصول صلوات
علیه وسلم پیسید که در این وید این روز
بهیشت به پیوند پیغمبر علیه الصلوة والسلام
به پیوند بر حکم این کلام خدا بقا می رسد
در حق تعالی صلوات بر محمد و آله و سلم

و سوار بر دوش خود می‌نشاند و بپای دراز می‌نهد

بهشت موشان و مادران و پدران را به بیتدستی

بدن بخان بگویند و آید از سر و پا که بخوابید و خواب

فرمود که چون بهشتیان از روی کشید که مادران خود

را به بیتدستی سوار شوند بر اسب تازی

برای دیدن مادر و پدر روند و قصرهای انبیا

فرو دارند و ملاقات کنند همی که حضرت خواج

ابن خواجه تا مکرده مشغول شدند و ناگویی از

الهی رسیده و ملک عجمی که سوار بر اسب

فرمود که هر که بانی در مسجد

بگوید یا جمیع الله علیه السلام لا حول و لا قوة الا بالله

من الشیطان الرجیم پیغام فرمود صدق الله
و سلم یا علی که در رعد و در مسجد این سخن گوید
بس پر ناری که بگذارد و خداستغاث از وی قبول
کند و خوشنود باشد و می تواند بهر رکعت ثواب
نماز صد رکعت و بیامرز و خداستغاث گناهان
و بهر رکعت و بهر قدمی در هر روز هشت تن
بنا کند نگاه فرمود که هر که در رعد و مسجد
و بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم آنکه
نعت الله علیه گوید او را شکست و بتواند
عبادت کیسانه چون بیرون رود و بیرون بکند

بگویم چه شئی بر کعبه و هر تار موی که در بدن او
صدیق و برارند در بهشت صد درجه برای او نگاشته
و مودت که اقامت زید و بنش در کتابها خود می نویسند
که چون بیرون آید و بچای چای بیرون زرد و شکر
که بنده نگاشته اند که برای پدر و مادرش و اکن
و عاقلان بهشت در بهشت و این که حضرت خواج
این خوانده نام کرده استخوانی که در دعا گویان
گفتند که در دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا
و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا
چیت پس که در کون و کون و کون و کون و کون و کون

نگارده و بیگانه تنگدراخت برسد و راه فرات
صرف کند و هیچ نگاه ندارد و نگاه فرمود که بشنید
شده است از زمان حضرت خواجه ابو یوسف
چشمی قدس علیه السلام که عزیز که شکر مال صدقه دادند
سب و شکر کردم الحمد لله رب العالمین گفتن پس
بر که الحمد لله رب العالمین گوید حق کردم بجا
آورده باشد نگاه سخن وین تواند خوانی که گاه
افشاده بود و فرمود که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
است مومنان را که کو دکان را در وقت سخن
و بیس سخن گوشتان میزدند تا این که بگریزد و هر که

[illegible]

همه برآرد و چنان نبخش که برده آزاد کرده باشد
اما چون عطسه دوم نهد مایه و پد او را بپاشد
اما چون عطسه سوم نهد بداند که زکام است اما
ای مسکینان جواب عطسه کفایت کند و آن است
غریب زیاده شود نگاه فرمود که عطسه برده بود
میان انش و وزغ و بنویسند هزار نیک و برآرد
برآرد و هر که عطسه نهد و بگوید یکبار الحمد
رب العالمین عطا کند خدا بقیه در بهشت
همانگی پیغمبران علیهم السلام و یک شادمانی
با هزار ثواب پیغمبران و بداند نگاه فرمود که اگر

اگر ایستاد که جهان نشین که میگوید خدا بر او گواه
گرفته است تا آنست که می تواند بشود و دست از
شغل دنیا باز دارد و چون گوید تشهد این را که
ای ای خدا تا امت محمد خدا بر او شهادت نمیکند
و فرشتگان را گواه گرفته ام و شما را خبر کرده ام
که در وقت نماز هیچ چیز از نماز بزرگ نیست
و چنان گوید تشهد این محمد رسول الله گواهی
میدهد که محمد رسول خداست و فرستاده اوست
و چون گوید حی علی الصلوة ای امت محمد و من شما
را احکام را کردیم فرمان خدا بر علیه خدا بر او رسول

اودا بنماز تا خدا بخواند و نماز پیاپی
نماز ستون دین است چون نگیرد حق را اصلاح
یا است محکمت و برکت و برکت و برکت و برکت
بهشت بر خیر و بهشت و بهشت و بهشت
صحت نماز بهتر از دنیا و آخرت است
گوید اندک بر جان نسیج که بگوید و راست است
بیشتر که راست است بهشت است که در نماز ظاهر
همچو احوال نیست و بر که دست از داور بسیار
مکروه چون که بد و از داور و داور و داور
بخت است و داور و داور و داور و داور

نکند او را **عاصی** مرده باشد و کفارت گناهان است
که بختی بسجده و طاعت و ارشاد عذای غرض
ست و در روز و در پیش است بر این با نفع
و سیدان در پیش و رفیق بهتر و راه و طلب
و سرور باشد انگاه فرمود که اجابت کردن
تبع خلق است و در روز قیامت پس بر کما
اجابت کند بهر کفایت که است حاجت ناز را
نواب باید و شایسته دان و منند و در پیش
که حضرت خواجہ ابن فایز نام کرده اند
و عاوی از گشت ایمنند علی بن ابی طالب

در این کتاب
در این کتاب

حق و دوستی و محبت و فرموده من کسی باشد
که سه چیز را دوست دارد اول در ویش را دوم
بیار را سوم هر که را که این سه چیز را دوست
دارد و دشمنان هم او را دوست دارند و دشمنان
که او را دشمن را دوست ندارد و دوست میدارد و تو که
حوزه و دستار خداست انگاه فرموده است هر که
خداوند عظمی گفت هر که شش هزار و بیست و یک
او تو دوست و برادر آن باشد او در ویش است
و هر که از این هیچ ندارد و شب در روز شکر کند آن برادر
پیار را دوست علی السلام باشد انگاه فرموده که شکر کند

از زبان حضرت حاتم بود و چنانچه قدس العباد
اعتراف می نماید در سوره که در سطر است فکرا
و این سوره در زیر عرش باشند اول الکاف
زین باشد که شروع او با و خشود و باشد عذرا
از و خشود باشد و دوم کسی که در سطر است
و بدویم آنکه حساب را راضی دارد و نگاه فرود که
رسول صلا الله علیه و سلم گفت عبارت است
فاصله از همه ناز است پس از آن قرآن پس بر کرد
و این چند کذا است محمد باشد صلا الله علیه
و فرود و فریدت و نگاه فرود که ابراهیم

رض الله عنه را رسول الله علیه و سلم چندان دوست
کرد و در باب عسایر که را شفقت آمد پرید
یا بنی اندک و میراث عسایر بعد از نقل
که بر رسول الله علیه و سلم افتاد اگر او را
و ارثی نباشد عسایر بر دو و سه عسایر باشد
او معلوم است و هر که اهل بیت رسول علیه السلام
و دشمن دارد او منافق است نگاه فرموده که هر
اسلام فرموده است هر که در باب عسایر شفقت
کند یا آنچه تو را فرمودی قیامت در پیش عسایر
من با خداست الله تعالی چنین که حضرت محمد

و باید تمام کرده مشغول شد به دعاگوی بزرگوار
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله
بر حفظ مبارک رانده که از
رسول علیه السلام مرویست که چون آنرا از راه
عالمان استم رانار گذار گشت چنانچه در دایره
وران زمان مرگ بهتر باشد از جبات دستگاه
فرمود که در زمان هر که عالم بنویسد سخا فاست او
خدا متجانی بداند پس در دنیا و آخرت او را درجه
ارزانی کند فرمای قیامت همسایگی رسول علیه
السلام روزی کند دستگاه خود بر که ملک هم در کار

علم خرج لك طارئة في جوابه من سال عباد
 به و سر کتب گام و علم و خدا
 تعالی او را نیز جواب من سال عباد است

مجلس شورای ملی

لہذا چونکہ حضرت خواجہ ابی فیاض نے ہرگز نہ فراموش کیا

شیراز و ساکنین بزرگداشت (محمد بن علی زکریا)

100-443886-100

100-443887-100

شکر در حضرت از قیام غیب و از رونق

روز پنجشنبه یاد کردن مرکز فاضلین شهر بخانه

فرمود که رسول علیه السلام گفت فاعذر استرین
چند بار و کردن مرگ پس هرگز همیشه مرگ را یاد کند
اورا مرغزاری در جنت و سبب انگاه فرمود که هر که
یاد کند انجبار اصداء گوید خدا متعالی گفته آن او
به بخشد و پیام رزق اگر چه گفته آن او از یک ملک
زیاده باشد یا زیادت از یک دریا بود و
و صفت اندام او را انش و نفع حرام گردد و در
عبادت انبیا خاتم الانبیا و در بهشت در رود
ان شاء الله تعالی چون در نیت نماز این فرایده نام
کرده مشغول شدند و عبادی بارگشت ان شاء الله

و کبریاست و بی نام سخن در راه رسالت

مسجد نبوی و فرمود که حضرت امیرالمومنین

علی کرم الله وجهه روایت کرده اند از حضرت

رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که یک شب

چراغ در مسجد بفرستد خدا بیجا بهشتی و سیاه

گناهان او عفو کند و در بهشت چهارستان دارد

و هر که یک ماه چراغ در مسجد بفرستد خدا بیجا بهشتی

اندام او را از آتش و زنج حرام گردانند و در

بهشت بروی کشاده گردانند و در ایام از هر در

که خواهد و ز دنیا بیرون نبرد و ثای عذوق

بهشت

بهشت نرسید و بهشتی بر لب پنهان باشد
اندر تنای چون صفت تمام این خواب نام کرده
مستعمل است که گوئی بازگشت خود بدو

بهر وقت که در این عالم هستی
بهر وقت که در این عالم هستی
و میان ساز و محقق و در جبهه بهشت و بند
و در آن آخرت و نگر کنند و بر که در می و می
خفا نماند درویش را و در میان و در آن
پاک گردد از آلودگی و در آن
یکی مرد درویش در و فلک نام و نام و نام

بازارگان کجاست کند این سه گروه را عیب
سخت است چنان درویشان دروغگو و نوکران
بخیل و بازارگان خیانت کنند خدایتعالی از هر
پرکشت نیز برگردد بخود باشد سواد نگاه حجاب
در محوره بسین و در شهاب نوز دو بار پیه بگر
نخاند و از پس بر نازنی قتل بواله صد خداست
مانش زبادت کند و این شود از سیاه روز
قیامت و ترازو گاه و زبصر از آسمان کند
چون حضرت عیسی علیه السلام کرده دخول
شدند دعاگوی بازگشت الحمد لله رب العالمین

در وقت کسب و کار و در وقت استراحت و در وقت خواب و در وقت بیداری

افتاد و در وقت فرمودند که روایت از امیرالمؤمنین علی

رضی الله عنه هم که او را روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه و آله

که علی مرتضی شافی آنست که از آن در آن پوشد با شلوار

که از سر بالشی افتد شلوار یک خدا بجهان و نزدیک مول

صلی الله علیه و سلم حامی مرده باشد ایضا و خود هر

نار در آن پوشد نه بالشی افتد بر قدم که بر زمین

و شلوار که در آسمان و زمین و در هر طرف گشت و دو

که اقام او باشد یکی نه بالشی دنیا و کند او بر سر و پای

عده که در آن از او پوشد او شافی شود و است ایضا

فرمود این دو کرد و همیشه در این دنیا میماند
اول کسی که از او پوشه و دویم کسی که استی بر او
در از پوشه که این دو چیز بکند غایت در
و در غایت است برای او خواند و در میان این که هر
خواجی این خواهد تمام کرد و مشغول گردند و جای
بازگشت الحمد لله علی ذلک و السلام
فرمود که در غیرت از رسول
و سلم چون آموختن از آن اید امیران عابد
گردند و عباد و دنیا شوکت گیرند فتنه در عالم قائم
شود پس در آن وقت مرکب جگر باشد از زندگانی زیرا که

عجبی بر مویان نخ کرد و انچه فرمود چون انچه
فرمود و عظام شکست بر نه خداست برکت از میان
خلق برگیرد و ستری میان استن چون پدید آید و شهر را
و بران شود پس دران بام فساد آید و دران پدید
آید بدانند که انچه از انچه در انچه در انچه در انچه
انچه فرمود که در آخر انچه در انچه در انچه در انچه
در انچه در انچه در انچه در انچه در انچه در انچه
انچه فرمود که در انچه در انچه در انچه در انچه
را بپایان دارد و در انچه در انچه در انچه در انچه
بپایان رسد و بپایان رسد و بپایان رسد و بپایان رسد

لذات باشد صدقه نه نیکو رود پس اگر هزار است
پس مرد و برای مدید بهر حال که صدقه بدین نوع
بدینند تا حق قنایه او را بیاورد و همین که حضرت
خواهد این موارد تمام کرده و بمشاورت رسید دعاگوی باز
گشت الحمد مدخلی و آنکس که پس از آن
فرمود که در خبر است
رسول صلی الله علیه و سلم که تو به نیت و بکنند پیش از آن
فرموده باشند بعد از آن پیشان نشود از آن زمان
نظر در آنکه فرمود که خدا متعالی در کلام محمد و فرقان
محمد خود میفرماید ما انزلنا و ما انزلنا و ما انزلنا و ما انزلنا

وہ چنے ایک نیک ایمان اور دہ اندر

نہی رہا تو یہ بظہر غنیمت بخش را کہ در تو بہ

سبت اندیش را کہ فرمود کہ چون آدم علیہ السلام

در بہشت برون آمد گفت ای وای ایلمیں

مستط کریمی و مرا طاقت آن نیست کہ او را مع

کم کار از تو انت تو خدا آمد کہ اس آدم چون تراف

بہر شود غنیمت کرد بگردان شد را بہر

گفت

تو خدا آمد کہ ایلمیں طاقت از کہ او را مع

کم کار از تو انت تو خدا آمد کہ اس آدم چون تراف

بہر شود غنیمت کرد بگردان شد را بہر

توبه کند من قبول کنم موجب فصل بود ای کاه
فرمود که اهل سلوک فرموده اند که توبه کردن
در عهد سلطانیان با و توبه است می باید که پیش
از آنکه مرکب شمشیر زاده باشد او توبه
کند من قبول کنم ای کاه فرمود که اهل سلوک معتقد
که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که حق تعالی سوگند
مغرب و شتی آورده است از بهر توبه و پند
ان دشت مفتاد ساله راه دارد پس ان در کشاد
است برگزیده نشود مگر آنکه آفتاب سوی مغرب

برای آنکه فرمود که ای محسن الدین ابن محمد برای

کسی که این حال تو چندین ترغیب کرده ام باید که

بر هر گفته ام پیکری رساند تا فرمای قیامت

در میان درویشان مقرر شده نمانی پس که این

سخن گفت عصا و خرقه نیز پیش خود دعاگوی آن

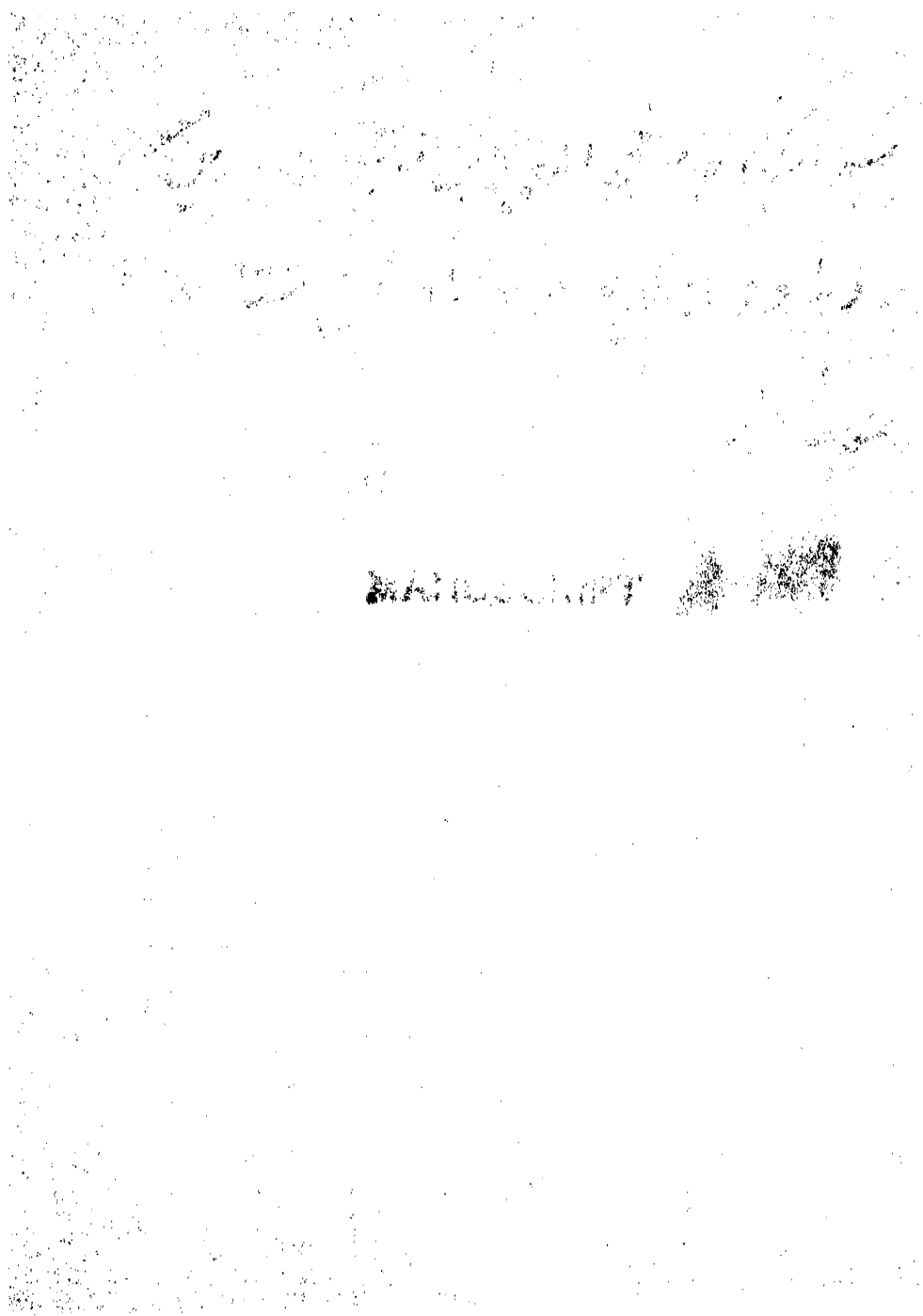
دادند بعد از آن گفتند که این با دعا خواهد بود

ماست این را بشناسد و هرگز چون خود مردیابی

برگردان او نمی بیند که حضرت خواهر این فرمود

نام کرده مشغول شد دعاگوی آن زن شد الحمد

علی و کتب



MANUSCRIPT

بسم الله الرحمن الرحيم وقم بالجهد

الحمد لله رب العالمين والهادي للدين والحق والصدق والعدل

على رسول محمد وآله واصحابه اجمعين يدركهم من ملك

اسرار الله وامن عونه واستقامته في كل شأن وادب

اوامرهم في كل شئ سلطان الطاعة في كل شئ الحق والصدق

والعظيم في كل شئ التورع عن كل شئ الحرام والعدل في كل شئ

الاجل والعدل في كل شئ الحق والصدق في كل شئ الحق والصدق

تعالى وتعالى وتعالى وتعالى وتعالى وتعالى وتعالى وتعالى

که خواهد سالکین نام او ست نبشته آمد بتوفیق است
ما بعد میگوید دعاگوی فقیر حقیر که بنده درویشان
ما کپای ایشان اضعف العباد فرید الدین مسعود
اچو دین که چون تبارج روز بخشد و دهم ماه رمضان
المبارک سه اربع و ثمانین و تسعمائة دولت پانز
حاصم شد کلاه چهارتر که که دولت دین و دیانت
سرفری مبارک داشتند بر مرد دعاگوی بنیاد شده
شفقت بسیار از انی فرمودند خانیه حمید الدین ^{نادر}
و مولانا شمس الدین ترک و خواجہ محمود و مولانا ملا
الدین کرمانی و سید نور الدین مبارک غزنوی و شیخ
نظام الدین ابوالموید و غیر ایشان دیگر بزرگ علما

بودند معنی در کشف و کرامات اولیا افتاده بود و خواست
قطب الاسلام بر لفظ مبارک زائدند که شیخ را این مقدار
خوت دل و تصحیح خاطر می یابد که خود را یکی سر و بیاید بر
بیعت پس او را واجب است در تقویات و طاعت خود نگاه
رسیده آنکه بدینا و جز آن اوده باشد و صفت او
شیخ کرده و تامل و غش و حیدر و غش و تامل و غش
در رسیده او ماند بعد از آن دست او گیرد و محرم او
معرفت گرداند اگر چه او را بقدر قوت نباشد چنانچه
ندان که بر او مرید برود در یادیه صلاحت او فستاد
مدرسین محلی خواجہ قطب الاسلام فرمودند ای حکما
که در اسرار العارفین خواجہ شید رحمة الله تعالی علیه

که وقتی بجانب بخشنان مسافر بودیم بزرگ را در میان
که صفت بزرگ او نتوان کرد و در تحریر هم نباید
سلام کردم فرمودند که بشنوی ششم و چند فرستادم
صحبت بشان بودیم بوقت افطار دوران خون از خاک
غیب بر و پیدا میشدند آن بزرگوار بران افطار کردند
خانکب خان از آن مراد ای لغوی بزرگوار والی
بخشنان را فرمودند که صد و چند شاه برای من بیاور
والی برخشان حکم اشارت شیخ خانقاه تمام کردند
آن بزرگوار فرمودند تا سه روز یک کهنه غلام اند
بازار خرید کنید و بمن بیاورید بخان کرد که هر روز
از بازار یک کهنه غلام خریدم و بخدمت شیخ می آوردم

و آن بزرگ دست آن کنگان میگرفت و بر سوار
می نشاند و میگفت این را بخدای تعالی رسانیدم
آخر الامر آن کنگان جهان می شدند که هر یک بر روی
آب میرفتند و بر کرا آن کنگان نفس میدادند ^{قطع}
همان نوع بطور میگفت پنج شنبه گفته که مرا از کرا
آن کنگان عجیب اند و حیرتی بدید اند فرمودند که ای
شعبه بر سواره کسی نشیند و دست بعیت کسی گیرد که
او را همچنان قوت بود که دیگر بر صاحب سواره
تواند کرد و اگر او را قوت این ولایت نباشد بر
رو نه پنج بود مدعی و دروغ زن است میان این
سلوک بعد از آن مدیرین محترم خواه و طلبه الاسلام

فرمود که این سلوک در سیر و بیرون
که نسبت مرد و زان چهار چیز پیدا میشود اول که
مزدون و اندک گفتن و اندک گفتن و بسیار گفتن
بعد از آن چهار چیز بود که در دین و دین
بر مرد و زان بود که اگر در روز و در وقت
بسیار تا شب و تا صبح بگوید و اگر در وقت
چیزی و بسیاری تا نماز و تا نماز و تا نماز
از سیر و کبر و نو و نو و نو و نو و نو و نو
چنانکه اگر چه سینه آید بامه نفس خود و کشید تا
و اگر را بپوشانیدی از غرض آن در دین و دین
چنین صاحب است بود وقتی که این دعا گوی

[illegible]

کتاب ساخته اند و طوام از کلام و دانش پاک کرده اند و
محبت خلق را بجز طایفه اقلی دانسته و نگاه بر قبیله
پسیده اند و خواه قلوب اسلام فرموده اند که
در ویش جابر خوب بپوشد یعنی از برای خود از حق
بهر تحقیق چند از که او در ویش را بهتر نسبت و در راه
سلوک کاذب و مدعی وجود پرست است و نیز که
که در محبت اغیار است بعضی چند از که او در ویش
مین مرتبه طریقت است و بر در ویشی که جابر
نفس خواب کند بقیقت بدان که در ویشی که
خواه قلوب اسلام فرمودند که قبیله جابر و یا
مسافر بودم در ویشی که او را به از حد بزرگ و صاحب

طهرت اما در مجامعه چنان مشهور بود که استخوان در پوست
در وجود مبارک او مانده بود اعرص آن در دهنش
سی بود که نذر جانش هزار دی بر طای خود بنشست
و در باد و اندر ویش نیکی برار من طعام نجوی از
جانش آمان پیشین برآید بیاید از طعام
خور دی و باز گشت و اگر بر سر اعی دست درون
جزه کردی و بجا بود دادی و نگران طعام هیچ نماند
و کس در مانده سیدی دست زمره صد کردی و بر هر یک
آن در دست آمدی او را دادی اعرص دعا نوی چند
روست محبت آن بزرگوار بود و چون گرفتار افکار
شدند و خوار از عالم غیب برآید که از آن در آن

خوادی و در روزی خود خوروی و عهد از آن گشتی تا در پیش
اندک که روزی که گلاب به قدر حاجت و محبت خلعت
ترک بند و خواب کم کند ما شاه کلا که مقام معرفت
خبر شد عهد از آن عهد بن عمل این حکایت و نمودند که
ایده نشی بهتر عیسی علیه السلام را با چندین درویش و
فرب که او داشت چون بالا چهارم آسمان رسید فلان
شد که هم در آسمان چهارم بزرید که از الانش و تبار
هنوز بر روی چتری محبت چون بهتر عیسی علیه السلام
در خود شخص خود که سید جبرئیل و سوزن در خرقه
داشت نوره بزرگ که این را چه کم فرمان شد که در پای
خود هم بنشین زدی که بوفست آمدن که سید و سوزن بیرون
نهند آغینه اکنون همین عاباض پس ای درویشی گناخته

که هیچ است آن بهتر علی السلام را در عالم اسباب
این کس با چندین آسودگی و نیا عاقل و عاقل که حضرت
که رسیده و بار بار با کلام فروز که در پیش را خود می باید
تا هر روز ملک بگذارد و همیشه برود و هر که حکایت میکند
که در پیشی صاحب فکر بود که بیت در فکر و دی جهان
از سوال کردند که در بنیالم فکر که شما فرو شده و آنکه
حسبت فرمود که بر چند نظر پیش میگیرم و ملک میگذرم
و گیر صد صد چندان می بینم و در هر عالم که ناشایکم
یکجای دیگری نمی ماند و چون از آن میگذرم در عالم دیگر
و ملک دیگری می افهمد که خواه قطب الاسلام و در
چشم آب کرد و دیگر است و فرمود که وقتی ز در و پیش

مفتوی شنیده بودم پس بر آن حکمی که واپس نگذارم
دو صد ملک دیگر در پیش دادم بکام خواجہ قطب السلام
بدلفظ مبارک را بد که اربع سلوک و طایفه منیران می
روانند در ویش از آن روحانی است که هر روز صد
هزار ملک واپس گذارد و قدم پیشتازند پس هرگز از عالم
غیب خبر نداشت او خود در ویش میت بعد از آن خبری
نمافرمودید که میخیزد او بیا که اسرار بیرون داد و در
غیبات شوق میباشید که از سکوی میگذرد
که کاملی اندر چ نوع اسرار بیرون نمیدهند پس در
اربع سلوک را صد وسیع میباشد تا اسرار در و سکون
گیرند زیرا که اسرار سرست از دست پس رتبه کامل

[illegible]

اسرار دوست را کشف کرد و سر بهادار داد و گاه خواج
نصیر الاسلام فرمودند که حضرت خواج مجید ابدادی
قدس سره العزیزان زمان که در عالم سکر بودی هر یک سخن
و فکر گفتی و آن سخن این بود که هزار وی بران عاشق
که دم دوستی زنده و ایچ از عالم اسرار بر و نازل شود
بر خور از چنین و گیران گوید بعد از آن بعد از علم خود
که شنیده ام از زمان شیخ الاسلام خواج بزرگ حضرت
خواج حسن سجری قدس سره العزیز که وقتی بزرگ بود
که حدود هفتاد سال عمر داشت و عجز عبادت کرده و
از حق تعالی جدا بود و او کرده بود بعد از آن سرای اسرار

یکی بروی تخت کرد که چنان آن بزرگ و عزیز داشت
 طاعت میباید ای خداوند بر خواران کشف کرد و بجز
 دیگر هیچ که بر این عطا شده بود از او گرفته و آن درویش
 دیوانه شده که این چه شده است گفت او را و که ای
 خواص که تو آن اسرار بیرون ندادی لایق اسرار و کبر شده
 اما چون دیدیم که هنوز تو در مقام پرده مانده ما این سخت
 از تو بستیم و دیدگری دادیم ایگاه خواند قطب الاسلام
 دام نقوده بر زبان مبارک را اند که ای عزیز درین راه
 بیان اهل سوگت مردانند که صد هزار دریا بای اسرار را
 فرو میبرند و عهدانند که ما چه فرو بردیم بلکه هنوز فریاد میکنند
 که اهل من مزید بود از آن بزرگوارین عالم فرمودند که وقتی از

فاد و نشت در بگونه باستان کجای از سیکندرم کشت
دوست است بسود و او عرازیم و من و من و من
باب بشت که نه بی کم است علم و سیکندرم کشت
در بجا که مردان اندازد در یادش اندر و من و من
شهرت و امیر دوست بسود و او عرازیم و من و من
ست که بسوزد مراد بل من سوزد یکست و من و من
که در نشت من غراست و یکست و من و من
ایستوک اسرار برون و او عرازیم و من و من
که نه سوزد شوی انکار و او عرازیم و من و من
تا و در نشت از به بیکان نشود و من و من
و من و من و من و من و من و من و من و من

من و من

فرید بعد از آن بعد ازین محل فرمود که چون خواجہ یابرد سلطان
قدس سره العزیز خود از بغداد سال در مقام مغرب بار
یافت فرمان شد که این بار گردانید که از سوزالایش
و بیایر خود دارد بر فور خواجہ یابرد در خود شخص کرد
پوستن و کوزه شکسته همراه بود چون یابرد از سب
پوستن و کوزه شکسته با نسی یافت نو که جزی
انایش دنیا و جهان داری عاقل و کلا کی با ریایی
بسیای برادر و ملوک و درویشی امری دیگر است
و دنیا داری دیگر یاد و پیش با شش یاد و دنیا داران
بعد ازین محل این حمایت فرمودند که چون در پیش
کامل گردد بر چه بگوید و حکم کنند از بنفاد و پیوند و بگذرد

در آن سخن تجاوز وقت است ظهور و ظهور بود که
و قتی فاضی سید الدین ناگوری که با نزهت علی بن علی
حاجب در یاساف بودیم هر یک صاحب قدر و قدر
بار سید به عز و جل نامش میگویم که در وصف میگوید
و نتوان گفت نزدیک دریا مفاصل بود من و قاضی
بر دو دور این بیشترین کسبگی ما را فر کرد و در آن بیا
و سواره بحر طمان از آنکه باشد از من زمان نگذشت
که گوشتی و نان جوین و در دهن گرفته پیش
میاد و باز گشت من و قاضی از آن تناول کردم
و بعد از آن یکدیگر میگفتم که خدا بیای این دوستان
خدا غیب با ما کرده است باری آن گوشت خوردیم

بیکدیگر در میان غیب بودیم و بدین بودیم که نزد هم بقیاس
شته بزرگ پیدا شد چنانچه نیز از گمان و عیان می آید
میرفت بهین که نزدیک و بسیار سید و عالی مقام
در آب انداخت و کداز شد من روی خاصه دیدم
خاصه روی من برد و گفتم که درین نیز حکایت شده که
نزد هم بر سید تعجب می رود و بیاید که تا و بنال این کرم
برویم که تا بجای خود میرفت در آن کنار و ریخته
بود که سوار شویم بر دو عاجز شدیم و وقت بدعا
برویم و گفتم اگر ما بدین کار خود کمالیت می بینیم
تا ما در یاراه و بد که ناشای این نزد هم به بینم که گجا
میرود چنان که ما برو این صلاحات که ویم هرمان حق

خانه آب دو شلق خود و بن مشک پیدا شد ما بر
گذشتن آن کردم در پیش ما و عقب جا نگذاشتیم
نزد یک درخت و دیدیم که مردی خفته است و
ماری از آن درخت فرو می آید تا آن مرد را بویک
کند پس آن گروه ما را از نزد بویک گروانید و شتر
ناچیدار شده ما را کرده نزد یک آن مرد افتاده ماند
ما بر دو و نزد یک تر شدیم ما را دیدیم که بغیاس نر
من بود گفتیم نزد چون بیدار شود در باجم برانگذا
تواند او را نگهداشته است البته بزرگ کسی خواهد
بود و چون نزد یک درخت رسیدیم ۴ بهیم که صغری
به سرو سامانی می کرده افتاده است ما از صد غریزه

شدیم و گفتیم که اشکی مانده ای در این نوع دیده میشد
ما بر دو گفته و بخاطر گذرا شدیم و تعجب نمودیم که این
مرد شراب خوار و نافرمان را خدا تعالی بکشد
سپوز این سخن در خاطر نیگو گذشتند بود و گفتند
آواز داد که ای عزیزان اگر تا مصلحت و بارسانان
نگه داریم پس مفسدان و گناه کاران را بکشد و انحراف
بهرین گفتگو امروز بیدار شدند ما را و در پیش خود
افتاده و پیر از حد را بیدار نمودند و ما تمام گفتیم
نمودیم و جلای آن ما بر دو گفته و این جوان از روی مایل
شد و از آن مبالغه تو به کرد چنین گویند که این جوان
از اصول حق تباری شد و صفات و حج پای بر سر نه بجا آورد

الحکامه توانی قنیت را مدام بقوه فرمودی آنگاه
رفت و از بدو عظیم عطف و رحمت گردید و در هر روز
را صاحب کجاده کرد و اندر او هیچ سر زود و کمر نهادیم
بعد از چهار روز صد نفر از سواران و شصت نفر از
پادشاهی را بفرستادند که ای پادشاه این راه پیکری
نیست که در این راه کانون سلوک و تربیت است
از بیم و خوف و ترس و غم و غصه و اندوه و غم
را که پیش چو نه فرایستد و آنگاه بعد از آن که
اگر ای پادشاه عین حقیقت خود را با سنجی از حقیقت
اودم صواب است بعد ثبات و استقامت و دیوانه
کردی از این پادشاه عین حقیقت خود فرستاد و بر
خود نمود و از دست و پا کرد و بر کز این خاکی را

پیرانه یکی از اندکان گشت و حمد طاعت خط و ناخشنود
و روی او باز زد و اندکجا به بند برین محل طایم این سخن
فرمودند که من وقتی در شهری رسیدم طایفه را از اهل
مطامح در مقامی و بکاف و بنسکان آدمی دیدم و عام
بکراستاد و حیثیهای ایشان سوی هوا داشتند چنان که
وقت نماز شد می آوای میکردند و باره آن عالم غیر
مشغول میشدند و عاگوی نیزه در میان الطایفه کردند
غیر بودند و روزی از میان الطایفه چند نفر در عالم غم
نشاندند و عاگو خدمت ایشان عرض داشت کرد که شما
این عالم را کجا افکار و فرستاده اید این گفتند که
قریب شصت سال با مفتاح سال بافتند که قصه عجیبی

عین را مولا بعد مسکیم که شش کب و سی و شش هزار سال
هر خدای عز و جل عبادت کرد چون در سجده مهتر اوم
عاب اسلام غوری و زید را زنده شد از خوف بر
خود میزد و درین عبرت فرد مانده ام ندیدم که
عاقبت ما شکوه خواهد بود و چه اید که نیست ازین
خوف و سرت خوابه قطب الاسلام اودام و سرت
ای ای بگریست و این سخن بزرگان مبارک باشد که
حال کائنات بر این جور است که این از خوف و
متحیر مانده اند ما میخدا ایم که از کدام طایفه ایم و این
قطب الاسلام این فوج تمام آمد بر خواست و نیاز
شد در عالم بجز مشغول شد دعا گوی باز گشت و آمد

[illegible]

برای عالم و سبب او فروزا آید او را از فرو آمدن
عجزی نباشد بلکه درین محل فرود که وقتی سوار شد
و رویی را یافت و آن درویشی در عالم خبر مانده بود
خفق آن دیار چه رسیدیم که این بزرگ را چند سال است
که درین عالم مستغرق است و خلق گفتند که مدت
بسیار سال باشد که او درین عالم است و عرض مدتی
بعد گفت او بودم و وقتی او را در عالم می یافتیم
در آن زمان که شما در عالم مستغرق میباشید از آمدن
و رفتن کسی شمار خبر میباشید یا نه این بزرگ گفت
ای یار آن زمان که درویشی در دیار بای محبت غرق میشد
بر چه از آمدن و رفتن خبر میداد و او را از نزد خبر عالم
ببخش خبر میباشید و اگر در آن وقت آمده و در گذشت

از بردن خبر غایتی این راه عشق بانی ستم بر که
درین راه قدم نهاد و بر گزینان سلامت نبرد آگاه
جبرین محروم بودند چون در خلق بهتر بکن علی السلام
کار و بر انداخته خواست که فریاد کند و روان آید بکی
اگر دم زدی نامست از میان محبان خود پاک کردم
دیم و بودند چون از هر سر میگردید بجز علی السلام
و در کشید خواست که فریاد کند و بر سر علی السلام فرو
آید و گفت که یادگر یا فرمان میبود که اگر دم کشیدی
از جریده پیران محکم آگاه خواهی قطب از اسلام
است نفوذ چشم بر آب گرد و فرمود که بر که دعوی نیست
کنز و بوفت سخن فریاد کند و گفت که بدان که او محب
صادق است کذاب و دروغ زبانت را بر پنج شق

دوستی آن باشد که آنچه از دوست براید بدان راضی
باشد و صد هزار شکر آنه دیگر که می که باری او هم برین
بماند باد کرد چه در آن مشایخ بسیار را و گفته سر در آن
حیدرین محل فرمودند که رایج معنی از حد بسیار را هر
بود که آن روزی که بلا بروی نازل شدی شهادت یاد کردی
و گفتی که امروز دوست ازین ضعیف باد کرده است
و آن روز که بلا نازل نشدی نگریسته و گفتی که امروز چه شد
و چه خط ازین که دوست ازین ضعیف باد خواهد
اگرگاه فرمود که کشیده ام از زبان شیخ الاسلام حضرت
خواجہ معین الدین حسن سمری قدس سره که در سلوک
آمده است بر کرامت محبت بود و دعوی محبت حق کند و
و بلا دوست را بارزوی نخواهد شد و یک اهل معرفت

مدعی است زیرا که بر وی دوستی رضای دوست نگاه
فرمودند که آنروز ز کرد و دوستی بر سر نهادند که هر وقت
بدریغ که امروز طاعت کرد از راه بر گشتند و بر آمدند
در راه مملوک بپای عیدی داشتند و از حرم عمر
در مروان عیب افتاد و بود و بود که در مروان
اینکس را از عیب از جوانی او دران راه را رخ بپوشان
و در آنکس که گفتند بعد از آن او از زبان میگوید
در مملوک خود می اندازند بعد از آن فرمودند که دعا گو
را باری بود شیخ عثمان سجری هم حرف دعا گو و او از
حد مستغنی داشت چنانچه او را مروان عیب و او را
چون شیخ عثمان کار خود را بیشتر رسانیده بود و باران

غیب ملاقات کرد الغرض مغزی با هیچ پادشاه در
محیط نشسته بود و ناگویی خبر برادر و جانشین
فغان بسبب گفت گفتند می آئی که ما می بینیم چون که
این سخن بنفست از زبان برخواست و غمت از زبانت
و از چهره ها پیدا شد هیچ نمی آم که کما رفت و در
کجا بود و بعد از آن خواب قطب اسلام اقامت
بر حفظ مبارک را ندید که بفرموده ای که کمال دار و قضا
او سبک است و در سلوک و امیداری کماست و در
اصول با شده که او کماست برسد آنگاه بهر س
در بود که وقتی من و قاضی محمد بن ناگویی طواف کعبه
معه میگردیم نیزگه بود که او را شیخ محمد بن ادین گفتند

اواز خستگان خوابه ای که در غش بود از صد درک او نیز طراوت
میکرد و بختیاری او در این کعبه رفتن گرفتیم و بر کجا که می
بردن ازین قدم می نهادن و می نهادن می نهادن
خبرگ چون روشن می شد و گفت از حال ظاهر من
چه میکنید آنچه عمل است این بکنید من و فاضل از بر
که شاه و ملایک و پادشاه فرمود که روزی هزار ختم قرآن میکنم
من و فاضل ازین سخن او متعجب شدیم این خبر کو را جز
گویم یاد خود اندیشیدیم باشد که سرحدورت از قرآن
بزرگان میراث میبرد که خاطر ما گذشت این بزرگوار
کرد و با تک برین زد و گفت که حرفا حرف
نخواهم حواله الله و الدین کرمانی حاضر بود و عرض کرد مگر
با عید خواب قطب الاسلام ادام الله و تقواه فرموداری
آنچه در عقل نمیکند و عقل را در و گنجایش نباشد پس آن

آن را مات بود آنگاه و اوج قطب الاسلام هم سرای
کرد و فرمود که بجا مقبول رسید از حسن
اگر چنانچه در آنکس مرکب است اما بعد چه باید
و آنکس بمقام قرب حقیقت برسد الغرض سخن
در خلوص را مدن و کجاست بر بالوب نشستن
بود خواجی قطب الاسلام امام نیکو فواره بر فضا
را ند که چون هر چه را بدید بر عا که مقام عالی باشد عا
نشیند که بای آینه با نشت آنگاه عا بن محمد
که دعا نوی کجاست شیخ الاسلام حضرت خواجی معین
حسن بن محمد بن سرور از وزیر در امیر عباس مولا
الدین نشست بودم مولا ناصر الدین فرمود که حق
رسول ناصر الدین علیه السلام بپای نشست بودم

و باران گرد بر گرد بودند که کسی از بیرون نباهند
یکی در دایره مجلس درج یافت بر سر بنشست و در دایره
در آن حلقه های بنافست و در پس دایره بنشست
سویم که اینجا هم جای بنافست باز رفت ساختن شد
معتز حیرت علیہ السلام بر معجزه ما صلی اللہ علیہ وسلم
آمد و گفت که یا رسول اللہ خدا اینجا میفرماید که
سه کسی کسی که در دایره جای یافت و بنشست ما او
در پناه خود جادادیم و در دایره کسی که در دایره جای یافت
و در پس دایره بنشست ما از او شرم داریم و خودانی
او را نفیحت کنیم و سویم کسی جای بنافست و رفت
من نیز از او برفت و بی نصیب ماند قاضی محمد الدین

فرمود انگشت او را بیاورست و بر پشت او چو کند خورام
و قطب الاحرام فرمود و بپای آنست بر خاک و مجلس
ای بر خاک باید بنشینند و بالای خانی باید بنای بنشینند
زیر آنچه و هر است از رسول الله صلی الله علیه و سلم
که در تفسیر ابواللیث سرخندی مینویسد بر کرد و میان
مجلس بنشینند او را چون باشد بعد از آن سخن در نظر
بیر افتاده بود که بر لفظ مبارک رساند که نفس بر سر
نوعت یکی نیک و دیم به مبارک اگر بر کسی قسم
زبان بر سر آید و باز فرمود که وقتی من بخداست
السلام خواهم معین الله بن حسن بن علی بن علی بن
حاجز بودم و ایشان حکایت کردند که روزی پیش از
علمان از روی خود سر و آغوش بر خود استاده بودم

بر

که هیچ سران الدین نام فرغی هم طرفه خواج معین الدین نیکو
از دست بمسابه که منزه خاطر برین بن کجاست حد
شیخ خان در آمد و روی بر زمین آورد و همان شد که
بخدمت ضحیه رسید که در هیچ غفلان نماند و غفلت
بود او را پس رسید که امروز مرا نزد خاطر می بخت
عزیز روی بر زمین آورده گفت که بمسابه داده که بچشم
از روی در بخش می باجم زیرا که او باقی راست کرد
بر بار بالای نام بر می آید و خانه دعاگوی به شتر میگوید
که او دین عرض داشت کرد و هر روز از زبان مبارک
ملکان این سخن بر آید که مرا صدانند که پیوندی با داری
آری خواج نفس بدو بر آید چگونه است که از بالای نام

نمودند و گردن سپید بکشد و در میان
وی و چشمش سپید بکشد و در میان
سینه و گردن سپید بکشد و در میان
دو چشم و دهان سپید بکشد و در میان
لبه و دندان سپید بکشد و در میان
فک و دندان سپید بکشد و در میان
آغوز و دندان سپید بکشد و در میان
چو و دندان سپید بکشد و در میان
از بخار برده ببرد و چش و بکشد و در میان
ای بنوره بهر بکشد و در میان
سید و رویش و در میان

سکه بود سرور مرا تشکر کرده فریاد برآورد که چطور زنده
میمانم تا دویم بعد از آن چنگ و سندان شش ادویه
در آنی رسیده نام شهر را بنویس کرده و چطور راز را بگویند
و روان شدند تا به آنی که در پیش در یک کهر اشجاء دارد
و کله دیگر برآب باشد خواجه قطب الاسلام در میان
بود که ملک اختیارالدین از یک صاحب قفسه بیاورد
و روی بر زمین آورده و بنشیند و چهری نقادانه نمود
خواجه قطب الاسلام آورد شیخ روی سوی حاضر آورد
فرمود که رسم خواجه گان بنشین که چهری از کسی قبول کنم
این نقاد را بیشتر ببرید و بدانکس رسانید که طایب
این باشد اعراض بران بهار با که خود نشسته بودند هر دو

آنها بر داشتند و بخاطر آن مجلس و کتب آنها را در
نمودند و چنانچه چون نظر کردند در آن بوی نیکوای
نزد دیدند که میوه و عدس است پیچ فرو بردند کسی را که در بین
خرانه خدا تعالی عهد من نذر باشد و بحال شمس الدین
الحاجه انظار است کند برو و چون را بدید و او را بگو که زنها
بارد بگراید و رویشان از زنها باز گشتن می ممکن است
عقاری آنها را نمودند که حق شیخ الاسلام خواجہ میر
حسن سجوی قدس سره العزیز او عهد الدین کرمانی و شیخ
شهاب الدین سعد وردی و دعاگوی یکجا نشسته بودند
و حکایت اینها میرفت چهرین محرم سلطان شمس الدین
انار الله تعالی بر آن و و از ده سال بود که سر دست

گرفته بیست و نه هزار گالن بر این سلطان افتاد و چون
از زمان بهمانکه که شیخ الاسلام طراح صیقلی مدینه طهر
نیک بیرون آمد که این کاتب بادشاه و بی خواهد شد
تا بداند که حق تعالی او را از جهان نبرد تا بادشاهی
رسد و گاه خواهد گفت که سلام بر زبان مبارک
را ندانم پس بیست و یکوی چری است خصوص که غرض
باشد بعد از این سخن در بیعت افتاد و بود و خواهد
الاسلام بر لفظ مبارک را ندانم بیعت نکرده اند و است
زیر که اگر کسی از بیعت برگردد یا در توبه او نوز شیخ افتد
باشد و بیعت کند تا بیعت او در شب باشد و گاه
چون این عمل فرمودند که در روزه شیخ اما سلام بر زبان

المسلمين والذين نهبته ودمهم بر دلايت خواج حسن بقره
رضي الله عنه كه چون حضرت رسالت پناه فرست
كرد و پيشي كرد و پيشي از فتح امير المؤمنين عثمان
رضي الله عنه بر رسالت بر مكيان فرستاد و دين
مكيان و عثمان حضرت رسالت و بر رسالت خود
امير المؤمنين عثمان رضي الله عنه را دشمنان كشيده
رسول خدا اسلام اين خبر بشنيد مجيران اصحاب
را طلب كردند و فرمودند كه بايد كه بجهت از
نازه كنيم و در كه برويم و با مكيان حرب كنم باران
بر حكومت اشرار سر بار بويست كرد و انرا رسول
عليه السلام در تنه در خفت تكبير كرد و نشست بود و روان

سجیت را بوقت صبح گویند و درین میان احوالی
بود که او را این آوج گفتندی ای پسر رسول علیها السلام
باید در روی بر زمین ایستد که مرا از سر سجیت بیند
پس هر عبد اسلام و مؤمن و شیعه و پیغمبر ازین سجیت که
آن احوالی بر او عطا داشت که اگر رسول خدا چون آن زمان
با ملکبان بکرب میزدیم و احب باشد که باز از سر
کنند معجز علی اسلام او را در سج و او بدین عبت
مشرق گردانند و گاه خوابه قطب از رسوم بر خط
مبارک را ند که از چنانست که بوقت تجدید آمده است
و بگو و من کرد اگر بر حاضر باشد چه کند و خواب

فرمودند و جانب پریشی رسد و بجهت کشند خود و قطب
فرمود که قطب نما را که غنچ از سوره خوابه صحن ابدن قدی
سره بهشت بین بجهت میگردید و عید ازین سخن در حسن انشا
مردمان افتاده بود که بر حفظ مبارک رسانند که وقتی در
را با تنهایی بگیرند و در معرض قتل استاده کردند
قدسی سیاف در آمد که تبع بران گذار کرد و در دوش بر گور
پیر خود افتاد و در حال روی از جانب قبله برگردانید و
بجانب قبر پیر خود که سیاف از و پرسید که از قبله چرا
گردانیدی و درویش گفت من روی جانب خود را
و در کار خود باش سیاف و درویش درین گفتگو بود
که فرمان والی ملک در رسید که این درویش را آزاد کنند

خواهد بود الا سلام چشمی بر آب زهره و کفایت
از جمع خیزش که در دهن با انگشت مدعی گردانند
بعد از آن که در وقت اسلام فرمود که ای وقت
سبحان الله و الحمد لله و اعز الله و جلاله و
کرامت و عزت و کبریا و استوار و
عبد بر خدا تمام می آوردند و جمیع باران و زمین و
کودک است خواه بیکد انگشت تمام می آورد و بیکد
صد و چند کد استوار و در یکد تمام می کرد و
چون باران از آسمان باران شد ای باران که عبادت
یکد است بیکد خود شد است کرد انرا که در دم و بیکد
ترکیب می کرد و در باران تمام بود و در تمام

میگوید حضرت خواجہ حسین الدین قدس سره فرمودند
که انظرو که در پیر من خواجہ عثمان شروع نموده چون
برابر نظر من ای چشم سر میزدیم چنانکه البقی نشان الما
عالمیکان است رحلی السعدی بر کور هر دو می افتاد
من فریضه میبند که قیام کنم پس روضه بر خود را قیام
میگردم آنگاه فرمودند که مرید را حضور و غیبت هر
کسی است میباید که چنانکه در حیات بر او حدت
می بود همچنان در موات نیز واجب است بلکه زیاده
از آن باید بعد از آن سخن در سماع افتاده بود و خواجہ
ابا سیدم فرمود که تردد عاگوی در سماع چندان ذوق است
که از هیچ چندان ذوق عاصم نیست و آنگاه فرمودند که
اعجاب طریقت را این چنین ذوق در سماع است که

دشمن و پیغمبر آن سوی و آن سوی و بشارت و خوف
بودی و گاه در کتب و تفسیر کتب الهی و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
که بندگان از قصیده میخوانند این بیت را
تسبیح و تهنیت این از غیب جان و گریست چنانکه داناوی
و حافظ در خانه آمدیم همین بیت از گاه بندگان میگویند
چنانکه بنیان خود دیگر متواتر و این بیت بودیم که خدای
خود داشتیم فاما غار بوقت او میگردیم و باز در عالم
مستغرق میشدیم همین صفت شناسان و دیگر این بیت
از گاه بندگان میگویند یا میگویند یا میگویند یا میگویند
بیت میگویند و حیرت پیدا میکنند که شیخ این بیت

گفت بعد از آن خادم قطب الاسلام بر خط مبارک
را بد که وقتی من وقایع حید الدین در شهر کسبیم
و دوازده نفر آدمی را جماعت متخیران دیدیم که رستاده
و هر روز چشم در هوا داشته شب و روز متخیر ماندند
مگر اگر چون وقت ناز شدی ادای نمیکردند و باز میماند
متخیری مانند آنگاه خواجه قطب الاسلام بر خط مبارک
را بد که اری انبیاء معصوم اند و اولیاء محفوظند
و کائنات اگر چه شب و روز متخیر بود و اما آثار ایشان
از وقت فوت نیستند بعد از آن بعد از این محفل
که وقتی برابر شیخ الاسلام حضرت خواجه معین الحق
والدین حسن سجری قدس سره العزیز در خانه کشید

من فرمودم چون حج کنی و دم باز گشتی و در شهری رسیدی
و نیز گویا دیدیم که در صومعه مشکین بود و در روز
ناما ستاده و در دو چشم در سواد داشته همچون چوب
خشب که استاده مانده باشد همچنان در تشریف داشته
بود خدمت شیخ رضی الله عنه و می سوی من کرد
و فرمود که اگر گویا چند روز دیگر اینجا باشیم من
بیز من آوردم که گویا باشد هر صبح شکوه
ملازم صحبت او بودیم و درین دست بگوشان
در عالم صبح افتاده ما بر خاکسینم و سدم کردیم
علیک باز داد و فرمود ای عزیزان بچشم خود
این شیخ شکار کما خاست خواهم بود و نیز گویا

می بیند بر که خدایت درویش ن کند البته و معلوم
کرد که درود که بشنید شستم حکایت افغان
کرد که من از فرزندان شیخ محمد اسماعیل ام غریب
پنج سال است در عالم تجر مستغرقم نه روز و نام و
امروز حق تعالی مراد عالم آورده است برای
شما که گردید که هیچ شمار حق تعالی مکافات و
اما یک سخن ازین درویش باو دارم که چون شما
قدم با طریقت نهاده اید باید که میل بهای
نفس دنیا نکنند و از نفس غلبت گیرند و آنچه
شما پیدا شود از تحفه و جزای بر شما بیاورد و آن
کند و از آن چیزی نگاه ندارد و بر حق تعالی

مشغول نگردد که حسیته بنویسد آن بزرگ بر این
بنا تمام کرده باز در عالم تحریر مشغول باشد تا آنجا
باز کنیم چون خواجہ قصب الاسلام این فوائد را
کرد در عالم سحر افتاد و ماگو بازگشت و خواجہ
مقامی که داشت بخوار مشغول بنشد و بعد از
نوبت

دولت پادشاه در محل نشیند و غریزان
در پیشانی و بجز خدمت حاضر بود و در محفل
میرود که او را در طریقت و مشایخ کبار و روحانیان
بجز در دربار دولت نسلوک صفت نیست و یکس از آنها
که سلوک را صفت داشته اند و مرتبه است و در مشایخ

حد مرتبه سبزه سلوک و در طبقه اولین
 استاده هفتاد و مرتبه سبزه در طبقه خواجہ ابراہیم
 بن اوسم و شیر عافی پنجاه و پنج مرتبه است
 طبقه یابیر بدیع الدین مبارک و خواجہ سفیان
 رحمة اللہ تعالیٰ چهل و پنج مرتبه است و در طبقه ثانی
 پنجاه کریمانی و خواجہ سمعون عفت و خواجہ محمد
 بیست مرتبه در سلوک است خواجہ قطب السلام
 فرمودہ ہر کسی از کل سلوک ان طبقہ سلوک
 چند مرتبه نیاوردہ و انرا تمثیل کردہ چنانچہ در اول
 طبقہ کہ حدود ہشتاد و مرتبہ در سلوک نیاوردہ اند
 از ان در ہشتاد و م مرتبہ شقت و کرامات است

پس بر که این جناب ام ایست برسد خود را کشف
و کرامات نماید و چون در مرتبه دیگر به علی کند
و گاه بر چه خواهد کشف کند و بعد از آن به هر که
رسد نامزد کامل است و در آن زمان که
نموده اند که تا تمام مرتبه نرسد و در طبقت چندین
مرتب در معنای خود انداختن از چند هم مرتبه
کشف و کرامات مستغول نموده و بیشتر خواهند
شد نامزد کامل که تمام مرتبه نرسد خود را برگز
کشف نکرده اند و گاه خواهد کشف و لا سوره روی
و گویند و هر مورد که این دشمن این صفت از برای
آن گفته اند که چون رفته این راه و مرتب از این
ایضا که تمام مرتبه نرسد خود را کشف کنند این

شود تا چون رفته آن راه در مقامی کشف و کرامت
نموده اند اگر چه آن خود را کشف کرده پس بگویند که
قدیم پیشتر زنده اما در طبقه مصریه که مبتدا و مرتبه در
سلوک نبوده اند از آن پیغم مرتبه در کشف و کرامت
است هر دو کامل را می باید که چون به چشم مرتبه رسد
خود را اگر همان وارد در بهتر باشد تا بر تبه و برگردید
و سید اظهار رسیده اما در طبقه خواب و خواب و خواب
مصریه مبتدا و مرتبه در سلوک نبوده اند از آن پیغم
مرتبه در کشف و کرامات است پس رفته این راه
باید که چون باین مرتبه برسد خود را اظهار نکند و اگر
اظهار کرد و حدیث مرتبه باند و مرتبه شنی و چشم تواند
رسیده اما در طبقه که خواب و خواب و خواب است باطل و محرم

میشود و ملوک بناده اند از آن در سیر و هم مرتبه اگر
خود را کشف کند بیاقی دیگر نخواهد رسید از جاه خود
فقط الا سدهم و نمود که هیچ منافع و اولیا خود را
و درین عالم بمقام کشف و کرامات پیدا کرده اند اما
اما که کامل حالی اند تا تمام نرسند سخن کشف و کرامات
را بیرون نمی دهند بماند همان میشود که آن بگوید پس
در میان اولیا که در نفس ایشان تفاوت میشود ازین
جهت تمام است که هم در آغاز سال و در اکتف میکنند
و از آن دیگر باقی ضایع بنمایند و اگر کامل است خود
را نماند بر مرتبه نرسد کشف میکنند پس او ضایع است
اما در طبقه اما مانع هیچ ایوانی که صوفی صافی بود مانند

اول شخصیت که در مرتبه در سلوک نبوده اند از آن
بهینم مرتبه در کشف و کرامات است چون روندگان
این راه سلوک به میبشیم مرتبه برسند خود را بکشف
کرامات ظاهر کنند تا آنکه تمام برسند اما در طبقه شاه شجاع
کرمانی و خواجہ سمعون محب خواجہ محمد مرعش کبیر
مرتبه در سلوک نبوده اند از آن درویش مرتبه کشف و کرامات
ست اگر خود را کشف گروا شد بر گریز و دیگر فرست
و بعد از آن باشند اما در طبقه خواجگان عیشت اعلیٰ
که پائین در مرتبه در سلوک نبوده اند از آن بیستم مرتبه
کشف و کرامات است اگر خود را بعد از این محقق
مرتبه در کشف و کرامات اظهار کنند به مرتبه دیگر

پس از ضایع شدن آنها مرده علی در میان خواجگان
جنت می ایستاد کسی به او که او را نزد هم در بند
خود را نشان کند که این در بند علی است چون طلب
الاسلام این پیش سلوک بنام بیان کرد چشم بر آب
کرد و بگزینست و روی سوی دعا گو کرد و فرمود که در این
محمد علیه الصلوٰه و السلام هر گاه بداند که به مرتبه سلوک
راقام میگردد و اندک صد هزار درجه دیگر پیشرفت خواهد
از اسرار دوست بیرون نمیدهند و خود را نمیدانند که
هم ایچ پس ای فرید چون بر تبه صد هزار معجزه را در نگاه
مقام پیشتر کشند پس هر که در مقام پیشتر کشند در عالم
خبر افتاد چون ایشان در عالم بگردانند و اوقات ایشان

به حال مبدل گردد و نگاه خواجہ قطب الاسلام ادام الله
تعالی سرکاته این نماید نام کردند در عالم بزرگداشتند
و عاگوی در خواجہ مقام داشت اجا آمد مشغول گشت
الحمد لله رب العالمین

دورت با پیوس حاصل گشت و
دره نشان اهل حق و مولانا علاء الدین کرمانی
محمود مورخ روز بخیر مت حاضر شدند سخن در تکبیر
و رویشان افتاده بود که در هر کچه ویر مقام و بازار و بر
دیگر نیز از کجا آمده است خواجہ قطب الاسلام فرمود که
نوع تکبیر گفتن نبوده است که در هر محل تکبیر گویند
تکبیر در محل تکبیر است چون مردم این از دنا و باز در

برسد و برای خرید محبت شکر گویند در آن وقت دعا
باشد اما در غیر محل تکبیر گفتن روا نیست بعهده فرمودند
که تکبیر بعد از دست برداشتن محل فرمودند که در غیر
مکان پنج شهاب است و در این شهر و دی قاضی بودم و بعد از
چند روز برای این اتفاق افتاد بود و من مستغنی بودم و این
ویدم چیزی بسیار است که من و عام مردم و چندین
بزرگان را ویدم و میگویند پنج شهاب است و این یکی ویدم
العرضی در ویشی و میگویند ایشان بیاید و سلام کرد و
دست پنج شهاب است و این یک گفت و بر من تکبیر گفت
و بعد از پنج شهاب است و گفت تکبیر او و شوار نمود
و این حکایت را فرمود که وقتی رسول الله علیه السلام و
اسلام نشسته بودند و اصحاب گرد و برگ بودند و روی

سوی یاران گردید و فرمودند من امیر میباشم
که در این قبایست بجای از بهشت بشما خواهد داد و
نفت از باغ مرزتان دیگر را بخوار امیرالمومنین ابو بکر
صدیق رضی الله عنه و یاران دیگر تکبیر گفتند و گفتند
محنت تا بر عجزید شود و ویر رسول علیه السلام فرمود
که قیمت بهشت اینها خواهد داد و ثنای مرزتان دیگر
را همین که رسول علیه السلام این سخن فرمود امیرالمومنین
عمر رضی الله عنه و یاران دیگر خاستند و تکبیر گفتند و
شکرتان محنت تا بر عجزید شود و ویر رسول علیه السلام
فرمود نصف بهشت بشما خواهد داد و نصف امتان
و دیگر را بر قور امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه و یاران

و بگوید که من گفتم از برای شکر است نه از برای
خود چهارم از رسول علیه السلام فرمود که اول از
پیشانی است پس از دست راست بعد از آن دست چپ
پس از آن دست چپ و از آن دست چپ و از آن دست چپ
برای شکر این گفت و میگویند که از آن پنج شکر
در هر روز و در هر وقت که بگوید که دست چپ
بیاورد است که بر قلب بگیرد و از آن سخن و
نموده بود که اگر مرید در نماز نظر داشت و پیر او آواز
داد مرید ترک نماز کند و بگوید که جواب هر چه
بگوید خواهد قلب او سکون داد و از آن سخن و
را که گفته اند از آن است که ترک نماز کند و جواب

پیر منسوبه و شافع را در دوران ثواب بسیار و فیض
از نماز نظر باشد آگاه به درین محل فرمودند که وقتی
من در نماز نظر بودم شیخ از اسدیم خواجہ معین الدین
قدس سره را عرض نمودم و او بر ترک نماز نظر کردم
و بیگ گفتم و فرمودند بیاید چون بخدمت خواجہ مقم
پرسیدند که چه میکردی گفتم در نماز نظر بودم او را مبارک
گفتم ترک نماز نظر کردم و شمار جواب دادم و فرمود
که از حد نیکو کردی که این فاضله باشد از نماز نظر و
معتقد بودن در کار دین باشد پیر خود کاشی ترک
نست و آنجا بعد از آن محل فرمودند که من وقتی شیخ
خواجہ معین الحق و العین حسن سجده قدس سره را عرض نمودم

بودم و اهل صفی بر ما ضرر نمودند و محاصرت او یافتند
و بن میان سردی از بیرون آمدن بخت بخت
سرد قدم ها چه عید الهی و در خانه فرمود بنشین
نشست و گفت که من بخدمت خواهم بخت آن بخت
ام تا مرید بنوم خدمت هیچ را ندارم و رفت خود
و در فرمود و هر چه من ترا بگویم اگر آن کسین و بجای
سپیدان شرط ترا میدی بگیرم گوشت بدو که فرمود
سود قبول دارم فرمود و در حاکم تو عمر بگویی که الله
الا الله محمد رسول الله اگر بدین طریق گوئی و الا الله
چنین رسول الله ترا میدی بگیرم چون آن بنده بخت نمود
بر تو رفت لا اله الا الله چنین رسول الله خواهد بود

دست بجهت داد و بیخرف خلعت مشرف گردانند
از دراز خود ندیده من که ترا گفته که بکار بدین طریق
بگو از برای امتحان عقیده و تو گفته بودم والا من گفتم
و کدام بکار که از کمترین بندگان است محمد رسول الله
الله علیه و سلم و کلام حق است فاما از کمالیت حال تو
ترا این کار گویا بدم چون برید شدن آدمی و بمن صدق
داشتی و راسخ بودی بر هر کار که جهان گفتی مرید صدق
شدی و مرید را صدق چنین باید که بگذشت بر خود داشته
باشد و راسخ صادق باشد از عرض سخن در آن افتاد
که چون مردم تائب شوند باید که ماجر تعالی که پیش بود
پیش ایشان و برگزوات و نگردند تا باز جهان حال پیش

نمودند که آدمی را در راه بلدی عظیم از صحبت این چهر
و گریست و بگریه و ناله و زاری و در آن حال
که قبل از او را دوست داشت و محترم داشت و صد بار
صحت او را شکی در و بعد از آن عیدین محفل و بود که
خواجہ حمید الدین سوادلی نسبت به او است شیخ سید
بهر که نام وی است از وراثت ناگو مسکن خواجہ حمید
الدین و این مرد را صوفی حمید الدین ناگوی گویند و
باقا منی حمید الدین ناگوی مردی دیگر است از وراثت
شیخ شهاب الدین سهروردی که حضرت خواجہ قطب الاسلام
قدس سر و انوار و سید و صاحب و از اولاد است و گریست

در آن کمال سلوک رسیده و کذا فی محفوظات شیخ
عبادت احسانتین خواجه نورالحق والدین ساکن بهار
شریف رضی الله عنهما و بعضی عن هذا که در فقه
مردی بزرگ بود از مردان شیخ الاسلام خواجه
معین الدین قدس سره که هم خرقه و عاگوی بود چون
او تائب شد باران و ثوابان و همیشه با او
می آمدند و گفتند که بیاتا باز بر سر آن ذوق شویم که
بودیم خواجه حمید الدین سوالی بر ایشان تفت کرد و جواب
بروید بگوشت بنشیند و شرک این مسکن گیرد که من از راه
بند خود را جان حکم بسته ام که فردای قیامت بخوان
بهشت هم بگفتایم خواجه قطب الاسلام دام نقاره

و فرقی جواب بود که طعام آوردند و خوردند و در وقت آن
طعام مشغول شدند و از سر متناول میکردند که بیجا
نتیج از عیال و طعام خوردن بود بدین ادم
بسم الله الرحمن الرحیم سوال کرد از خان که من در ارم
من باز سلام کردم چرا که سرورم ندانیدم
فقط السلام و در آنوقت و بعد از آن در طاعت
بودم چگونه جواب سرورم را بر آنکه در وقت
طعام میخوردند برای وقت عبادت میخواندند و در وقت
آنکه این باشد من پس گوی آن و طاعت
باشد پس گوی که در طاعت باشد او را و نبود
جواب سلام باز و بدو آید و از آنجا

سوم و بیست و یکم بابی که در بیان
مسلک و چگونگی رسیدن به حقیقت
سوم گوید بعد از آن خواهی طلب که
ایستاده خواهی بود و درین علم است و هر که
میخواهد این راه را برود باید که به
قدس سرور خود بسیاران خود در نورانی طعام
بود و امام آخرین امام محمد جوینی که استادان
محمد غزالی بود و رأید و سیدم کرد و شیخ و باران
او بدو التفات نکردند چون طعام خورده شد
امام آخرین گفت که من و رأیدم و سیدم کردم

از کمال کس جواب نداد این شخص بگوید با خدا
و القاسم فرمود کار چنین است بر کرد و حاجت در
و ای عفت و خوردن طعام مشغول باشند آینه را
که طعام بگوید بنشیند چون از طعام خوردن فارغ
شوند و دستها بکشند آنگاه آینه بر خیزد و سلام
گوید ادام این گفت این معنی از کی بگوید از
عقل و یا از نقل پیچ او القاسم گفت که از وی بگو
زیر آنکه طعام که خورده شود بر آن عبادت
پس آنکس که طعام را برای این نیت استیفا میکنند
عین عبادت است پس بر کرد و رعایت باشد و سلام
بگوید و آنگاه بخوابد قطب الاسلام ادام السلام

نقشه و برکات در عالم سکر شده دعاگوی بازگشت
الحمد لله ذلک به شرح هم که در دوستان
رجوع و انوار و حساب دولت پادشاهی بوسه حاصل
شد سخن و روح نگارون اقامه و ولایت فانی عبدالباقی
ناگویی و مولانا علاء الدین کرمانی و سید نورالدین
مبارک خزنوی و سید شرف الدین و شیخ محمود
موزه دوز و مولینا فقیه خداداد و میرزا حاکم
از عرش تاجت الثری در نظرات ایشان در محافل
نبود که همه بزرگان صاحب کرامات بودند و خطا
مساخران کعبه که هیچ راه کشیده بدان ستر زمین
میروند و از این قطب اسلام میرزاان مبارک

را از کشتن آن را بندگان باشند که در مقام خراب
خود باشند خانه کعبه و قرآن شود که با نای کرایش
باشند بیا شد و برگردان ایشان طواف کند خواه
فطیحه السلام اوامر الله تعالی نقوه سید بن بود
که خدمت متبج و عزیزان دیگر حاضر بودند همه سخا
و استاده شدند و سر همه در عالم بیکر و شوق
گشتند الخضر بن محمد بن محمد طایب الاستی
و عزیزان دیگر برخاستند و آواز کعبه برداشتند
خانه و طواف کعبه بکونند و از اعضا عا پر
جوی خون نایز و خون روان در ویرانه کعبه

که بر زمین می افتاد نقش گیسوان بر می آمد و در آنجا
باز آمدیم و کعبه را بجا آمدیم و دستاوردیم
و چنانکه ادب است بجا آوردیم و چهار بار
و گشتیم و رفتیم از راه و گوی خیزان حج و طواف
و نماز شکر قبول کردیم و انکس که بتا سبب
باشد و بشما آئینده همه قبول اند و خواهیم
السلام اوامر الله بر کافه فرمود که شیخ الاسلام
محسن الدین حسن بخاری قدس سره و غیره بر حال
از اجمیر شریف و خانه کعبه رفتی چون که ایان
بکایت رسید و ایان که در حج بر فستدی خواهی

ازین را در خواب کعبه دیدندی و حال آنکه حاج
ورق در محکف بودی آخر الامر معلوم شد نوبت
معین الدین قدس سره بر شیب ورقه کعبه رفتی
شیب ها بخاک روی و میتوانی شیخ و صیدی که بار بار
بیامدی و ناز می در جماعت خانه خود گذاردی
محمد بن محمد فرمود که سینه ام از زبان شیخ الاسلام
خواج معین الدین شیخ احمد صنیع و ایشان از زبان خواج
عثمان اروغی حکایت میکردند از خود زکریا
حرف نمیدادند که خواج معین الدین سرور و شیخ رفته
در علییه را و قتی که از شیبان خانه کعبه غایب شدی

فرستادن را در آن رسیدی تا فخر کعبه را بر سر گذاردی
و در چنبره آوردندی و سفر مبارک خواجیه بود و در
سید استغند و چون خواجیه ضوابط آن بگردی و آنچه
آمده است بگذاردی باز خانه کعبه را فرستگان
بر رندی و در مقام قدیم خود میباشند انگاه فرمود
که خواجیه سید الدین خذیه رحمتی را قدس سره
سال پهلوی مبارک ایشان از سر سجاده بر بخشد و
حاجی نرفتنه مسافران و بجهان بر سال و ده که برزید
خواجیه می آمدند میگفتند که ما خواجیه را در کعبه معطر و
انفیس و بده ایم بعد از آن سخن در فرار از آنجا
گفتن افتاد و بود خواجیه قاضی الاسلام بر عظمی

سپاسگزاران که در این راه با جد و جادای قرآن با دشمنان
و دشمنان خود می نبردند و غیبی حضرت رسالت پناه می کردند
علیه السلام را جواب دیدیم و دیده خود را در پای مبارک
انهدان نمودم و از برای کردم و گفتیم که در دست دارم
فرمودند بگو گفتیم مرا حفظ قرآن نشود تا من قرآن را یاد
نمایم رسول علیا بعد از این برای من شفقت نماید فرمودند
که هرگز کن هرگز کردم و فرمودند سوگندت بپوشش ملاک
نمای تو قرآن یاد شود و بعد از این بیدار شدم چند روز
صورت یوسف را ملاک نمیت نمودم تا آنکه قرآن
یاد شود و آنکه بعد از این محفل فرمود که شنیده ام از زبان خود
نشدن این قدری است که بگویند که هرگز خود را در این راه

نه روزی از منی است که است کرد که است نه روزی
که خدمت خواجہ ابو یوسف جیش را نیز قرآن با دیده
از غیبها مشرود خاطر در خواب سلسله هر خود را و خوا
وید خواجہ ابو محمد او را گفت که چرا بر بنان خاطر
گفت لبیب یاد گرفتن قرآن فرمودند که هر که هر روز
صد بار سوره تافات را بخواند به نیت یاد گرفتن قرآن
بچار حق تعالی او را حفظ عظیم الهی روزی کند
اما حق تعالی در بار قرآن روزی خواهد کرد و چون
شدم هر روز بکلمه انشاء است در خواندن سوره
احمدی طرز است کردم چند روز نگذاشته بود که بفضل
خدا بیچاره قرآن را خواند و از عمرهای رسید

که بر روز پنج ختم میگردد بعد از آنکه در تدارک او را در هر
مستوفی شدم و از هر قطب الاسلام چون فراموش
و در علم غیر مستوفی شد و در علم او در هر ایام مقام داشت
از آنجا بیاید و مستوفی گشت و از هر یک از آن

دولت با جوس و ملل چند هزاران دیگر و اهل صف
و از خود و در وصف هر فن علمی افتاده بود
قطب الاسلام دام برکات و فرموده انزوان که شمس الدین
و انی و چه و خواست که هر فن بیانش گیرد و ز سر و ارشاد
جمع ارکان دولت و زمین از برای آن راست گشت و گشت
خداوند و در هر یک از آن که در هر یک از آن

زیر بهتر است چون دیده باشی که در فقر آمدن آن
مرد بیک از اهلان حق تعالی بود بمرکزین صفت در آن شب
همچنان مصروفی در خواب شد چنانکه دید که چو تیر
که در آن صفت مردی با دو گسوی کشاد و خوش
صفت که صفت خود به او عنوان کرد و بر حسب
و چند نفر برابر او استاده بهین نظر مبارک بیند
بر من افتاد و مرا پیش خود طلبیدند و فرمود که بیام
نیت داری گفتن نیت آنکه من که اینجا عرض راست
گفتم بعد از این گفتگوی که نزدیک از دست داده بود
مرا گفت که ای سرش الدین رسول خداست خود را
الحمد تعالی علیه و سلم آنچه در خواست داری باز

کاین مرد بدامش توان ساخت و چون مرا انداخته آن مرد
حوض بود انوارش کردم و در پای مبارک رسول علیه السلام
افتادم عبده برخاستم و دست بیدار نهادم و با کمال
چهارم و است اسب رسول علیه السلام دست بزد
آب بیرون آورد رسول علیه السلام فرمود ای شمس
مای حوض است برکنان که اینجا آب بیرون خواهد شد
که در حج شهری و مقامی لذت آن آب نباشد بعد ازین
گفتگو بودم که بیدار شدم بهروز پنجشنبه سوار شدم
چون اینجا رسیدم که اسب رسول علیه السلام هم زده بود
چون می بینم که آب بیرون آمده است و اینجا قرار گرفته
پس اگر چه بر کفش زده بودم و نه از آن آب خوردم

خورد و سوگند بر زبان راند که اگر خداوند بشارت
از پرده جمع کند و بخورد اینچنین شیرین باشد که
لذت این آب دارد از عذای خواجه قطب الاسلام
ابو امام محمد برکات بر لفظ مبارک را ند که شیرین است
آب برکت قدم مبارک حضرت رسول الله
علیه السلام و در جمیع برکت این جوهر است که
نزدیک آن زمین جوهر بزرگان خطه اند و بنویسند
کیان خواهند یافت خواجه قطب الاسلام رضی الله
عنه چشم پر آب کرده فرمود که ما نیز امیدوارم که نزدیک
ان جوهر مسکن خواهیم ساخت انرفی از بزرگان شهر
والی حکایت فرمود که از حدیث و حدیث غنی

در شبها بیدار بودی و وقتی گشت او را و در جواب بیداری تو
در عالم بیداری استاده ای که فرمودند از او قدری بیداری
خواب بر فاسد است و آب سستی و در صوم ساخته و بر صلا
قرار گرفتن و بیخوابی را از قدر متکا آن و جز آن بیدار
نکردی و گفتی که آن سودگان را چه بکنم ای شاه پسرین
محرور بودند که شبها خرقة پوشیدنی چنانچه از خیال فر
غیودی و بیخوابی که محرم دون دل او بودی با یک
توشه دین بر از تنگهای از برابر کردی و بر در بر میان
بگشاید و از احوال بر یک از ایشان برسد بجا و عیب بسیار
او بیداری از اینجا بگشاید و در مسجد و در بازار و در صوم
و بازار و بگشاید و در کسای که در میان می بودند از

از روی و غنی هر چه نصیب او بودی بدستش
بودی و بعد از مرگش و بگر بردی و این سخن
هم گفت که اگر ازین حال که جز باید نه چهار سال که
که چون بود چون روز شدی با رعای دادی و گفت
که آن حکامانی را بیارید که غیب فاقه داشتند
امضات می آوردند هر که را پیش خود طلبید و بزرگو
خود بیکدیگر را خبری بداد و بر این نیز سوگند افرویدی
که چون شمار علف نماند و بقوت و نبات و پاک
ظلم و فساد کشید بیاید که من بر حاکم نشسته ام و بجز
مصلحت بر در او بخت آنرا چنان بیدانم شمارا
رسام کردی قیامت طالب و عوی شودم

خواجه قطب الاسد فرمود که او این سخن از برای
آن گفته که تا از گردن او ساقط شود و فردای شب
خواب او باشد تا که من گفته باشم و شما بپوشید
الحمد لله من محل فرمود که شیخ از شبها بر دعا گو
بیاید و پای گرفته بپاها گفتن چند مراد رنج بخواند
هر حاجتی که تراست گفت حاجت آن دارم که
چنانکه امروز از عزت این ملک دانیده اند چون
فردای قیامت شود مراد کدام طایفه خواهند بود
و حساب خواهد بود در آن وقت و روز بیدار
زمان که من سخن او قبول کردم نگاه بازگشت نگاه
فرمود که از حد سعادت های ملک داشت این بند

شمس الدین والی بر سر درویش بود که برگزیده
از عیال خانی بودی خواجہ قطب الاسلام فرمود که
مهری بختی بجا بیاورد و او را دهم والی هم بداد
و دیگر و زرگوئی با خلق بیرون رفته بود و
سخت کجیف از وی چیزی خواست کرد او را هیچ
نداد چون پیشتر رفت جوانی استاده بود توانا
و تند است دست در کعبه کرد و مبلغ تنگهای
از آن بیرون آورد او را داد و نگاه شمس الدین
دش روی سوی کارکنان خود کرد و گفت که بیاید
کردن پیر از من چیزی در خواست من او را هیچ ندادم
این جوان را نا خواسته بر آدم نهاده که اگر بر

ص

برخواست من بودی آن پیر چهری میدام
که لایق بدیده و مستحق بودی آن نیر از عیدم خداوند
تعالی عید بدین در میان گسستم بگویم که در اجرت
دادم و این را چهری نه ادم هر چه هست به دست
خواست خدا بقیه است عز و جل ان شاء الله
مهر فرمود در آنچه شیخ الاسلام والی دین سر ادم
شیخ جلال الدین تبریزی رحمه الله دفعه دوم فرمود
که او منظر بر امارت دارد و دعوی در ویش کند خاندان
این خمر سبع مشش الدین والی رسید و بر روی شیخ
جلال الدین گفت چنانکه شیخ الاسلام دین کاردار
کاری عهدی کشید که عطر کردند و شربت مشش الدین

رسید که شیخ عبداللہ دین گفتہ فرستادہ کردہ این مضمون
مضمون باید بشیخ الاسلام و علی گندہ فرستادہ گفتہ
شیخ بیار الدین کوثر با تقدس سرہ الطریقہ دینی
میان مصنف با سدا مار و در میان است کی
خواید آمد باز شیخ عبداللہ دین گفتہ فرستادہ کردہ
وقت محضر خواند آمد اعراض روز و دیم ان محضر
شد و بعد حدود رایہ و مشایخ ما حضرتند و شیخ
عبداللہ دین ہم بیامد و در صفت نقال نشست شکر
والی بر چند محذرت نمود کہ بالای عباد امر از خشنود
برگزیدہ گفتہ و گفت کہ این زمان مقام و حوی
جای من بین است اعراض بر کعبہ از این محضر

شیخ الاسلام صدیقی و روحانی سر مناسب حال شیخ
جلال الدین میگفتند بکزان سید که شیخ بهاء الدین
ذکر یافتن سره الامیر بهادر میر خدایین معتمد
مانند و بیکدیگر گفتند که در خدمت ایشان که جبرک
و ایشان از ایشان کی و آن سیدند و کی اینجا رسید
چنین که شیخ بهاء الدین ذکر با وقت محضر رسید
مجلس درآمد و آنجا که خلق غلبن کشیده نهاد
بودند با استاد و نظر بر نهالی کرد و غلبین شیخ
جلال الدین ششاحت و بر آفتاب و سید و بر
سره دیده فرو آورد و در استین کرده سلام گفت
و نزد یک شیخ جلال الدین نشست بهین مشغول را

این معنی می باشد شدوی مسوی او کرد و گفت که
شیخ عبدالالدین معلوم شد مشخص که آمده بود چون
شیخ بهاء الدین ذکر یا نهین شیخ عبدالالدین بود
و در استنبین کرد با و چه دعوی پس مرا معلوم شد
این معنی روح است و شیخ را اسلام دمی در یافت
شیخ عبدالالدین رفع کرده است و این معلوم شد
منبت محمد و روایه شمس الی بسیار عذر و
معذرت خواستند از من شیخ عبدالالدین و شیخ
بهاء الدین بیرو باز گفتند و در کنایه روحی آمده
شب جانها بود و چون روز شد شیخ بهاء الدین را
و در معایت معان روحان شد و شیخ عبدالالدین

طوبت چندستان بجانب کعبه روان شدند و
در آنجا بود عید و نظم کرد بعد از آن بسجده بر خاستند که
سجده اسلام و بی بیلا در و شکم مبتلا شد و هم
در آن بود و آنجا حق و دنیا افتاد و بود که خواج
قضاة اسلام بر خط مبارک را ندکه سالک است
حالی بالا ترازد و نیامشت زیرا که کسی که بگذر بجا
نرسد از این سبب است که در دنیا مشغول و غلو
مباشند و اهل سلوک در همه فرموده اند که در دنیا
حق و سده هیچ جای بیشتر از دنیا نیست پس
در دنیا فرموده اند از غذا بجا باز نماند و نه نقد که
معلوم بد نیست از غذا بجا جدا افتاده از خانه بود

فرمود که خبر گئی را در سرای دنیا سپرد بخازنند
حمد ملکوت بر آن حال گذر بستند که ایستاد
او یکا و عدد گفت که فتنه قایم شد بهیان فرزند
ادب علیه السلام که از برای این مردار برادر برادر
ملک کند و کینه و خوف و ندان از جهت
از زبان خود را رحم ببرند و شهرهای آباد
از بچه آن خراب شوند و از میان از یکدیگر
حداقل در عداوت باشند و ملک شوند
و دنیا قایم بر قرار ماند از نگاه آن میرد نیارا
ایستاد چنین با کرام و تعظیم تمام بر حاکم نهاد فرمان

عبد کردی و از نعل این چه کردی که بعد بنیاد بگذا
و عظیم تمام بر چشم نبی و من عزرا نعل گفت ای
میر دنیا را بچشم تمام از میدان بر چشم ندادم
تا خبر که این دنیا را دوست دارد و در عظم
این خود نمود او یکی از من کرد زیرا که من
را عبدی و هم بود من مردار مغول گردانم که از عظم
طاعتها و عبادتها و خیرات دیگر دور اندازم نمی
دوانان من گردد و او را ملوک گردانم و آن
مال او را دیگران خورند و او از میان عالم محروم
رفته باشد و نگاه خواجه قطب الاسلام اودام

آمدن تا به برکت چشم پر آب کرد و بر نطق
مبارک راند که زبانی خدای و حکایتی که آن دنیا
ست انچه فرمود که دنیا را بیرحمه دوستی
سست مگرد و بدان که ایشان را بر اینست باز
واده اند و از خود دورتر دانسته انچه بدی
فرموده اند که خواجه ابوالیوسف چشمی را قدس
ابو نصر را الهام گفتند که در دین محمد علیه السلام
مردان باشند که دنیا بیک هزار بار برتر دارند
ایشان بپایه که ای خواجه کان در مراقبه است
باری و حق از دنیا بیک چشم در پی ضعیف
بختد این از ترک در آن نه بیند مگر آنکه او را

بفرمود که در کار و رویه در میان من و کسی که باشد
اگاه بدین محفل فرمودند که همه صبح علیه السلام
بر رفته و زانی بدعای سیاه را بدید از و بر
که تو کینه گفت که من ضعیف دنیا ام بهتر صبح
علیه السلام گفت از آن شوهران چه کدام ترا
گفت است گفت خرمین بهرامین گفت ام افغان
خواجق لب الاسلام او ام الله شاه بیکانه دی
دی بگر است فرمود که در رویه در جت تمام
باری از افغانی دنیای امین بود است اما غایت
سخن در کار و رویه آن باشد که آن را سبب کرد

خاق بود عراج باشد زیرا که اهل صفای و آ
بشوف میگویند که عراج القیصر فی سبیل الفقه
یعنی عراج فقیر شب قدر او شب سبت
که او را خاقه باشد یعنی حج تمتع بالاتر از حجت
دور یعنی نیست خواج قطب الاسلام و امام
برکاته فرمود که خاقه دور یعنی بافتار و در
ست زیرا که خدا بقاء غر و جبل و ملک و
دست و روی داد است در آن تصرف کن
و مالهای آنرا تصرف رسان او میتواند و خواج
بخور و نفا با دیگران میدهد و خود خاقه میکند تا

آنکه کار او با کس بود و مقام او پیشتر شود و عرف
چون جواهر قطب الاسلام ابن خلدون را نام کرد
سفارت بود و چشم در مو داشت و در عالم خبر
مستغول شد و با گوی بازگشت و در خانه مقام
داشت از جایان مستغول شد و از کس
و کس

دولت پادشاهان
خان عبدالعزیز بن توری و مولانا خواجه عبدالعزیز
او و بی بی محمد و موزه و فرز و خواجه تاج
غزنوی و مولانا فقه حنابل و سید نور الدین
غزنوی و سید شریف الدین و مولانا شمس الدین

و معلوم است که این دعا و الهم الله انی و فاضلی و جواد الدین و
سید الانبیاء الدین و زاید این همه بزرگان و صاحب
کشف و کرامات و خدمت خواجہ قطب الاسلام
دام برکاتہ حاضر بودند و حکایت و رسلوک حضرت
مورسین مہمان خواجہ قطب الاسلام ادام
تعالی برکاتہ فرمود کہ وقتی امام الحوین رحمہ
اللہ تعالیٰ بیستمی یاران خود در مسجد نشسته بودند
و راوی تھی و خالی پیدایش امام الحوین ذکر
کنند با یکدیگر آغاز کرد و میخواستند او را نقد
بزرگان حاضر بودند برچہ در ذکر شروع گشتند

ورد کردند که خبر از خود چندان شنیدند بعد از آن
در آن مجلس مبارک و بختی در غم بر سر میوی
پای خون و ناز و خون روان شد بر خطه بر سر
می از آن نقش نام آمد بعد پدید آمدن و از آن
که بر زمین افتادی همه اواز و گریه آمد
آمد آمد چون خواجده علیه الرحمات
گفت در میان آن نریگای که خدمت خواج
حاضر بودند وقتی وحالت پیدا شد که سر بر سر
و تر شدند چندان ذکر گفتند که بهوش آمدند
بعد از آن چون بهوش آمدند خواجده قطب الدلا

و ام بر کانه این رباعی را بر لبان برانند
ز کبر و غش تو زبردین می کشم خج هم خوشتر
میشوم از هیچ با شد یکی بشاغم تا نام تو
بگیرم من می شوم ز دوران ذکر کند همچنان در
نگه کند که از بر تار موی مبارک این بوی می
چون روان است مد بر خط و کم بر زمین می افتاد
نقش جهان آمد بر زمین پیدا است و این پرده
با و از عین و کرمی آمدند از آن چون از آن ذکر
فراخ شد بر کعبه تمام خود بهشت است و ناگوی
سقا است و روی بر زمین آوردم نیست بود که با

آنکه روان منوم بعد از بیست نظر خواهم قط
الاسلام ادا ام الله سرکه سرکه عاکی افتاد و چشم برآ
کرد پیش از آنکه من گویم بر خور افاز کردند که ای
مولانا خریدم سدا ام که روان خواهی شد باز روی
بر من آورد و گفتیم ای اگر فرمان نمود فرمودند
که تقدیر خداوند تعالی بر من نوعیست که در وقت
سحر احیرت تو با ما بنای خانه آگاه روی سوی جمع کردند
فرمودند که از برای فریفتن دین و دنیا این درویش
رافا که جو آمده پس همه بزرگان فاخته خوانند و بدعا
خبر میداد کردند عرض مسعود پیش داشت عاکی را

فرمود و عرض نیز غایت نمود و بر لفظ مبارک
را ند که دو گانه ناز بگذار و خوشی و فردا را
سوی بر یکم فرمان دو گانه ادا کردم و ششم
الحمد لله رب العالمین الاسلام ادام الله تعالی
روی مبارک سوی حاضران اور و زو فرمودند
که من امانت شما بجه سجاده و مجلس و دستا
و ظرفه را بقایه عبد الدین ناکوری خواهم شد
و بعد از آن نظر من بچم روزگار را بید آمد
این امانت را قایم بشما خواهد داد شما را
گو و آری که بجهت شما هست بجهت که خواهد

«سدم بمن این سخن گفت غره از حاضران حاضر
برخواست و بر همه خواجها را دعا کرد و فرمودند که
نیز در وقت نظر حضرت خواجہ شیخ الاسلام و
معین الحق و الدین حسن سجری قدس سره اسرار حاضر
بودم ایشان تشریحات عین برداشتند و این چنین
من روان کردم بودند چنانکه این دعاگوی شیخ
روان کرد و کلام و بود مرید را می باید که بر سنت بر
حرف ثابت قدم باشد و ذره از آن تجاوز و تجاوز
نماید تا فرو از سوی ایشان شرمند نگردد و نگاه
سخن در حق افتاده بود که حضرت خواجہ قطب

بر خفا که در آن خوف نازید و حق است برای نیکو
چو ادب ناپیر که از نیکان بی ادبی کند بدان تازان
اوراست گفت ناز راست باشد انگاه خود در بر دانی
خوف در آید و خود آن دل را زهره گردانند و خود
که دینی خواه سفیان غریب محمد علی بن محمدی داشت
دارون رشید لبیب ترسناک و دیگر آن لبیب افند
حادثی بود چون لبیب غریب که خواه سفیان آمد
بر لبیب که سفیان بهادیر و در وقت گفت سبحان
الله که در دین محمد صلی الله علیه و سلم ایچون رود که
از ترس خدا بخواه تمام فاعل ایشان دایره پاره کنند

سپید آن طبیب برور گرفت و مسلمان شد و این امر
بجاری رسید و طبیب من دانست بودم که طبیب
را بر سر چهار فرستاد و نام نگاه و نمود که این سواد
فرمانند از درویشی و نکستی اندر غفران را دی سبک
کنند و اگر در قالب محبت طلبیده اسدی در غفر
و سعادت خویش بسیار آرد نگاه در آن مقامات
برسد و اگر اچنین کند ضایع باشد و عوام طبیبان
روی سوی دعا گو کرده و فرمودای فرید تو را و دنیا
و آخرت باری ده باشی فاما نشو فاما غل بنایتی که هر
خلوک میفرمایند که راه طریقت را پس است برون

برکه و درین راه قدم بهد هر چه اهل آن راه میروند
از آن کس که تا بدین حق نرسیده اند دست آن در راه
برگزین ده شود و تا بر زمان اندوه نوزد
برگزین بار نیاید و تا بقدم سر و نوزد و برگزین
گاه عزت نرسد فرمود که سالی آن بود که
همه را با بنها یارن خواستم بدادند و تا همه بنها
ان در کوفته نمک دادند و تا بنه بندها بر راه او تمام
بنزلی گاه عزت نرسیدم چنین که خواهر عصمت
وام بر کانه این خواهر تمام کرد و برگزین
برگزین آوردند و باز شد در چون نوشت بنیاد

سوم در کنار گرفت و پرست و این عظم
زبان مبارک راند مذاخراتی بنده و پیکار
و نمودن ایالات پر و ملک تحت جلال
بروند ترا بخدا چه و عباد بنام قرب عزت گاه
رسد بدم چنین که این کیف در عالم غیر افتاد
و مستغول شد و عاقل بازگشت این بود نوای بدست
که از زبان مبارک مخدوم طالبان شنیده شده
درین مویز ثبات افتاد و الحمد لله علی ذلک
منت بدو الله عز و جل نوای سالکین

حضرت قطب الاقطاب شیخ فرید الدین

گنج شکر قدس سرہ الغریر بتا سچ ۱۵۰۰ ماہ

صفر المظفر ۱۰۹۳ ہجری بقلم میر محمد المصطفیٰ

ابن میر سیف الدین نو دہلی

MANUSCRIPT

سید محمد علی

این مجتهد عظیم ربانی و این فقیه عظیم
برو ملک الفایح حضرت اساتین مناج تنقیر
مقرب الاولی شمس الفیاض المجدد من حضرت غوث
معین الملیه و المدین حسن بنی ادهم اسد نقاره نشو
می آید و جمع کرده شده درین مجموعه گرام اوست
و این کتاب بنام آرد میرزا فخر الدین تعالی علیه
و غفره و صلوات و کائنات بابت و او را ده
شیخ و فرزندان و در سلسله کتب و بدان مقام

آغاز در درویش ضعیف و مخفی که یکی از
بزرگان ملک الملاح سلطان السالکین معین الله
و الدین حسن سجویست المصطفی بقطب الدین خجسته
اوست چون دوست پاموس ان شاه و فاک
دشمنه حاصل کرد همان زمان که چهار شرک از آن
نامها صفا بر سر این ضعیف زینت یافتند
امید علی و تک امروز در بغداد مسجد امام ابواللیث
سمرقندی که شرف بحث معروف مخدم شیخ شهاب

او منی بهر نام بود و آن سلسله و شیخ او عبدالدین کرمانی
و شیخ برهان الدین چشتی و شیخ محمد اسفندی و شیخ شهاب
الدین سیبوری و سید جلال الدین سیبوری و سید محمد
المنان و سید برهان الدین سیبوری و سید محمد
قرب و سید شمس الدین سیبوری و سید محمد
سید جلال الدین سیبوری و سید محمد
سید جلال الدین سیبوری و سید محمد
قرب و سید شمس الدین سیبوری و سید محمد
سید جلال الدین سیبوری و سید محمد

است شامی به نعلین ناز کشند راز میگوید با هر دو ک
خوابش بعد از آن روی سویی دعا گو کرده و فرمود در آن
من بخدمت شیخ الاسلام خواهم بنشینم از روی توبه
مرقده پیوستم و به ارادت بیعت شرف شدم
در مدت سب سال بحضرت این بزرگوار خدمت نمودم
و در این مدت از خدمت ایشان گران بگزیدنی
نفس را سودگی ندادم چنانچه نه زور داشتم نه
شب براه که خدمت ایشان را فرستادم تا
برابر بودی و چون بندگان خدمت کردم و عمار
خواب و نوشته بر سر کرده بر فتنی چون خواهم خدمت

این درویش به بدبختی بنزد او آمد و که آن عزت را
حدی و نهایت نبوده نگاه فرمود بر که بهشت از دست
یافت پس فرمود با بدید که ذره از طاعتش ببرد
و هر چه زنهار او داد و استیج و جزان بگوید موش و گوسفند
و هر آن متعلق باشد و در آن ایستاد و رساند تا
مقامی رسید که هر شش طهر رسیدت زیرا که بزرگوار
را تر عیبها قرار کرد و از برای گاه است حال مرید خوا
گفت همچنان شیخ شهاب الدین و خواهر برخواست
قبام نگذرد کرد و نه بعد و شیخ شهاب الدین باز نشست و

و خواهم بشت نگاه فرمود که برادر من شیخ شهاب الدین
تا همین معاهده بود که ده سال برابر بر خود نوشته
سر کرده در سج رفته و باز آمدی نگاه تحت یافت
که آن تحت را حدی و نوبانی بنمود و در فهم که
نگه خود آن تحت که شیخ شهاب الدین بود نگاه
فرمود که در تنبیه ابواللیث سمرقندی که فقیه امامان
است در روایتی که بر روز دوشنبه از امام
فرمود می آید که بر بام خانه که به باستان و آبادی
ندار می کنند که ای آدمیان و پریان بشنوید و بداند که

مستندانی بر رسول صلی الله علیه و سلم ترک و بد و نکند
او از شفاعت امر بقطع صلح از عباد و بد و نصیب نماید
در کجاء که در مسجد کوفی برابر او ایستاد و حاضر بودیم
کتابت در فدا دل انگشتان سرفراز بوقت وضو نمود
بچنان هم از سنت است زیرا چه در حدیث آمده است
در رسول صلی الله علیه و سلم که هر که در کوفی ایستد
در جای هر چه و ترغیب کند و هر صبی برابر فدا دل
آمدن عظیم احببین در فدا دل انگشتان بوقت وضو
بر که فدا دل کند انگشتان و در فدا بقا باشد و ترغیب بود

حرام گردانند و او را از شفاعت من و شفاعت علی
و کجا بودیم و وقت نماز و روزه و حج و عمره و صدقه
و نماز که به هر خدا یا کشتن آن از وی فراموش نشود
و افس از عیب آوردن و داده ای و دعوی و راستی
محمد با صید رسیده و سلم میکنند و از امت او باخته و
سنت او را ترک و می بیدارند و او را احل میکنند
چون و که از آن روز که خدا شنیدم تا وقت موت
هیچ سنتی از سنت های پیغمبر صلی الله علیه و سلم از من

نشد

لقد اكلنا فمؤد برو قنك فوام ابر را پدیری جبر
چون چهره سیدم که حال غما چرا چنرست فمؤد اذوق
باز تا غیب که درین خلل انگشتان غمت سفیدست
درین جرم که فردا چگونه روی بدان فوام موجود
و سلطان کاینات فوام نمود اكله فمؤد که در صلبه
مسعودی بطریق ترفیب بر داشت ابوهریر در حق
السعدی در ذکر سنت رفته بود بنیشتند که بر اكله
را سه مرتبه شناسن سنت است چه کج در حدیث
مسعودیست از رسول صلی الله علیه و سلم که سه بار سنتی
است سنت چهارم پیشین پس فمؤد که از حق یاد

کردن ششم باشد و آنجا از خود که گفتی خواهم فاضل عباسی
رحمة الله علیه را در وقت وضو کردن و دست
شستن دو بار وضو کند چون نماز کرد بعد از آن
شب حضرت رسالت پناه صلی الله و سلم را در
خواب دیدم گفت ای فاضل از تو عجب باشد که در وضو
ترکیعت من در وضو وضوی تو نقصان باشد
خواج از پیشت این سخن از خواب بیدار شد
باز از سر عقبه وضو کرد و گفت راست آن بر نفس
باشد که گفت نماز و طیفه کردن تا کمال تمام آنجا

فرمود که جانیده دارفان را بر فضل خود ایمن مستغرق
در محبت و دست بودند پس این در شرف غنیش
میو رسد که چون بنده در شب با طهارت و پاک
بخشید قرآن سلو که فرشته بر او میبرد و با سوره
الحجه که این بنده بیدار شود بعد از آن فرشته میگوید
ای بنده را بیا مرز که نگاه دست بخشد جان او را
بالا ببرد و چون از بر عرش برسد آید که خدا
شهادت را میگویند سجده کنند تا آخر با سبب
پایان باشد بعد از آن قرآن آید که خلعت نور
بر او گسترد و باز نمرد اندک که با طهارت بخفت بود و چون

کج بر طهارت نقیصه هم از اولی آسمان جهان بود باز
گروانند که این جان طایق آن نیست که بلا برود
مر خدا بر اسجد و کند نگاه فرمود که در نواد و رختگر
نویسند که از رسول صلوات الله و سلم آمده است
که اگر کسی بخواهد بر سر دست راست مردم
از برای شستن روی و خوردن طعام از او
است و دست چپ برای استنجا کردن از آنجا
فرمود چون مردم در مسجد در ایستادند
که پای راست و نه پای چپ و از آنجا که در مسجد
بیرون آید پای چپ و نه پای راست

رسول علیه السلام است نگاه فرمود که وقتی خواهم بیایم
نوری در مسجد در آید پای چپ بسپارد و چون نهاد
آنکس را زداد که ای سفیان نوری که در خانه خدا
غروب خواهد کرد و در آید که با و را بدی آدمی نه تو
که اول پای چپ درون می نهی از آن روز و از آن خواهم سفیان
نور میگویند پس او هیچ وقتی بعد از آن بوقت درگاه
مسجد پای چپ نهاده نگاه فرمود که ای درویش
عارف کیست که از عالم غیب هر روز صد هزار
اسرار خفی بر او نزول شود در بزم عالمی هزار حال
بر وی پیدا گردد و عارف کسی را گویند که در عالم

علوم بدانند از عقل صد هزار در معانی بیرون
و بیان کنند جمیع حقیقت در بحر معانی شناسند تا در هر
بر سر راه و انوار الهی که باشد بیرون آرد و پیش
جویری سبب خواجگان و غنی کند چون اینها ترا بسند
افند بحقیقت بدانند که او عارف است و عارف
وقت در و بود عشق است و نغز را از پیش قدرت
او اگر هم است و است و در و هم دوست است و
نشسته است و در ذکر دوست است و از غنای
دست در تماشای قدرت عظمت دوست است
و در خفته است در خیال دوست است و در بیدار

ست و هرگز هیچ استغوت و طواف است نگاه فرمود
که چون این عشق ناز با یکدیگر دارند بر جای ناز قرار
گیرند تا وقتیکه بزرگ مقصود ایشان در میان است
که در نظر دوست قبول افتد و سر را و الوار
فرد و سبب هم برایشان مشغول گردد و نگاه فرمود
که چون مردم بعد از ناز بر جای ناز قرار گیرند و بیکدیگر
از آن عشق و تابی بیایند و بزرگوار باشند تا
زمان که او از آن بی برخیزد و از بیری او از خوشی
و نگاه فرمود که چون عجب بیداری را عجب است و عجب
میگوید و از این اشارت است که روزی رسول

عبد السلام البیسی چنین را حکایت دیدند پرسیدند فغانی
تو سبب چیست که بر خود بگذرانی البیسی جواب داد که
از دست چهار سر کرده از دست تو چنین ام سیل
عبد السلام پرسید آن کیا نزد البیسی گفت یکی که
موزن که با انگشت میگویند که آن می شنود و چون
آن مشغول میگردد که بنده می شنود و هر چند میگویند
یکی چنین سبب دوم از بانگ اسبان خازبان چون
دندان را با اهل بیت ایشان بیامرزند سوم از
کسب عدل و رومن که چون ایشان از کسب
عدل میجویند و کسی را نصیب میکند خدا تعالی از

برکت کسب حلال این واکسیر می آموزد
از آن که گفته اند و یاد بگذارد و بر جای قرار گیرد
تا افق است بر او پس ناز از شراق بگذارد حق تعالی
را با اهل بیت او به امر زار و بر او بار رسول الله
الله علیه و سلم از روزی که در میان ملکوت بود
صحنه شریفی پیش پایش دیدیم بر که تبارک و تعالی
گذاارد و بر جای ناز قرار گیرد و که تا افق است بر او
نزدیک مدلی مشغول شود و در شراق بگذارد حق تعالی
او را با اهل بیت او به امر زار و بر او بار رسول الله
الله علیه و سلم از روزی که در میان ملکوت بود

[illegible]

سبب از سر گشت از آثار دریا مرز و کوه در دای
عرا می گردد و درین درجه رساید و گاه ملامت
حال فرمود که چون عارف در حال پیدا شود بداند
که در فراموشی اگر افراد صد هزار ملک میروانند
و در آن ملکها بر روی بیج دیگران این عارف است
که عارف همه دشت و در ششم و آن زمان که عارف
ششم کند در عالم ملکوت میان مفرقان و راه
افتد پس هر چه از ایشان ظاهر میشود او ششم میکند
و گاه فرمود که در عارفان حافی است آنرا که
حال در ایشان پیدا می شود یک قدم میزنند

از عسقی تاجی بکبریا میرسند دویم قدم بقا خود
رسند آنگاه خود به جبهه برآید کرد و بگریست که کزین
پایه عارف است اما آنکه کامل اند باید اینها
خدا می خواهد و جل و اند که کجا است و کجا می رسد و کجا
می آید معلوم نشد در حال این که کجا می روند
و آن چیز در هیچ اصرار از سلوک اظهار نکرده اند
نیز بر آنکه حقیقت این معلوم نشد در حال نشان
که کجا می روند و کجا می فرود می شوند خدا می خواهد
و خدا می خواهد که در روز بخشد
با بوس می میرند سخن در علم بنابر است افتاده بود

مولانا بهادر الدین بخاری و مولانا شهاب الدین
اوسعی و غیره بخاری بخیر است حاضر بودند بر خط
سپارک راند کرد در جنابیت زهر بر روی آب باید
رسانند و احباب شکوای کرد که در غسل جنابت
بباید یک غوی ناشسته باید و غوی قیامت
نن او باخصی کند انچه روی سبوی مولانا بها
الدین بخاری کرد و گفت که در شریعت اسلام
نوشته دیده ام از رسول صلی الله علیه و سلم که در
خبر آمده است که اگر کسی در غسل جنابت زهر
بر روی جنابیت بپاشد پس آب رسانند و غسل

کردن موی بدن و حیست است آنچه بر خط مبادک رانند
که درین مردم پاک است اگر چه جنب بود و بر جا که
آب زمین برسد پدید نرود اگر چه به طهارت بود
یا جنب یا حائض یا مومن یا کافر بود و مان
او پاک است و نگاه میدارین چلو فرمود که وقتی از
صید آمدند و هم نشسته بودند یک از صحابه برنگشت
و سوال کرد که یا رسول الله صید را ندیده ام
اگر کسی در حال جنب بود و هوا تا پنهان باشد
و او عرق کند و جامه او الوده گردد پدید نشود بانه
فرمود پدید نشود و آب و من مردم پاک است اگر

بجای رسید پسید نمود انگاه فرمود که بشنیدم از زبان
خواجہ عثمان بن سونے رحمة الله علیه که فرمود اول
کسی که در جهان غسل کرد آنم صغی بود محدثات
رسد علیه و اینچنان بود که چون از بیعت بدینا آمد
خواص صحبت کرد جبرئیل علیه السلام بیا مد گفت با او
بر خیز خائنین را بشوی چون مہتر او را علیه السلام
غسل کرد گفت با اخی جبرئیل این را هیچ فردی
و مکافاته بہت جبرئیل گفت علیه السلام بعد
بر روی کہ براندام شست بواب کعبه ال عبادت
مرشد عالم نشود و بعد بر قفہ آب کرد از آن

بر زمین افتد ملا بجای اند فرشته او بنید و بخواهد
روز قیامت خواب عبادت آن عزتر است و آن
آنگاه میرود علی السلام برسد که با خواب تنهار است
یا فرزندان مرا هم باشند گفت آری هر که بدین شرط
آرد روزی که چون خواب این خودید نام کرد چنانچه
کرد و گفت که این در باب کسالت که از حلال
غسل کنند و هر که از خواب غسل کند بر روی که برانام
او بود بعد از آن حکم حضرت عزت یکساله گشته
نامه اعلی او شست و شست و بر قطره آب که از اندام
او بر زمین افتد یکبار و از او فرجه شود تا روز

فباست جریه ها که در این طرح کلمه برود آن مرا تفسیر را به یک
از حوام غنم کند و گاه می شود که اول پادشاه و بعد گاه در راه
شرعیست است چون مردم در شریعت ثابت قدم آید
و بر هر وجه در شریعت است بی آرد و در فرمان
شرعیست تجاوز نکند از آنچه پیشتر ننمود و بیاید دوم
رسد که از شرط رعیت گویند بعد از آن چون در آن بیاید
نمیست بعد چنانچه شرط رعیت است و آنچه فرموده است
است و در آن راه طریقت برسد و هیچ کس از
نکند پس بیاید سوم برسد که آنرا معرفت گویند و چون
بیاید معرفت برسد چنانچه شایسته است و در آن

و حاکم ارشاد می کند که حقیقت روشنی پیدا می کند
در چاه معرفت ثابت قدم ایستاد و پا بر جای
رسد که انرا حقیقت گویند بعد از آن چهل مرد در چاه
حقیقت رسیدن بر چاه ظاهر می نماید بعد از آن فرمود
که وقتی بزرگ بود از او شنیدم که او فرمود عارف
و کسی بود که او از هر دو کون فارغ و خروار است و مقام
فر داشت که او اندر رسید زیرا که در پی راه کسی نمی رفت
از هر بیگانه گشت از هر مانع از هر عیب و نیای
خلو و انظار فرمود که تا زمانه ای است از هر دو کون عالم

پس زندگان را واجب است که این را داشت را بحدان نگاه دارند
که حق از آن آید که هیچ خدائی در وی هر نشود بعد از آن
و نبود که چون اینکس و نماز شود در رکوع و سجده و غیره
شرط است بجا آوردن کارها بنحو که یاد و نگاه دارد
که در صلوٰه مسجودی بنشیند دیدم که چون مردم نماز
بنویسند از حق اینها بگذشت بجا آورد در رکوع
و سجود و قرائت و تسبیح بنویسند نگاه دارند و تسبیح
آن نماز را بر سر عرض ببرند و زمان گیرد که سجده کند
را و آمرزش خواه آن نماز آنگاه را که حق بنویسند
داشت و نگاه دارد و چشم بردارد و فرمود که این را حق

کسیست که غنی آن ان ناز بجا آید و او را که در نیگاه
دارد اما انگ نیکه رکوع و سجود غام نکشد و ارکان را
نیکو نگاه ندارد چون فرشتگان ان ناز را خواهند
که با ناپسند در پای اسباب کش ده نگرند و فرمان
آید که این ناز ببرد و بر وی ان ناز کشند و بزنند
بپس ناز بزبان حال بگوید که عذاب کند و خدا تعالی
ترا چنانکه تو عذاب کردی مرا عذاب از آن میدانی اگر
فرمودند و رفتی در پنجاه را مسافر بودم میان اهل
سلوک ان حکایت میرفت و از بیان شنیدم که
وقتی حضرت رسالت پناه علی (ع) علیه و سلم را

مرا و تیر که نماز میکند و رکوع و سجود تمام بخواند و باینجا
چون او از نماز فارغ شد پس بگوید که ای مرد امروز چند
سال هست که چنین طریق نماز میکند ای گفت نوب
چهل سال هست که میگذارم رسول صلی الله علیه و سلم
عظیم بر لب کرد و فرمود که هیچ نماز نخوانی در بی چهل
سال اگر بگیری بر سنت من مروه نباشی نگاه فرمود که
طبیعه ام از زبان شیخ عثمان فارسی در حقه الله علیه
که فردای قیامت از انبیاء و اولیای نارنج که مسلمانان
اول حساب که خواهند کرد و از نماز خواند و چنانکه در
حدیث آمده است اول طریقی است که در این
مسئله که پس بگویم از حساب نماز که در این

آید او برست و سر که از حساب نه نزدیک او است
نارزاده انش گرفت گشت الحاق و نمود که هفتی در
مهر بودم آن مظهرندایم اما نزدیک شام بود و چون
از مظهر غازی بود که در آن غار و دریل مسکن بود که
او را بنج احمد غزوی گفتندی او در آن مسکن داشت
استخوانی و پوستی در ده مایه بود و سر سیاه داشت
بود و شیر پیش در استاده و عاگوی از ترس بر
نخواست که نزدیک شود و نظر مبارک آن بزرگوار
بر من افتاد گفت که بیا و من پس چون نزدیک
شدم روی بزرگوار آورد و بنفشه اول سخن آن
بزرگوار که من کردین بود که در غنچه کی بکن

و نیز قصه که در شیر خود چه باشد و چه است که
از و بیشتر است که مردم از و در خوف بودند و بعد
از و که چون خوف حق در دل می باشد هر که بود از و
در خوف بود شیر خود چه از غم ازین راست
سخنان بسیار گفت بعد از آن فرمود که ای درویش از
کجا میسر گفت از بغداد فرمود که شکو آمدی اما باید گفت
در و نشان بسیار کنی تا مردی بزرگ گروی اما بشنود
درین ماه هر سال است که سلوشت کرده ام و در
خلف غزلت گرفته اینجا میباشم تا شمس بکوبد و مردم
امروزه مع سال است که از گریه بیامووم گفتم اینجا

که ام سنگت آن ناز است آنرا که ناز میگذاوم
خود می بینم و میگیرم اگر دزدانچه سترای ناز است فون
سکود آنچه رنج کرده من ضایع گردد و بیک زمانی
طاعت من بر روی من باز نهند پس ای درویش اگر تو
خواهی خود را از حق ناز بیرون توانی آورد کاری
باشد و اگر نه غریب است که بخت بگذاری و ضایع نشود
انگاه فرمود که وقتی مالک دنیا را دیدن راجه ببرد
آمد راجه را دید نشسته اما در چشم او خون میزد و
چون نیکو نظر کرد پوست بی در چشم ایشان خشک بود
انرا بیرون کشید و پرسید که در چه کاری بودی که بر تو

نمودی از طبع این را به بعضی گفت در نماز بودم
مالک را به این امر را به سهو گذر و گوی مالک این
بی خود پیشی نیست اما اگر در وقت نماز پیش
دو رخ را تا فتنه در چشم کنند باز بنایت انجام نمود
که سال میل داند و در رسم بیرون به گنج گنج نیست
بزرگ تر نزد یک خدا بیچاره در دنیا و دشمن بتو
و سخت عذاب ترده در رخ آن کسید نماز را چنانچه
سبب گزارد و غیبتی که بیار و به وقت بگذارد
بعد از آن آن نیز نگذرد که تو را هزار و نزاری
بنی و استخوان و پوست هم از این سبب که شد و شد

کین حق نماز بجای ارم بانه چون این حق بیک گفت
سجده ای داشت برگرفت و مرا داد و بعد از آن
فرمود که ای درویش عید نماز بزرگب عید است اگر
سجده است از این عید و بیرون آید برشته و گردن چنان
شسته ماننی که فردای قیامت این روی کجی نخواهد
نمود بعد از آن خود بخیم پررب کرد و گفت ای درویش
نماز ستون دین است برگاه که ستون برپا باشد
خانه سلامت ماند و چون ستون بیفتد خانه ویرانی
گردد پس چون اسلام و دین را نماز ستون است پس
که خضر اندر نماز فرمود و سنت و رسم را بگوید و در آن

پس از وفات حضرت اسلام و دین او و از آب گرد و بعد از آن فرمود
که در شرح صمد و معبودی امام زاهد روحانی است که
که خدا بخواهد و بعد از آن تفسیر و تفسیر کرده
چنانکه در آثار الهیه فرمود که امام معتمد صادق است
عنه و است که که خدا بخواهد که از راه معتمد صمدی
قرآن یاد کرده است بعضی از آن خطاست لفظ
طرح و بعضی بر سهیل ترخیص و بعضی بر و در حقیقت
ترسانند که مریدان و از راه معتمد صمدی و است
از و که از راه معتمد صمدی و از راه معتمد صمدی و است

نخستین در مورد آنکه در تفسیر اجماع است که بر دو قسم است
نخستین به موقوف خواهد بود پس از آنکه بسیار بر آن بنجام
موقوف با سیاست و از بنجام عین سوال کنند تا دور
موقوف نخستین از آثار پیرامون آنکه در شرح و تفسیر
مستحق ارباب و شناخت با رعایت بیرون آید و
بدانند سیاست بر آن موقوف بگذرانند و اگر بخواهند
و از عین آنکه بیرون نیاید هم از آنجا بدو فرستند
بعد از آن در موقوف دوم باز دارند از تفسیر
نماند پسند اگر از تفسیر و تفسیر بیرون آید و اولاد

و اگر به هم از اینجا بدو زنج فرستند سجده در دیوانه صوم
از سنت دای رسول صلی الله علیه و سلم پرسند اگر بدون
آمدن مرست و اگر نه بگویند بهم پیش رسول علیه السلام
بفرستند که اینکس است که در پشت دای تو نقیصه
چون بود این و این نام کرد دای دای بگزیب و بر فضا
سبک راند که دای بر انگس که فردای قیامت از سوخته
شمرند شود پس کار و درگاه خواهی بنی فزاید تا
که و بگزیب زشت اندر سده دایک پس در دیوانه
چهار پیشه دولت با پیوس حاصل گشت شش نفوذ
از سر کند و بود در چنان بدست حضرت خواست

و جهان سولانه و الدین نجی که ملازم صحبت
در آمد و پشت و شیخ احمد الدین کرمانی بخرازد
بشست پس سخن درین عود که بر کسی ناز و نایبه
را ناهیز کند تا وقت بگذارد و وقتا بکند
حنین کند برار و ای بر مسلمانان او که در سندی
تفسیر کند الحاقه مدبری محفل و نمود مذکر و حق
در شهری عودم مسلمانان آن غمزدیدم که بفر
از وقت نماز مستعد شدند بطریق
ازین سبب سبب که در زیر این چه حکمت است

که من

که پیش از وقت مرستند میباید گفتند از سبب
آنکه چون وقت نماند و ایام پرورم نماند و در میان
او کنیم چون استند بنا کنیم نماند مرستند و سبب
عوم دشت کردت در کراست افتد و اعظم کرد
پی و در رسول عبد السلام حکایت بنام
در خدمت زمان داد و است از آن حال مجبور است
قبول لغت و مجبور است قبول لغت و مجبور است
در زمان پیش از آنکه وقت فوت شد و است
بکنند و در آن مجبور است از آنکه فوت نماند

خواجہ فرمود کہ در روضہ خواجہ محراب قریشی رحمتہ
علیہ بنفشہ دیدہ ام و پیش مولانا عظام الدین نجاری
مشاورین شگفتہ بود گذشتہ ام و این حدیث است
یاد دادم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود این اگر
ایک ہر پنج بین الصلوٰتین چہ بزرگترین گناہ
ہست کہ بروم نماز فریضہ را تا حیر گشتہ تا وقت
نماز دیگر دہاید تا سر حد نماز یکجا بگذارند حدیث را
فرمودند کہ در مجلس خواجہ عثمان غفرلہ نور اللہ علیہ
ما عنہ بودم از زبان ایشان شنیدم روایت ابو جریج

رسیده اند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که هر کس شما
یا از خانه یا از بیرون بیاید و در راه رسول را دید که گفت که
تا خبر نگذار و بگو که تا وقت ورودش اقامت کند
کار نیش و بس یا در آن روی بریزد و آوردند که در هر
آمد وقت او تعیین شود گفت وقت او نیست که
زنگ آفتاب نکرده بود بود نور و روشنی باشد رنگ
خود یعنی نردنگشته باشند اندر درستان و تالپان این
حکم دارد بعد از آن فرمودند که در برابر این عهد بخت نبند
دیده ام بخت بیخ و اساسی هم نخواهد داشت دروغی که رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود و استقامت است و با این و این

اما هر چه ناز با داد و روشن تر شد از ناز تا سودا بیشتر
باشد و ناز پس از آنکه ناز چنانچه در حدیث آمده است
از رسول صلی الله علیه و سلم پروردگار با نظر فان شده و هر
چیز که در ناز پستان ناز به پیش در جنگ با کما
که میخ گوشت از دم و وزع است و انداخته شده
تجرب کنند همین که سایه برگردد و بگذارد بعد از آن خود
کنوا چه با بر بدست می قدس است و الغنیر راقه
ناز با داد و فریخته و فضا شد چنان بگریست و نوحه
زار می کرد که لا تقربوا زنا را که ای با نیز و چند

کنند که اگر یک رکعت نماز تو نیت شد بد آن بیکبار نماز
باشد و را نیت است و نیت اول تو نیت کردیم آنجا که سر
محل و نمود که در تفسیر محبوب قریش نیست دیده ام که
این حق نماز را پیوسته نگارد و نیت و طهور و تاهان نماز
فهیست پیش آن تا رکعت دهد و بعد از آن این هر
فرمود که سهول می رسد علیه السلام فرموده است که
هر گز آنرا نیت او را و تاهان نیت را نیت فرمودند
شدند و شد از زبان شیخ الاسلام فخر العلام
فرمود که قدس سره و العزیز که در تفسیر امام را به
سب توکل المصلحین الذین هم عن الله هم ساجدون لا یغیر

همین خن و بسند که درین نام طویح است اخذ و صحت
و اگر چه که بندگان وادی است و نقد و صحت که در این خن
خوب تر است و کسب که نازک و نقد و صحت
و در وقت غنای و بعد از آن و طریقه و مورد و غیر
که در وقت و در وقت و هزار بار بندگان و بندگان
خدا بآن که بار بندگان و صحت
برای که ام طایفه است و زبان آمد که برای کسانیکه
را در وقت و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا
که در وقت ابراهیم و صحت و صحت و صحت و صحت
طعام بگذار و در این سال بدید که شاد و براه و است

تر و تارکته و نفس آن درجه تیز خود عذاب است و این
همچون ترمودمان و کزودمان و در آن بیشتر و بواسطه سنگ
های گریست اندر آن درون رخ که بر روی می تابند پس
ای دوزخ از یک قطره کبریت اندر دنیا رفتند
آنها فشک میزند و همه کوه را فرو برزند و از شورش
آن بیفتن بجهنم زمین بشکافتد از گرمی آن پس ای
مومن این عذاب باین سطحی - از برای آن دو گروه
افزیده ام یکی از برای آنکسانیکه ستیزه کشند و نماز
میکنند و نماز نمیکنند و ایمان از برای آن کسانیکه سوگند و عزم
نکردند بنام من در گناه اند و بنام محمد فرمودند که بزرگوار

اورا خواجہ محمد اسماعیل گفتند رحمۃ اللہ علیہ دفعہ
کامیابی پیش آمد و بود خدمت شیخ سوگند رایت
بر زبان راند در حالت سگرمی چون در پیچ آمد
پرسید من امروز سوگند خورده ام گفتندی
پس فرمود کہ چون امروز زبان من خنجر شد
امروز سوگند راست خورده ام زرا سوگند
در دفعہ اولم خورد چون عادت ملک قسم راند کہ تا
نہ بریم سخن نگوییم خدمت خواجہ چہل سال سواران
نہ است از هیچ لفظی سخن گفت بکفارت آن
راست آورد و بود بعد از آن دعا گوی اعطاس

موند که اگر خدمت خواجہ را چندی کار بپایان آید
کفایت فرمودند که دست راست کردی و با شاکست کار
خواجہ این ملا بدین نام کرد و وضع روی بر زمین نهاده
و عاگوی بارشست خواجہ مشغول حضرت گشت
روز دوشنبه سعادت امیر موسی حاصل شد از روز
شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجہ اهل مرزی و شیخ
سلف الدین با عزیزی قدس المذکره حاضر بودند
از میان شیخ شهاب الدین سهروردی فرمود که بگو
در محبت کسی سنگ چو ناله در عالم آشیانی باشد
از صد هزار شیخ بزرگ هر سیرا و سار شد خرد باشد

که از کجاست بعد از آن خواجہ اہل سرزی رحمہ اللہ
فکیر فرمود کہ صادق در دوستی مولیٰ کجاست کہ اگر او
را زار کنند بہ سریش آتش سوزند و خاکستر گردانند
بودہ این دم نترند و ساکت بود کہ اورا الہی نب
عبداللہ از بیخ سبب اللہ با حری و محمود کہ مرد
صادق در دوستی مولیٰ کسی با علم کہ چون اورا الہی
و دردی و غم بہ برسد او در شہادہ دوست
فراموشی کرد و ہج اعراب پیدانشود در گاہ فرمود
کہ وقتی را بہ نصیری رحمۃ اللہ علیہ در پای زحمت
داشت خواجہ حسن نصیری و مالک و تیار و شش

شمس علی بر سر پیکر بودند سخن در صدق محبت فرست
 و هر که هر روز سوال سخن در دو سه موی میگفت چون
 از راه پیر رسیدند او فرمود که این سخن چیزی نیست
 بیخ و بن نور گفت پس تقصیر در دعواه من لم
 یکن علی ضرب مولای بی گفت محکوم به سب است
 بیخ ابراهیم گفت پس تقصیر در دعواه من لم یکن
 حق ضرب مولای بی گفت محکوم به سب است ایا بی
 من می آید گفت بی بی شما بگوید را به گفت پس بی
 بی دعواه ضرب مولای بر سر پیکر کردند و جمله
 اقوال فخر داشتند و آنرا سخن در حقده فوق افکار

میخ ان سدم بر خطا برک را ند که را بر خنده
نیا به دست که یک از گمان کبر و جانت سالک
فرمود که اول بوی در گورستان خنده نموده بیا
س که ان جای هرگاه است جای لید و بازی نه
زیرا چه در عزت از سوال صد انید علی و سم
هرگاه که کسی در گورستان بگذرد مردگان گویند
که ای غافل اگر تو بدانی که ترا چه پیش است گویند
پوست از دندام تو بر نرود و خدک کرد و خنده
قبیله که از گمان کبر و دست بعد از ان عهدی

مهر فرمودند و این حکایت کردند و وقتی در کمان
موت و تیغ اعدا کرده اند مسافر بودیم چری منهن از
حد بزرگ دیدیم صاحب بخت و مشغول بود
بزرگ دیدیم وقتی که راجه ان مشغول ندیدیم انگر
ما بر دو او را در باقیم و سدهم کردیم فرمان شد که بنشیند
بنشینیم هر دو که نظر بر روی مبارک آوردیم میدیدیم
چون روی در آب با نده بود و گوشت و پوست کوی
در وجود مبارک اینان بنودان بزرگ نیز سخن
بنیافت در دل گذارند دیدیم که این بزرگ را بهر سیم

که حال شهادت که چنین ضعیف و خستیده این غیر
که در این بود چنین از آنکه بگویم و در میان کشد
که ای درویش و مفتی این درویش و گورستان
سنگدشت هر دو یک گوری فراز نسیم یکی موسی
و یکی یاری بود برابر هر دو نشستیم غبار و خاک
چنین آن بار چتری بهیو گفت من خنده فیه بزم
از آن گور آواز بر آید که ای غافل کسی را که گود در
پیش باشد و همچو خاک (موت و رقت بود و غافل
در خاک ماران و حوران باشند و او را با خنده

خنده

و قافله جبار بود و چگونه که همیشه این روز را بشنیدم
آهسته آهسته دست این بار بوسیده او را و در
آدم از جای خود رفته و من بجای خود آدم کرده ام
فارسوار گرفته ام و روزی هفتاد سال است که در مقام
الاعتماد و نشدن خلق خبر ندارم چنانچه از بهیشت
این سخن را گفتم که هر روز بر خوشی میگذرم و من
آن سخن را بدیده ام و امروز درین مدت هفتاد سال
شدم آن خنده را که از من پیاده است و روی آسمان
خندیده ام و شکر شده ام که فردای این روی چگونه خواهم

خود بعد از آن بعد بن علم فرمودند که پیری من از
از پس بزرگ بود که او را خواججه طاهره شریفه
رحمة الله علیه چهار سال بگرسیت و جانب آسمان
نزدیده پرسیدند که این گریه چرا میکنند فرمودند
که در قمر من گور و هیبت قیامت است از آنجا پرسیدند
جانب آسمان که یعنی چنانچه از کیست فرمود که از
مترم گناه که بسیار کرده بچند در مجلسها خند و قهقهه
بسیار زده ام از مترم آن سرور لا اله الا الله سبحان
من بیتم بعد از آن بعد بن علم حکایت کرد فرمودند که

خواهد فتح الله و صلوات الله علیه که از پیران فرمود
بود شخصیت سال بگشت و گوشت و پوست از
رخساره مبارک او ریزیده بود نگاه مجاز نظر
او را آنچه رب عالم گفتند کفایتی با توجه کرد
گفت بسیار زیاده اما از ما که ما بالا بروند و زمان
آمد که بالا تر آرند چون بر می رشتی بروند سجده کردم
اما مرزا و ترسان خطاب آمد که ای فتح محمدی
چرا بگشت که مرا غفارند انچه سر سجده نمودم و کنم
ای تر غفار را انستم اما از ترس حفظه کور و است

قیامت و در عین حال ملک الموت میگیریم که در آن هنگام
جای الحاصل من چگونه خواهد بود بعد از آن عبودیت فرمای
آید که چون بهتر سببی باز کرد که ترا امر زیدم و نگاه
فرمودند که در سیستان برابر خواجگانان فارونی
قدوس و سرور و عزیز من فرمودیم که سیدیم در معنای
که صومعه بود و در آن صومعه شیخ ضیاء الدین که
از حد سیستان ساکن بود از حد مشغول و بزرگ گشت
روزی در صحبت او بودیم هیچ افزیده نبودیم که
صومعه ایشان پناهدی و محرم باز گشتی از عالم غیب

الیه چندی بردست اودادی و این سخن گفت که این دعا
را بخواند ایوان باد کند که در حق ایوان خود را بیدار
در بخور غلامم برد کاری کرد و در ششم ایوانی آن بزرگ
چون در حکایت کرد و صیبت رگ بعدی بر خود نشان
باز از بدی چون برگ بید و از چشمتا چند آن آب
ره آن شندی گوئی که جوئی آب روان شندی بعد از آن
مفت شبانه روز تا یک ماه بعد ربن عالم گریه بودی
استاده بیکسپای و در چشم در مواد داشته که در از
حال گریه او بکانت دی و پای نه برفته که این هر مرد است

و آنچه ترس که درین بزرگی بیستم بعد از آن حواله
عالم فارغ شده بنشیند روی صوی ماکروی و گشت
ای عزیزان کسی را که مرگ در پیش است و حریفی چون
کوک الحوت بود و روزی همچون قیامت پیش بود
کافی حاصل حق تعالی بود و آنکس را زاد و راضی
او را از خواب و قرار و خوش و بی کار بود و گشت
خوش آید انگاه فرمودند که ای عزیزان اگر شماران
حال آن خفته گان زیر خاک که اسیر مام و مورانه
بودی و ذره صابنه شدی که بر ایشان چه صابنه

ارپناوه بر خورده چنان روی و بر نیز بدی چون نکست
فرمودند آن بزرگ گفت که حق و عالمی در بهر
بزرگ را دیدم از حد مشغول بر ابراه در گوشه
می بودیم و او صاحب کشف و کرامات بود نزدیک
گویی من و آن بزرگ نشسته بودیم باز شد که مرده
نور را عذاب سکروند اما عذاب حق آن بزرگ
چون محتاج کرده نوره نبرد و بیفتاد چون بدیدم مانا
داد و بود ساعتی بگذشت که بر خورده چون نکست
و آب شده تا چیدان است انگاه فرمودند آن خواجه که

در آن بزرگ دیدم وقتی در بیج افروخته ندیده ام
نشسته ام بعد از آن فرمودند که من از خوف جهان
در خود فرو راندم که هر روز بخود میگذازم از خوف گور
امروز بعد از است سال با من سخن گفته ام و این
تکلیف کرده ام پس ای عزیز این مقدار که من با
عطا دین مشغول میکنم پس از کار خدا باز ماندم که
باز کردید و در زاد و راه خود خدای باشید که آن
روز پیش است که بعد است تو این گذشت این گفت
و در خفا که پیش داشت بر دست ماداد و خود بر داشت

و من



و مشغول خدمت ایشان مزاج می شوی بگزارست گفت
که ای درویش بدان خدای که طبعی با مراوست از آن
روز تا غایت امروز و تا گوی هر روز و زنت
و از حیث گور و مرگ بپوشم و هر روز میگذرد از من و
میرمیزم و زاد و راجه ندارم که بدان وقت از من
بگذرم اما و نمود که یکی گناه کرده است که در گناه
طعام و شراب خورد و یازن را بکار برده و برای
نفس بچینی عدا و قاصداً پس دوست ملعون و منافق
زیرا چه اینجا بود و شهوت سبب اینجا عبرت است تا نگاه

معلوم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
که هر که در کوستان طلام با شراب خود و شاق با
شیر و این مقام بیت و عبرت است معاجزی
ببیند که همچون شما بماند بهتر از شما در بن خاک خفته اند
و اسیر بار و مور شده و در زندان ابد مانده و گوشت
و پوست ایشان زخمیده و ز روی و دست و پا
و خال و رخساره و کار ایشان مانده و دست خود را
خاک سپرده و چگونه شمارا دل رخصت کند که این تمام
و شراب خورد و بیهوشی مشغول گردد و چنین آید و بماند

این گفت بر فرخ امان برخاستند و از آن که تبار
نشدند و عذر آوردند که به ترویم نماندند و بایست
بجای از آن عذر این محفل از بودند و وقتی رسول خدا
الیه علیه وسلم بر پیشانی گذشت ایشان در خنده
قهقهه و بازی نمودند رسول خدا علیه وسلم بآنها
و سلام داد و ایشان بر سر نشاندند و ای بر سر
آوردند چون بهنگام دست پیش آوردند و بایست
رسول خدا علیه وسلم علم کرد داشت بمر آن
علم پرسید که ای برادران شما از مرگ که داشتید گفتند

چیز گفت از گویا این معنی گفتند هر گفت از
 فاست که معنی از بد گفتند هر پس در خودند
 چگونه است که در فتنه و بیزان سلطان
 راوی روایت کرد که بعد از این انبیا ترا کسی
 ندید آنچه فرمودند که مشایخ طیفان و اولیای
 و خواجگان پیش از حمله و بنیاد آن در و بناست
 ترک داده اند ازین سبب که بنیادین عقوبات
 بیست و هجرت پیش می آمد بعد از آن فرمودند که
 سوره که آنرا ترا بی سلوک گناه کبیره می نویسند

آتش که چو گشت بی بزرگو زانین گنه نیست که چو در
مسلم ترا به عیب بهار زار و دامن نفس و دامن
مهر است و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات
بشیء لکن یستبدوا فعدا صمد و ایتنا بیننا یخ
رنجا خندان مسلمانان چه تر گنه کبره دست بیار
رنجش رسد لایحه و سهم است و رنجش
علیا سیدم رنجش است و رنجش و رنجش
رنجش خود نیکه رنجش و رنجش و رنجش
خود نشاد و دست و زبان مرده ترا به رنجش

یک را بحداب است و محبوب جدا که بیکر و بیکر از همه
 جان خلق را در بنیاد پیش و سجد استاده و
 که در شده و در کرده و از آن قاصده تمام
 بر کلام و لایحه بر نظام انداخته و منظم استاده و
 از این طریقه بر سر آمده که توان فرمان و عدالت
 خدا را جابر خلق و کلام و شکی بگوید از خود شریف
 و گفت تو مرا چه دانی امروز باین دولت و بده
 که استاده بودم گفت ای فرموده چرا چنین شدی
 گفت هم از آن سبب که این من و بده بودی بشک

خدا را بیدار کنید چون کار بر نفس بگذرد (بسیار گرامی)
باشد که چنین روزی پیش آید بعد از آن فرمود که در
بیت خودم در آنجا که در صومعه و دیم و ران
میدیدم بزرگ بود مسکن گرفته بر فم سر و این بود
که در سلام گفتیم جواب سلام باز داد اما باشد
و بعد بنشینم بنشینم زمانی روی سوی من کرد
گفت ای پدر و پسر امروز فریب بخواه سال است
سال باشد که از خلق غارت گرفته ام اما از سبب
چند تیرم و آن چنان بود که من تیرم خامسافرا

جزیره عالم بودیم و در آنجا رسیدیم و در آنجا بزرگوار
و بدیم و میادار خدمت جبرئیل او را بست و در آنجا
را برای او داشتند و پیشش میداشتند من او را با
نماشتم و در آنجا گفتم دیده نادیده کردم و گفتم
ازین شرمندم ام که امر از اینجا داشته باشد
که در بین عمار و من کرده ام و من ازین صدمه
بیرون نشده و درین اندیشه بودم که در آنجا
من گفتم که از آنجا بیدار میمان غیبی
و غفلت گرفته بودم گفتم پس ای درویش از آنجا

باز قسم راندم که پیش ازین طریقه ندیدم و هر کس
که از دایره من است گویند که هیچ صاحب خلق ندیده
که گواهی بدیدگار بر دهد در آن چون نازشام
شد کبک کاسه آبی و دندان چون و یکس کون
از خواب پیدا شد آن بزرگ و دعا گوی روزگار
لفظ را کردیم شب بیاخت بودیم چون روز شد و شب
از شیر معده بیرون آورد و بدعا گوی داد و دعا
روی بزمین آورد و بدین گشت بعد از آن فریاد
که درنده جبارم داشت که اهل سلوک می نویسند که

نور

یکی از کارهای آن کبیره آنست که چون نام خداست
و آواز از کلام رسد در گوش افتد هر چه که در لای
الطمان ختم گردد و در بیت است بقصد اعتقاد
زیاده میشود و این زیاده شود که اگر در شنیدن
ذکر بارشعاع و خواص کلام الله و اینها ختم
و اعتقاد و ایمان زیاده نشود و در غرض از این
مشغول شوند پس آن منافقان شد پس که از آن
کبیره اینست و عدمت منافقان چنانچه در کلام
الله مشطرت است انما المؤمنون الذی اذا فکروا

و بعد از آنکه در این کتاب همه آیات را در هر باب
در هر یک از کتب این نام را به در تفسیر خود نوشته اند
این است جهان باطن که موسی تحقیق انگاشته
که چون تمام دنیا بشنود و دلها را بشناسد
بیت خدا جانان بترسند و چون قرآن بشنوند
و بر خواندن کلام الله بچند و پس کیفیت باشد
که او منافقان است و گناه فرمودند و درین
حال که روزی رسول الله علیه و سلم به قحوی
گذشت طايفه را دید که نشسته و در گفتگو و مباحثه

و بر قرآن مجید در طایفه را دیو که نزد یک تنه
ایشان بخندند و بعد از آن مستطول و بیج از ذکر
شستین و قرآن خواندن و نهی ایشان نرم باشد
در محال علمای اسلام با سپاد و گشت بدو طایفه را
من ساقی این طایفه بود و از ساقیان ساقی که
سینه در ذکر خداست و از ساقیان ساقی که
ایشان نرم بگردد و از ساقیان ساقی که
خواهی روزه علی بر جامع بگذشت و ایشان
در ذکر خداست و بودند پس که خواهم این را هم خواهم

وگر عذایغانه بخت جهان ذوق در وی اثر کرد
که دست ایشان در درختی بخت نهافت لبانور
بسیاری بودند که هیچ چیز یکی از ایشان ندانستند
که در پیش پادشاهی آمدند و سر زبان چون آرد
تا به سگداری بخت نهافت ششای روزی
سوال بود بعد از آن چون از پادشاهی باز آمد
و گفت کرد و دو گانه نماند بخت در دست
سه بار آمد بخت و سر بر کرد و همان عباد الله
خواجه چشم بر آب کرد و این رباعی بر لبه سارک

را که با من عاشق و دای دوست پیوست بود
و زیاده محبت و غلبه علی بود و فراتر از
حیران با ستم نام نه درون سپید و افروخته بود
عبدان فرمودند که در غنای خواجه یوسف بنی
اصغر از غریبان سپید و روانه بودند و گوی
ما ضرر و مزین در جیت از گوشت و نان کشنده بودیم
چنان نفوذ در دماغی و در و جان در گرفت که سخت
شبه زنده و عیوش و میوش بودیم که خزان خوش بود
دقت نما ادا میکردیم و باز در نفس بودیم هر بار که

چون استند گویندگان بیت دیگر گویند و از چهره بیت
میگویند که این امان که میباشند و از عدد و پیمان
و در نظر و در پیمان بدو پوی بود که گفته بر کار
نمانده و آنکه در و پیمان از میان ناپدید شد و
حاجه این خواب تمام کرده و قطع باز گشت و
در قلد و ست و کمال شد و الحمد لله و کمال
دولت با بیوس و حسن ملک و شیخ که سخی و شیخ که
و شیخ احمد شیخ و شیخ جمال الدین طبریزی و وزیر
دیگر حاضر بودند و درین بود که مگر سیق در شیخ

چرخ عادت است در بند نواز چرخ جهان از این
آفتاب سبزه را بخت که یکی از آن بی غیبت
انگیزی در روی باد و در غرض فرزند از آن
از عادت است زیرا که از عادت عود است
روایت فرمود که در نزدیکی که روی باد و
به دست خدا بخت نمود و به نگرین کرد و بگریه
نرفته و در جوانی و حال رویت گشته و بگویند
و میرزا که سرور پای باد و در فرزند خود
در بختی که نواز سبزه است و در حال

او ثبت کند و او را بهای مرزد سواران ببرد و کل
در سر و کلاه این ملک است که وقتی جوانی گناه کار را
و فساد کارای از جهان نقل کرد او را بهای مرزدان
و میرند که بیان حاجیان در پیشگاه خود خلق
توبی ما نند بر سبند که این دولت از کجا با
که هیچ چشمت نمی گفت آری چنان نزد
اما مادی و حکم زال و پدر شعل چون از خانه
می آمد م سرودهای ایشان می مالیدم ایشان را
مکروند که غذا بیاورند ترا بهای مرزد و اسب و کلاه

گردانده میان ما جهان در پهنش کرامت کرد
حیدر بن محل سلام این سلطان بودند که وفاتی بود
با پدر و پسرهای را بر رسید که این دولت از کجا
فرمودند که در ک بودم تقیاس نیست سلام و
میرفتم و پیش او استاد قرآن بخوانم چون درین
ایده رسیدم که و یا اله الدین احسانا از او ستا
این پرسیدم گفت درین راه فرمان هست و که
مادر و پدر و اجداد بکنند عیان خدمت من که هر دو
عالم ام چنین که از استاد این معنی شنیدم بخفته

همین مادر آدم های مادر کردم و گفتم که در کمال
ای مادر امروز فرمان شد که خدمت تو کنم کن
ای محذومه که من تنها متقیف نتوانم
که با خدمت کنم با مرا از خدا بخواه که بخواند
بستان با مرا بخدای بخشش تا خدمت خدا متعالی بود
کنم چون این عرض داشت پیش مادر کردم و پیش
سپهبد و و گانه مار بگذارد و روی سبوی سنان
کرد و مرا بخدا سپرد و بدو است که با فقم یکی این بود
و دم آنکه شمع از غیبهای رستان مادرم نیم شب

ایند و مشک است و برفست در خانه و کفایت برده اند
کرد و آن از سبب این بود که سنت اینست که
انجام خود شود تا به نیت در حال نماز تمام
بعد از آن سحری در صدقه بخواند و بعد بر نیت مبارک
باشد هرگز بر سر را بر نهد و این حق تعالی روز قیامت
سپاس او و در پنج مقصد و حجاب پیدا کرد و بر
برجای پانصد سال راه باشد نگاه فرمود که این
قرون را گرامی دارد و چیزی خوشدست گردانید
عزت او را در دنیا و آخرت دوست دارد و دوست
نمیدارد و دوست او را باشد نگاه حق در دروغ

فرض کن که در بیضا مبارک را اند که بر سر می کشند
همه یغی و تمام و بغیر از آن خود و بانی و در میان
کرد و به حدیث و برکت از آن خدایه بر گردانده اند
مذربین محرم بودند که وقتی در مسجد مدینه شهر خدا
بزرگ بود اسم او مولانا محمد خدای گفتند از حد
مرد صاحب بود او که نیکو کرد و این حکایت است
شدیم فرمود که وقتی خدای و غیر و جمل بر تو می
بسیار صفت و ذوق بیان میکرد و زبان اندک
مواضع اندر و ذوق دایره از حد و درامد بودی
ست و این دایره صفت و ذوق است از حد و درامد

آب طلبید من کوزه بردست کرده ایستادم مادرم
در طواب شد من بیدار نکروم ناچنانچه آنوقت شب
بیدار شد مرا بکوزه دستاده دیدم از ترس کوزه از
دست من بسته پوست کف دست من با کوزه
برآمده شقیقه کرده در این راست سرم در کنار گرفت
و دعا کرد خدا بیخوابی مرا نفع بخشد که روح مبارک از
دست من نماند دعا و مادر من خواب کرد و بیدار
و بخت از دعا می مادر بود که با فتم بعد از آن فرمود
که بیدار بودم ایست که بگرسم و در محفل نیز کمی از

عبارتست زیرا که در شرح او مباحث بسیار شده و بدیهه ام که
هر که در کلام الهی نظر کند و بخواهد خدا را بفهمد و در
مبادی و ثواب در دیوان او بنویسد که ثواب بسیار
و یکی ثواب نگرین و هر حرفی که در کلام الهی
حق تعالی بفرماید بعد از هر حرف ده نیکی و تمام
اعمال او نیست کنند و ده بدی پاک او انداخته
از آن دهاگوی عرض داشت کرد که مصروف و مشغول
و با حای خوفناک و یاد و سیرت توان برد پادشاه
در این رسالدم آغاز بود رسول صلوات الله علیه

مطهر را در سفر نمیدادند و در هر موردی که در انداختی

خطائی شود مصحف بهشت گناه را نهد اما در این

اسلام قوی شد و مسلمانان اینوه گفت بیرون بروند

بعد از آن سید بن محسن فرمودند از فضیلت مصحف

این حکایت فرمودند که سلطان محمود آنرا را دید

بعد وفات او در خواب دیدند از او پرسید که

تعالی با تو چه کرد گفت شیخ در خانه بودم ایضا و

مصحف لوح را بخود گفتم که مصحف اینجا است من نگاه

چشم بپوشم باز او خود گفتم مصحف را ازین موضع

بیرون فرستم بدزد در خاطر گذشت که برای اسبابش
خود مصحف را از این موضع بیرون فرستم چون وقت
نقل من شد مرا بدان مصحف غشید الحاکم و
بر که نظر بسیار کند در مصحف حق تعالی روشنائی
حشیم او زیاده کند و بچکاه چشم او بدرد نماید
خشک نماید و الحاکم حدیثی نقل فرمودند و حق تعالی
بر سر سجاده نشسته بود و مصحف پیش داشت تا
پیشانی بجا بد روی بر زمین آورد و انقباس کرد
بزرگ مستقبل قید نشسته بود و بخواند و مصحف را

داشت بر دست گرفت و بر سر چشم تابینا فایده
گفت چو ارم باز کن بیدار این سخن نگفته بود ای
فغان هر دو چشم او را چون چو مرغ کرد بیدار و فرود
که در جامع الحکماء است بنفشه دیده ام که در روزگار
جوانی خود فاسق که از عشق او مسلمانان نفرت
گرفته بودند بر چرخه کار او را باغ میبستند نمی شنیدند
چون او نظر کرد او را بخوابیدند که تا جی بر سر او آید
برگردد حله در بر چرخه بنده فرشتگان فراموش
است که تا در بهشت میرند و چون از او پرسیدند که تو

تو مردی قانع بودی این دولت از کجا یافتی
فرمود که در دنیا کجاست چیز از من در صحرای دلت
و آن در صحرای دلت که از زمان که صوفی را دیدی بر رخسار
چو ستاره ایستاده شدی با حرمست تمام بر سر
دیدم نهادی و از زمان که صوفی را دیدی عشق
درو نظر کردی حق تعالی جدا گشتن من بدین طریقی
عفو کرد و برادر کار صوفی که بسیار زید و ابرو
عزیز کرد و بعد از آن بر خط بسیار کشید و ذکر
حجیم است که در خطی عالم و حق ظاهر است

عبادت است زیرا که چون انگشت در میان
بند و ستی خدا بماند و منی نماند و فرشتگان
آنرا بپایند و تا روز قیامت آن فرشته بر او
امر علی بخواند از خدا بقاء و جود آن بر حفظها
فرمودند زیرا که دوستی خدا و ستایش و شکر او
بر هر سال عبادت در آن سال او بنویسد و اگر
میان آن بگذرد منی نماند و در آن روز
روزی گردد و طبعی او در آن علی بنی است و گاه
فرمود که زنگار آن طبع نیست و دیده ام از رسول

رسول صلی الله علیه و سلم که برگه در روی
سپار بگرد و بر این بیان بجاید و برود و بخت
روزان بخت را خدمت کند حق تعالی گناهان
تمام او را بگذرد و چنانکه بخت هزار ساله و تمام
احمال او بگذرد و بعد از این فرمودند که وقتی مروی
چو در ایام پیشین بروقتی که او صلاه را بگذرد
از ایشان بگردانند و از حق تعالی است که روی
ایشان چه بگذرد و عرض چون این نقل کرد و او را در
گور خود و آوردند بر خند که روی او بجا نماند

خواسهند که بکشند غوغا نیست سفید مریا که با شعله
بگردندی روی مشک است و عجب دیگر مستطیر
در عجب مانده است تو از از غیب و در این
طورا و این مرد را چار کج دارد که این مرد را
در دنیا از غیب و از اهل قرآن روی بگردانند
پس هر که در دنیا از غیب و مشایخ روی بگردانند
روی او از غیب بگردانیم و او را در میان رانندگان
گردانیم و از قیامت او را بروی خود گردانیم
و در دنیا و در ارم نگاه و نمود که این مرد را

که امروز روی علم و ادب را دیده است
مروم در آن کف یک بیدارند که فردا
روا شوند از سر کشت آن نظر که بر او بیاید
ای و آن دیده است ان شاء فرمود که رشت
چندم آنست که در خانه کعبه دیدن یکی از علماء
سب که رسول علیه السلام فرمود که هر که در
خانه کعبه نگرود و بر نگریند هزار ساله عبادت
و خواب هزار حج و نامه اعمال او بنویسند و او
را یکی از اهل جهنم گردانند و هزار مرتبه

اورا کرامت گشته بعد از آن طریقه بودند که در پیش
کردن و در روی پیر خود و بدین احوال است
شیرین در معرفت المردی بنیشتند دیده ام عظمی
خود خواجہ غفرانی را در آن سینه رسیده گشت
یکروز پیر خود را خدمت گشت چنانچه شرط خدمت
عفی ثانی او را در بهشت نیز کو شک روزی کند
در هر کو شک برابر کرامت کرد و فرمود که
بجای او را در بهشت دارند و فرمود که
عبادت در نامه اعمال او بنویسند بعد از آن فرمود

که مریدان باید که هر چه از بهر استماع شود گوش و
بدان متعلق بود و هر چه فرماید از نماز و روزه و
خیران بکنند و بداند که اگر از این براندازند قدرت حق
بغیر رساند و متواتر خدمت و پرستش و اگر خوا
ستوارتر میسر می آید باری گاه گاه خدمت است هر روز
خدمت کند و بعد از آن بعد از آن محل فرمودند که
وقتی زایدی بود هر قدر را صد و چند سال عبادت
کرده بود چنانچه روز بروز بگذرا میزدی و شب
بقیام و هیچ غفلت و زانی از طاعت خدا نیگانه



عاقبت بنویس چنانچه میر که بسیار است که او ای پند او این
بودی که گفتی در کدام رسد فراتان صغیر و باقیست
الجن والانس الا بعدد من یحیی ای من یحیی خدا
مارا و شمارا بیاورید برای طاعت نه از برای خود
و آشامیدن و شستن ای مارا طاعت کرد
کار هیچ دست تر نیم نکرد و طاعت خدا بجا آورد
چون آن زاهد نظر کرد او را جواب و بیعت از او پرسید
و خدا بجا آورد چه کرد و فرمود مرا پیام زید گفت
آنکه ام عمر گفت از یکت خدمت کردن پرورد

خود که فرمان که چون نام و خدمت پروردگار خود
مانند کار پیچیده و بیم نگاه و خواب و غم پر بار
و این حکایت فرمود که فردای قیامت است و ایسا
و شایع را که بر خیزد از شدت گم های بر و در این
بود و دیگر هم مسکنان نیز از شدت بود پس در این
مریدان و فرزندان ایشان در پی شدت گم های
و بایستند چون خلق از شدت و قیامت فارغ گردند
حق سبحانه تعالی را بتنازهت بخشد که نزد یک
صراط بر سبند حکیم را تان در و تان و این در تان

و آن مردمان برگزیده از راه اسب و اسب و اسب و اسب
راه و محاسن بگذاشتند و در پیشرفت رسانند و
در آن روز هیچ ملک مغرب را از سره نباشد که با
روستان خداست و بگوید که چرا چنین کردید و گاه
شیخ الاسلام چون سخن تمام کرد و بعد ازین بود که شیخ
شهاب الدین حجت شیخ محمد مصطفی و در وستان
و گیر یادند و نشستند بر خط مبارک را اندند که
چه خیرست در عالم که در قدرت خداست و بخت
مقدور نیست بعد از آن فرمود که خداست و در هر

یک و بر هر یک از قدرت کن خیلون خود در عالم از
عجاب بیدار کرده است اگر مردم در آن غرق
شود در ساعتی از دست بشود و دیوانه گردد
آنگاه فرمود که وقتی رسول صلی الله علیه و سلم
را از روی دیدن اعیان کشف شد خواست
که در میان راه بیند فرمان آید که در نیاید و قات
انسان نیست مگر در قیامت اگر خواهی این
درین تو کرم بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم
گفت بیارید گویی که بیاورده چهار کس را گفت

که چهار گوشه حکم بگیرند از آن یکی دو بر صد بی خبر
در صد عدد دوم و خطاب سید محمد عثمان چهارم علی
انی صاحب رخصه را بعد غنیمت گرفتند بعد از آن
صلی الله علیه وسلم با وی ای که بهتر سلمان علی السلام
بکارهای تنگ و شادای و فرمان دادی و او کرد تا
حاضر شود چون آن باد حاضر شد بعد از آن رسول
صلی الله علیه وسلم حاضر شد فرمود که این کلیم را
با این چهار یار ببر و بردار آن قدر خود آرد و بر حکم
فرمان آن کلیم را بردار و خود آرد و باران بر

و با همی ب کهنه سلام کردند و نثار ایت نثار
کردند و با هم سلام باز دادند بعد از آن با هم
در محفل علی رسید علی و سلم دین رسول علی السلام
را بر ایشان عرض کردند و ایشان قبول کردند
و نگاه خواجہ ایچانیست نام کردند و فرمودند که
ان کدام خیرست که در حق خدا بیگانه نیست
اما مردی باید که در کار و فرمان او تقصیر نکند
تا سر چه خواهد بود سوره نگاه خواجہ هشتم برآید
کردند و فرمودند که دهنی بخیرست خواجہ هشتم را

مجلسیوم و جاوید از دستان نشسته بودگان
از محابده متقدمان سپهر نورد و فواید اربابان
میان پیری منهن ضعیف و نحیف عصا بردستان
کرده آمد چون دید که اربابان نشسته اند سدم کرد
خواجہ عثمان از روی سرفرازست و طاسناد و مانتار
اورا در پهلوی خود آورد و دو حای داد و بشت اما
بهر خاطر خیرایش خواجہ عثمان شرک حکایت دیگر
رفت و در باز میس حال او مشغول شدند بر
افان کرد که امروز سیه و پنج سال است که بهرم ازین

جدا مانده است که از دور و فراق او عالم به تنهایی
و از محبت و ممان او خیزند اسم کجاست خواب آمده ام
فاخته برای آمدن او و سدا شد او در خواست و ارم
چون که خواب این سخن بچند سر در راقه گردانید
بود چون سر بر آورد روی موی حاضران کرده
که فاخته و اعدا صخرانیم از برای آمدن فرزند این
که جدا مانده همیکه خود دور و بجان فاخته نام گرفته
خواب این سخن بگفت که بر و سپرد و رفاند آن بفرمان
خدای عز و جل بعد از ما غایب از پیش خواب با گشت

سنوز در میان راه بود که آمدند باید و چشم
گر گفت گفت مبارک باد که بهرست در خانه آمد
پیر چنان دهان بجای نه رفت و از پیر خط خاشاک کرد
حکم پیر که ضعیف شده و در روشن گشت پیر با پیر
بجای نشاندند پیر با پیر و پیر و پیر و پیر و پیر
پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر
در با وجودم و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر
و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر
من آمد چنان که صورت اندر و پیر و پیر و پیر و پیر

وراند دست در زنجیر و دوازده گون می خورد
آورد و مرا نزد یک خود با پنهانید و گفت ای
خود بر پای من بنشین و چشم من را
و باز که دم خود را بردید و چشم من را
گفت خواست که حق من را
خواه عثمان و گفت ای که خود من را
که گوی آن خردک به خود سر در خیم من نهاده
گفت که ای پادشاهان خدا که با قدر من
را پوشیده میدارند و مرا فرمودند که این

از قدرت خدای عزوجل است بعد از آن بعد از آن
فرمودند که در روایت کتب چهارده از پیشین
خداست که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده است
خداست که فرشته او برده است بآن بیست و نه
که او است خدای عزوجل و اندک از آن فرشته بود
در آن که در یک سو مشرق و یکی سوی مغرب
نسب او اینست عالم الا که خدا عزوجل است و نام
او عالم است و آن فرشته موکل است و روز
آمدن در آن سوی مشرق است و در آن سوی
چون که بپایدارد و در آن سوی مغرب است

تاریکی شب نگاه میدارد اگرین نوشته روشنائی روز
را از دست بگذارد همه اندامان تاریکین روشن
گردند و هرگز شب بنامه و اگر تاریکی شب بگذرد
و صحت بگذارد همه عالم از اسنان تاریکین تاریک
و هرگز روشن نشود و پیش رو لایعی معنی رو بگذرد
و در خطای کشید و سیاه اندر وی است که رونی بگذرد
و میدانند که هر نقصان میکند و گاهی از اندکی
چون بعضی اید روزها روشنائی زیاده گردد و چون
نقصان کند تاریکی شب زیاده شود و نه در آن است که

گاه بر روز در استخوان و گاه بی شب گناه گرد چون
 خواجه این توان نام کرد چشم پر آب و زاری های
 بگریست و در عالم بگرود و فرود آید و برین
 مردان خدا باشد بر عالم بگرود و فرود آید
 که از خدا بخواهد می باشد چشم بگریست و زاری
 معاینه است و می بیند چشم بگریست و زاری
 معاینه است و می بیند چشم بگریست و زاری
 ناله و زاری است بگریست و زاری
 که بگریست و زاری است بگریست و زاری

دست کوراسمان است با درازا بدان دست گاه
میدارد و آن دست که در زمین است در بدان
دست گاه میدارد و از آن دست آن فرشته اگر گاه
به عالم عرق گردد و از آن دویم اگر باد بگذارد به عالم
از پسمان نماند زمین نیز و زیر گردد و بعد از آن هر یک
محل فرمودند که کوه قاف را حق تعالی بسیار فرمود
بزرگ آن کوه که گرد همه بسیار کشیده است و در آن
و همه چیز در میان آن کوه نهاده است و آن کوه از نظر
است و کیودی و پسمان و نیاز و زوغم آن کوه است

همی باشند چنانکه در کلام رسیده است و افزون بر
 این رسول الله صلی الله علیه و سلم آنرا تفسیر کرده
 گفت حق بجهان عالم فرشته فرود است که بر آن کوه
 نشسته است و هیچ روز نیست که بگوید لا اله الا الله
 سوال خدا آن فرشته را میبرد و در آن کوه نشسته
 است گاهی دست راست بر سر و گاهی دست چپ بر سر
 و آن رگهای زمین است که بر دست راست بر گاه
 که خدا سبحان خواهد که بر زمین تنگی گردان فرشته
 در زمان و به تارک زمین نکند رگها چون فرام

آرد ایهای چشما روخت کشید و بنات بر نیاید
چون خواهد که فراخی در زمین فرستد گنجی
بکنید و چون خواهد که خلق را برسد و قدرت خود
بنماید آن فرشته را فرمان دید تا زمین را احسبند
نعمت و جیستش آید اندر الزمه گویند پس بنویسند
تا اثر ما که فرغان باشد بعد از آن جیستش بجز
که شنیده ام از زبان شیخ عثمان که رفته و از کتب
الدین با عریقی قدس الله روحها چنانچه در اسرار
اعرافین منجسته دیده ام که خداست پس از کوه قاف

چهل و چهار جهان جز این جهان افزاید و است و هر
 جهانی از آن چهار صد و شصت است و هر قسم از این
 چهار صد این دنیا است و در آن جهان جای است
 است و آن مخلوقات که پس از آن جهان است که خلق
 نموده ای عز و جل بعد از آن فرمودند که پس آن کوه را
 در میان دو سر آن کوه نهاده اند و هر یک از آن کوه
 سه هزار ساله است و آن کوه و درونش ایستاده
 از خدای عز و جل را بگوید و سر آن کوه در شرق
 است و دم آن در جنوب بعد از آن فرمودند که

حضرت شیخ طاهر از روی حکم را اندک در نزدیکی طاهر
از زبان خواجیه مودود چنانچه در نزد علی سلیمان است
شیخ سرور را که در رویه طاهر بود بکثرت شیخ برود
از درون طرف ناپیدا شدند اندر و پیش میگویند و در
من و شیخ مودود چنانچه برود و این زمان نزدیک آن کوه
چهار چهار جهان که طاهر خوانید میسر شود و در میان
و فرمود که تو یکسایه می آوری دیده که در آن کوه
سنت و آن کاشف کردن این بود که در وقت حاجت
ملک پیدا شود و در آن کوه میماند و در آن کوه

نورالهدی میفرموده بود که در ویش وقت باطن چپن می
باید تا بهر ششونده که در حکایت شخصی آرد اورا معاذ
الله و اما در این کرامت تا دم گرداند بعد از آن
فرمودند که وقتی دعا گو بجانب شریف مسافر بود که
سهر را نام یاد نموده است اما بچپن دامن کر آن عاجز
هر قدری بوده باشد که در آن سحر در محله امام ابوالمکارم
هر قدری مسجدی را خوانده می باشد سحر و دامن سحر را
هم میفرمود که جواب برای سحر برابر مذکور است
که سحر دعا گو حاضر بود در نماز گذشت گفت خیر

طرف این سبب که در این طرف دست بدو اشارت
کردم و او هر دو را گوی در کجاست نشد چون بسیار شد
آن و انشعاب و آن بانی خبر را دست بگیرم که در آن
طرف که من اشارت میکنم به پسندید که مقابل است
پایه چون این بدیدند که میم بدان سمت بود که
میگفتم اقرار کردند بعد از آن عمل فرمودند که نشی سحاب
نواحی ماری را فرموده است و آن روز که در فرخ
را بیاورنده بود و آن آنکه کسی را ران نمی نمودم
از آنجا که از گفت و زبان بر دادم ندانید که در دانی باز

کمی ماردین باز کرد حق جهان بیکایه نوشنگا نرا فرمود
دوایغ را بر سر کشید و در دکان آن مارد نهاد و زمان آمد
که دکان بر بندان مارد دکان بر حسب اکنون دوایغ در
و دکان ماست کرد و در هر مقام زمین است و چون دوایغ
در دکان او بودی حید عالم از افکش آن سبوح و پاک
مخدومی حیدان بر سر بیان مبادک را اندک که چون
مردد شد حق بیکایه فرستد که نرا فرمان دهد تا دوایغ را
از دکان مارد بیرون آرند و دوایغ را بر سر کشید
و در هر مقام فرستد و ببرد و هر فرستد را نرا که چنان

چند است که در دنیا داند و اگر زمان دهد که هر فردی
را یک نفر کند او بر عالم را در یک نفر فرو برد و گاه
در دفع را بناید چون یکدم بزند و دنیا است بر او
کرد و گاه خواهد این خواهد تمام کرد و در سود و زیان
از عیب و عیبات در روز این گردد پس او طاعت کند
که هر یک خدا بخواهد که از آن عبادت است هر چه طاعت
مینست و عبادت انبیا و اولاد آن طاعت کردم است
که در آن روز که فریاد رسیدن و حاجت بخوانان
روا کردن و اگر سزاوار است و در روز آخر



باری وادان که هیچ محلی بهر این نزد یکت خدای تعالی
منست چون محتاج این قایم نام کردند خلق بارگشند
خواهر متغول شد و خود مدد یکت این درویش چنانچه
دولت ایسوس حاصل شد حیدر حاجی از فاضل کعبه که
بودند و همسران ریگوانیستند سخن در قضیت
میورده فاکت افشاده سر لفظ مبارک دانند که وراود
شایخ طبقات نوشته دیده اسم که فاکت از برای بریدن
حاجت بسیار خوانند میرزا مهدی و کمالی مشککش
آید فاکت را برین سوال بخواند که بسم الله الرحمن الرحیم

۱۲۵
مگر نشاءت عجب و داد و بخشش اسلام تر است و بیع گشته
دلیلی است در کتاب تو از برای این فرستادم
تا بزرگواران امتان تو معصوم باشند و نافرمان
انحراف از دین و بیعت و محول او بر چند از بزرگان
و معاصی کردن این سوره سول علیه السلام
فرمود که گویم است آن سوره گفت فاکم بعد از
مجهت جبریل علیه السلام گفت یا محمد بدان خدای که ترا
برای خلق فرستاده اگر سوره را بای روی زمین
مداغ گردند و درختان عالم قلم شوند و از ابتدا عالم

نار و خامت یک فقیه از قضیت ای سوره
فوقه بنشیند و بعد از آن سوره اوام را بخواند و بعد از آن
سوره را بخواند که سوره فاکه بر حیدر و او را بخواند
تفاسط بر کرا بیماری بود که از هیچ علاج نیکوئی
نمود این سوره را یا بسم الله الرحمن الرحیم چهار بار
بخواند و بعد از آن سوره را بخواند و بعد از آن
از برکت این سوره بعد از آن فرمودند که در حدیث
آمده است که اگر فاکه شفا و کفر و کفر و کفر و کفر
رست و حیدر و او را بخواند و بعد از آن سوره را بخواند

فرمان داشت بدست دو سطل بدست دو سطل چکان
بهر دو چون از بر علاج در روند و زهر را بخردند
مصلحت حاصل فرستاد و گفت که از دست بیماری جان را
ام و هر علاج که کرد مدهد شد اگر بدی نماند
قدم برنج زناده با خشک در بر دست قدم نهاد
شود و او را در دست در آید و او را در دست
برنج را در دست و یک بار در آید و دست
از آن رشید فرود آورده و در چهار و یکبار بخورند
و هر دو صید بخورند و صیده بود که از آن بیماری
از آن رشید صحت یافت از آن فرود کرد و قیام

المؤمنین علی رخی رسیدند بر سر چهاری رسیدند
چو آمد و برود رسید و زمان محبت یافت و شد
دیگر چون چهاری است که آمد گفت چگونه شما
آمد گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده بود
بیکه که گفتند در محبت شد بنور ارف تو
نکون کفر بود که از در ابا ز رحمت از سر نو شد
مردان ز رحمت بود آن شهر از سبب قاصد بود که
به عتبه کرده بود که گفت پس قاصد چرا نزد
بیر غطف مبارک را نذر کردی را می باید که در هر

که رکن باشد صدق ملتزم که صدق کامل دارد اگر
به فاخته خوانده دست فرو آورند هم محبت خود را
سوره فاخته که چهل و دو آیه است در دست خود از آن
فرمودند که در تفسیر آمده است که حق تعالی فرمود
ای را و دانست عبدان فرمودند که در تفسیر آمده
که حق تعالی به سوره فاخته را بکنام کرده است و بکنام
خوانده است و سوره فاخته را هفت نام است از
فاخته دوم سبع الشان سوم ام الکتاب چهارم ام
القرآن پنجم سوره المغفره ششم سوره الرحمن سیم
سوره الشکافی و از این سوره است هفت حرف

عرف نهاده دست از برادر اولی مرتضی کون
از نبودست خواهد شد و الحمد را با بجزو کاری
چهارم ازین کونرا از زینب و از قوم است
از راز نذر و از قوم کاری نیست چشم سلس
از بیعت است خوانند الحمد را با بجزو
کاری نیست چشم ظلم از ظلم است
الحمد را با ظلم کاری نیست چشم ف
ف از غزاق است و خواهد شد الحمد را با بجزو
نیت و در سوره ای عفت آیت است و در

تن آدمی هفت اندامست بران بنده گواهی هفت
 آنچه بخواند حق سبحان فای بر هفت اندام او را
 از آتش دوزخ نگاهدارد و از عذاب فرمودگار
 می نهد که درین حدیث صد و شصت و چهار
 است و در عالم کبک یک و شصت و چهار هزار
 پیامبر اند و هر یکی که درین صورت است
 ثواب اینها بری گزافست که در خادای ستمکار
 را بدیدد از مرتکب اینکار فرمودند الحمد را پنج
 حرف است حق سبحان فای فارغ وقت فرمودگار

کودش با نروزی پنج ناز است بران بنده کوهی چو
خویش گو با گنج و فتنه گریه با شعله بر نغمه
در هیچ وقت ناز نکرده باشد خدا بختا بنده بر دانه
فرمودند که بعد از اسرار و اسرار و اسرار و اسرار
بهشت شود حق تعالی بهشت بهشت آفریده است
بر که این بهشت حروف را با حق تعالی در بهشت
بهشت بروی آن ده گردانند تا در بهشت بهشت
در بهشت و را بدست عالمین را به بهشت
و خدا با بهشت ضم کنی برده باشد حق تعالی

۱۶۹
۲۸
همه عالم افزیده است بر یکدیگر بزرگ و صوفی و خواص
خدا بجای همه چندان نیکی و در دوران او بیست کند
و همه نهالشدی از او بران گن بنده بآن گروند اگر
راشش زلف است چون شش را از او ختم کند
بست و چه بخند حق نمیدانم و در زبانت
ساعت از دیده است پس بران بنده که این است و
مرد و بخت از هر گناهی که درین است و چه رسالت
کرده و بعد حق بسواست و خدا را که بکشد و ان بنده را
پاک گرداند و دران روز بران بنده ان محاسب کند
که با همه بقاء خواهد کرد اگر چه را شش حرف

سید صاحب را بابت وچارہ ضم کئی سہ ماہی
 تھا لیکن صراط را سے ہزار سالہ راہ او بدیدہ است
 بران بندہ کہ این سے حروف را بخواند حق سچا نہ گنا
 ان بندہ را از سے ہزار سالہ را وہن برق جہنم
 بگذرانند ملک بوم الدین را دوازده حروف
 حق سبحانہ ہر سال را دوازده ماہ از غریبہ است
 بران بندہ کہ این دوازده حروف بخواند گناہی کہ
 درین دوازده ماہ کردہ باشد حضرت عزت انہم
 ورگناہ ایاک فقید را بہت حروف است

را با جمل و ده غم کنی بخواه باشد حق سبحانه تعالی درود
است که روز قیامت روزی خواهد بود بیغایه بخواه
بزار سال چون این بنده این بخواه هر حرف بخواند
حضرت طریقت در آن روز میان بنده آن معامله
نویسد بقایان خواهد کرد و ای یک شصتین را باند
حرف سبب بازده را با بخواه غم کنی شصت و یک
باشد حق سبحانه تعالی در دنیا شصت و یک در دنیا
افزیده است تا پس بران بنده که درین شصت و یک
بخواند بعد و بر قطره که در آن و با باشد شکوای در دنیا
این بنده شصت گشت و با افزود بریدی پاک گردانند چنانکه

مردوز از راه در زاده باشد اجدادنا الصراط المستقیم
را نوزده حروف است چون نوزده را بافت
و یکم هم کنی مشتاد باشد پس بر که در دنیا هر حرف
باشد مشتاد و نازبان بروی واجب است پس این
بنده که این مشتاد حروف بخواند حق سبحان
تعالی آن مشتاد نازبان بروی ساقط گرداند
صراط الذین افاضت علیهم غیر المغضوب علیهم
ولا الضالین را چهل و چهار حروف است چهل و چهار
را با مشتاد هم کنی صد و بیست و چهار حروف

ما یستحق پس بر که این حد و بیست و چهار حرافت
بخازند حق سبحانه تعالی اورا چندانی نداد و در
که جز خدا متعالی دیگری ندانند و هم چندانی از گناه
پاک گردانند پس آن بنده چنان پاک شود که
امروز از مادر زاده است بعد از آن فرمودند
که وقتی برابر حضرت خواجہ عثمان فاروقی رحمۃ اللہ علیہ
در سفر بودم بر کنار رود جلد رسیدیم اینجا کشتی نبود که
بگذریم و با تقصیر میرفتیم چون نزدیک آب رسیدیم
خواجہ فرمود که چشم بر بند چشم بر رسم چون کشتی ده کردم

خود را و بیخ را برکنار و جبهه ایستاده دیدیم رهنما
تغیبت ما ندیم چون بمنزل گاه رسیدیم دعاگوی انصار
کرد فرمود که بیخ را تا تخم بخوریدم و پای بر آب نهادم
نگذشتم پس برگه فاخته را با صدق بخوراند بهر مسمی
که با مقدار گردن حاجات او روانا شد و فرای
قیامت چنان او در دامن من ماند چون خواج
این خواب را نام کرد بعد از بتاریفات مشغول شد
خلق و دعاگوی بازگشت انجمن سعدی و آنک
روز پنجشنبه دولت پارس حاصل شد سخن در او

و شیخ افق ده بود بر خط مبارک را دهند و او که
در خود و خلیفه کنند باید که آنرا بر روز پنجشنبه
آنرا بر روز پنجشنبه و اگر در روز شنبه
نخواهند آنرا به حال بگذارند که خلیفه شنبه
ست و خلیفه روز و شب بعد از آن در کار
مشغول گردد و در هر چه در حق باب حدیث
ست که تارک الورد و عنون بعد از آن بعد از
محل فرمودند که روزی مولانا رضی الدین از دست
خط کرده بازوی مبارک او فرود آورد و شکست

همین که بجا آمد اندیشید که این از کی باشد
معلوم شد که سوره یسین بعد از فرض باید و گوی
که بود آنروز که آنرا نذر بود در گناه فرمودند بزرگان
هم در بزرگان طریقت خواجہ عبدالسد مبارک
نام گفتندی رحمتہ اللہ علیہ وقتی از بن و طریقت
که داشتند ترک شده بود همان زمان طایف
او از داد که ای عبدالسد عیب این بود که کرده بود
مگر فراموش کردی و در تحفی که بود بخواندی را گناه
فرمودند که مشایخ و اولیاء و سنیاء و بزرگان

و نه که از آن خود بگذرد و بخواهد بر مردم
خود می شنودند از این مردم خود بگذرد و بخواهد
خود بگذرد که او را و که از آن بزرگان و بزرگان
است و از ایشان مانند همان میجو اینم و نخواهد
تا این او را و را و خود سازند که این و در
ماست از گناه فرمودند که چون مردم از خواب
شوند باید که هر یک از اینها را بر بختند و بگویند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی بنزل الرزق
سوالبر کنه از گناه بگذرد و بخواهد از شرط است

آورد بعد از آن دو رکعت نماز بگذارد و هر سه رکعت
قرار گیرد و مفتاد است از سجده و بقرآن نهد
مفتاد است از سجده و سجده بوسف بخواند بعد
از آن صد بار بگوید لا اله الا الله محمد المرسل
سبع و سه آیت بخواند و مفتاد است از سجده نماز
بخواند نگاه سنت نماز باید بگذارد و در هر
رکعت **لا اله الا الله** و در رکعت دوم **لا اله الا الله**
و **لا اله الا الله** بخواند بعد از نماز سنت باید دو رکعت
نماز بخواند نگاه صد بار بگوید سبحان الله و الحمد لله

رب من كل ذنب وانوب اليه الكاهن نازع
معداد بكنة روعده مستقر قلبه بنسبه وصد بار
بجان الله كونه سماوات الله اعظم وكبر
استغفر الله ربى من كل ذنب وانوب اليه
يكون بعد اذان وهو بار يگوید لا اله الا الله وحده
لا شريك له لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
وهو على كل شيء قدير بعد اذان سه بار استغفر الله
لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمد

والتقى لاله الامى القديم غفار الزمان
ملاهم رغبو بكشاف الكرامات من المكنون
واتوب اليه كبرياءه فرمودت يا بكيه
سبحنى محمدك وحياتك وحياتك وحياتك
الامى الكاه فرمودت يا بكيه يا بكيه
يا بكيه يا بكيه يا بكيه يا بكيه
يا بكيه يا بكيه يا بكيه يا بكيه
يا بكيه يا بكيه يا بكيه يا بكيه
يا بكيه يا بكيه يا بكيه يا بكيه
يا بكيه يا بكيه يا بكيه يا بكيه

[illegible]

مشبه به دل حکیم نور محمد بیان بردن مومن و ملام
 مذکور و علی ابن صادق ناظم صاحب کتب
 و بعضی عربی و الفصحی فریغ غریبی و حبیبی و
 رحیم بنیم غنی حواد فلاح عظیم طیب طاهر
 مطهر خطیب فصیح سید متقی دار امام شافع و
 سابق مقتصد مهدی حق مبین اول آریط برادر
 رحمة شفیع منفع محرم آمرناهی حکیم و حبیب
 منیب شکور اولی عبداللہ حبیب اللہ خیر علوی
 لکھنؤ لکھنؤ لکھنؤ لکھنؤ لکھنؤ لکھنؤ

و بسم نسیب کثیر کثیرا بر حشاک با ارحم الراحمین
الکاه این ده و بفرستد اللهم صل علی محمد و آل
بیت من الطهوره شیخ و ارحم علی محمد و آل محمد
من الرحمة شیخ و باریک علی محمد و آل محمد من
البرکات شیخ الکاه است اگر چه بخواند بعد از
سه بار بگوید قل اللهم مالک الملك نافذیرک
سه بار بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله
الصمد تا آخر بخواند الکاه هفت بار بخواند فان
توالوا فخل حسبه الله لا اله الا هو علیه توکلت و

وہو رب العرش العظیم الگاہ سے بارگاہِ ربیلا
 محمدنا مالا طاعتنا یہ واعظ عنا واغفر لنا وارحمنا
 دشت مولانا فاضلنا علیہ القوم انکارین الظاہر
 برحمتک یا رحم الراحمین الگاہ سے بارگاہِ ربیلا
 اعفونی ولوالدی ولاستادی واجمع المومنین والمو
 والمسلمین والسلامت الاحیاء منهم والاموات
 برحمتک یا رحم الراحمین الگاہ سے بارگاہِ ربیلا
 الاول السیدی سبحان الباقی فی النسخۃ بعد الصدق علیہ
 ولم یولد ولم یکن له کفو احد الگاہ سے بارگاہِ ربیلا

اشهد ان الله على كل شيء قدير وان الله قدما
لكل شيء علما واحصى كل شيء عددا ان شاء الله المستجاب
استغفر الله وانوس اليه فوجه عبدك انم لا اكون
لنفس هذا ولا لقدا ولا موطا ولا حيوتا ولا شوا
ان شاء الله يا ربك يا رب العالمين يا حي يا قيوم يا الله
الا انت اسالك ان يفتح قلبي نور معرفتك ايا
ايها يا الله يا الله يا الله ان شاء الله بفت يا ربك
يا مسبب الاسباب يا مفتح الابواب يا مقرب
القلوب والابصار يا دليل المغيثين يا غياث

[illegible]

بالحمد والرحمن الخاء سه بار بگويد اللهم صل على
محمد وآله طيب وسلم اللهم ارحم امته محمد و
آله امته محمد و ارحم فرج امته محمد و
سه بار بگويد اللهم اني اسألك باسمائك العظيم
تقوى باسمائك وحقك وكرامتك باسمائك
الخاء سه بار بگويد الحمد لله الذي في السماء عز وجل
والحمد لله الذي في جهنم سلطانا والحمد لله الذي
في الارض والسموات لا اله الا الله لا اله الا الله
خبر الله الرحمن الخاء سه بار بگويد سبحان الله العظيم

منتهى العلم وزنة العرش وبلغ الرضا برحق كتاب السلام
الراحمين النجاه بكار كجود رحيث باندر باكر باه
نبياء و بالاسلام دينا و نبي و باقران امانا و بالكنه
قبول و بالاسلام نبي و باقران النجاه سه بار كجود رحيث
فردا و انت خير الابرار النجاه سه بار كجود بسم الله الرحمن
الرحيم بسم الله خير الاسماء بسم الله رب الارض و رب
السموات بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شئ فى الارض و لا فى
السموات و هو السميع العليم النجاه سه بار كجود بسم الله الرحمن الرحيم
من النار يا محمد بعد ان صدق بار كجود بسم الله الرحمن الرحيم

حق و المذاق حق و الموت حق و القبر حق و السؤال
حق و الصراط حق و البتران حق و النفاذ حق و الرزق
حق و الكرامت حق و معجزات الله حق و المعاني حق
و ان الله عز وجل اعلم ما ريب فيها و ان
الصدق موت من في القبر النجاه دست بالا كنه
و ان دعا كذا الله المزمورنا و رد حضورنا و
رد سفرنا و رد شوقنا و رد رویتنا و رد
رد و طاعتنا و رد غمتنا و رد محبتنا و رد شوقنا
و رد و قنا و رد و مملنا و رد خوانتنا بر جنتك

بالحرم الراحم الحکامه سبکداریست بخواند و بعد از آن
سوره یسین بخواند و بعد از آن سوره حمد بخواند و بعد از آن
سوره یسین بخواند و بعد از آن سوره یسین بخواند
بمیز بسیار و قافله اشراق بگذارد و در کعبه یسین
سلام و نیت یسین اشراق کند و در شفیع اول
قافله یکبار و است الکرم یکبار و اذان اول
الارض یکبار و در شفیع دوم قافله یکبار و اذان
یکبار و در شفیع سوم قافله یکبار و اذان اعطنا یکبار
و در شفیع چهارم قافله یکبار و اذان صد یکبار و در شفیع

پنجم فاخته و معوذتین یکبار و چون فارغ شود دعا
در هر رکعت صد بار از آن نماز داشت بگذارد و
رکعت بی سلام و در هر رکعت فاخته یکبار و معوذتین
و الف تحی یکبار و چون سلام بی صد بار بگوید
آمد و آمد کند تا آخر و صد بار در دو دست و
از آن متذکر و قرآن مشغول شود تا آن زمان
که وقت استوار و آید نماز استوار بگذارد و
رکعت در هر رکعت فاخته یکبار و الف تحی
بار و کلاه نماز پیش بگذارد و بعد از آن دو رکعت

صلوة الفجر گذاردن بی پنج سلام برده سوره و در
دو رکعت از اتم تر کثرت نام اعمد برساند
چون از آمدن آن بود که ابتدا بسم الله الرحمن الرحیم
از آن سوره البقره بخواند و مستعمل باشد تا
دیگر بعد از آن عدد بار لاجول و لا قوة الا بالله
العظیم بگوید بعد از آن سوره فتح بخواند ان شاء الله
هم یسألون پنج بار بخواند بعد از آن سوره قدر
قرآن بخواند مشایخ گفته اند خوانندگان این را در گوشه
نگهدارند ان شاء الله در ذکر مستعمل شود بعد از آن نماز

تمام بگذارد و دو رکعت نماز حفظه الايمان بگذارد
و چون سر بر زمین نهاده بگوید یا حی یا قیوم
غنیخ علی الايمان بعد از آن سوره واقعه بخواند و
ده بار درود بفرستد ان شاء الله الا و این بگذارد
و است رکعت بدو سلام ببرد و اندر آن سجده
و نیز و ای شش رکعت در دو رکعت اول
چنانکه یکبار و اذان نیز است الا رض یکبار و در
دوم در هر رکعت الحمد یکبار و الحمد یکبار
و در دو گانه سویم فاتحه یکبار و الحمد یکبار

و در ذکر و درود مشغول شود چون وقت نماز بگذرد
گوید اللهم صل علی ذکرک و شکرک و حسب عبادک
عبدان نماز خفتن گذاردن عبدان سنت نماز
خفتن چهار رکعت دیگر بگذرد و در رکعت اول
نماز یکبار و آیه الکرسی سه بار و در سه رکعت
هر سه قل بخواند عبدان حاجت خواهر روا شود
الکاه صلوة السعادت بخواند و در هر رکعت نماز
یکبار و انا اترکنا سه بار و آیه الکرسی یکبار و اخلاص
پانزده بار عبدان هر سجده بنهد و سه بار گوید

5

و بهی شکست آن بزرگان اگر وجود بخواهد که این را بکشد
نه گفت آورد و او بر آن نماز و تضرع کند و این بدو آورد
ترا آورد و بعد از آن در نزد دوستداران مشغول شود تا
صبح که در نیمه شب برین منوال چنانچه گویند بماند از سر گیرد
نه تمام الیوم و تمام الیوم و فی تمام الیوم و فی تمام الیوم
الحدیث و آنکه در این روز و وقت با بوسه و مسح
نیج او حدیث کرده و نیج احمد بر آن غزلی از حمد الله
و خوانده سیمان بعد از حمد و حمد و حمد و حمد و حمد
بودند سخن و در سبک و در لایلی میرفت بعد از آن بر قضا

را که سیدک سابق مملکت کند تا صد مرتبه بخانه
اند از آن پنجم مرتبه کشف و کرامت است پس برادر
خانه پنجم کشف و کرامت خود ظاهر کند بر این مرتبه
و سه دیگر نرسد و بعضی مدونه را هم باید که خود را
تا از زمان کشف کند تا بر تبه صد نرسد بعد از آن فرزند
در خانه نوزده سالگی در جنت تا با نوزدهم مرتبه در ملک
از آن پنجم مرتبه کشف و کرامت است پس خواجگان مملکت
که مردم خود را در این پنجم مرتبه کشف کند تا کامل حال شود
بعد از آن بعد از پنجم فرزند که در سلوک آمده است که

و مرق غوام جندیله دوی

مجلس شورای اسلامی ایران

این روزها هم در راه است

الدر علیہ وسلم دست خوانست بخوانست اول و دست

روسی سے ہرگز نہ ایسا کرے چنانچہ لاف و دھابت

این سند است غرضی که از مجرای حرام بر حرام است و مستحق

فوائد و حقائق و حقايق و حقايق

عزیز و نہایت عزیز چہ سب سے زیادہ محبوباۃ الہیہ و مودت علیہ السلام

ایں مسلمان از نو صاحب میری بر روی پشتا جب گفتند و می بود و می

آواز داد گویا با برادر از دروازه است از دست
و گشتی از دست خود بر چرخ کرد و از دست
ی ترید هم خود را کشید و بند را با خود است
چهار و گشتی که از دروازه ان سفید بند و بران برادر
باشند که از مراد که چنانچه امروز روز بازار است
و نیکو و هم لقب ایوان نند از خانه و سنان
با آواز آمد که ای وای بهشت و دروغ و دروغ
و هیچ نمی بر خود ملک است چه بتو دادم گفت خیر
خیر تا بر آید که عیب مقصود چیست لقب ای تو بید

که مقصود حق محبت لائق گوارش و احوال ای با نیز به تو
خود ما را میباید اگر ما ترا بطبعم نوبختی همین که او از بر آمد
خواهد بگویند خوار و که بجزت و جدل تو که در تو ما را بطبع
خود ای قیاس است میان عشق قیاس است در این پیش رو
با پیغم و بیگ آه محبت بچکن نش و دروغ را تا هر
کنم میروید پیش عشق محبت عشق و دروغ هیچ نیست
باز به عشق و محبت و عشق و محبت و عشق و محبت و عشق و محبت
بصری رضی الله عنه از خدایا از عشق و از عشق و از عشق
فریاد کرده که ای حق و ای حق و ای حق و ای حق و ای حق

مشهور و معروف است که در این شهر
 در این روزها که در این شهر
 که در این شهر و در این شهر
 چون در این شهر و در این شهر
 این شهر و در این شهر
 در این شهر و در این شهر
 در این شهر و در این شهر
 در این شهر و در این شهر

محمود که کرد و نوشت بدو او جهان مشغول شود که
سوی او کشید ایشان خدایتند و گاه خواهر حسین الحق
و الهی این نام است که قلم نه چشم بر آب کردند و این
مشتوی بر خط مبارک خود را در صم خود بر و بالی خود
بر کفید عاشقان عشقشان جهان پرست من بکنم
و نه الهی بار بگو بگو حسن بگویم ولی دلدار بگو بگو
عبدان عبد بن محفل فرمودند که عاشقی را بر سر قند
بازار عیداد هزار تازان و نیزه دار و دست نشاند
بای و در بادی از او هیچ سر بر رفت او رسید بگو

گفت

گفت معشوق من پیش نظر من نود و بقوت مشایده
خورا و لا و الونر سید عبدالرحمن فرمودند که وقتی
عباسی را به همراه خود برد و دست و پای بریدند
آورده اند که او در غنچه بود و کف دست او
رسیده او را و بخت داشت که او را بچو غرق است
گفت محبوب من نظر من بود و بقوت مشایده
خود نداشتم چنان که مشایده او معشوق و درم در
از خصائص ایشان نبود و کما و خواهم چشم بر آب گردند
از من مشغولی بیدرمان مبارک ماندند او بر سر قتل و

من درو حیرانم کین را ندن تیغش چه نکو خواهد بود
بعد ازین سخن در احوال عارفان و اهل سلوک اشاره
نمود و سر لفظ مبارک را اندک که وقتی خواهد بازید
تجاصی در مناجات سلوک و این سخن از و بیرون
آمد که گفت سلوک یک نشا نیست که ای با نیر
فصل ثلثا فی انکسار اول خود را سه طریق دانست
حدیث ماکن خواهد فرمودند که اگر مردم در راه طریقت
در آمد اول دنیا را و آنچه در دنیا است طریقی گویند
بعث خط بنزاری ندید و داخل اهل سلوک نباشند

و ازین بنا صد پیش ازین اگر نه از دست و پا
اگر در جوی که از سبک میگذرد ازین فرمودند
که چو از سبک تر شد که این عشق بود و عشق در میان
میگفت ای اگر تو هم بخت داری حساب بخور
حق را نه بخت بر سر ساله حساب بخور از آنکه
اگر نه بخت هزار سال است که خدا را سبک بودیم
مکتوب و جمله خود را آورده اند بی گفتن و آنچه خود
که اندر زمین و آسمان آمد و است از سبک در است
همین این بزرگ دین سخن گفت او را آورده اند

بگو و روزگار سخت انداخته است بر من
 گردانم و هر چه در دلم بود بگویم
 بجز آنکه در دلم بود و در دلم بود
 بود و هر چه در دلم بود بگویم
 گفت و بگویم که هر چه در دلم بود
 را فدای تو کردم و هر چه در دلم بود
 گفت و بگویم که هر چه در دلم بود
 و هر چه در دلم بود بگویم
 که هر چه در دلم بود بگویم

او را بهر حال که بود تا به خود صفت کرد که از
 خلق در میان خود و خلق دیگر بود و هر سال در
 کربلا می رفت و در آنجا می ماند و در آنجا
 ایستاد و چون روی از آنجا برگردانید و بهر
 یک از خلق می رسید از خود دیدم که چنانست
 خلق بیش از خود دیدم که چنانست خلق
 فانیات چنانچه پیش از من بود در میان
 خلق فرمود که هر که بود و در خود قسم
 از آن روی دوست خود بران آدم و کاه کردم

و عظمی و عظیمی را یکی دیدیم که در علم و عید یکی است و
یکی توان دید بعد از آن و بودند که چون عارف کامل
از حصار مقام بیرون آید و کار خود بیشتر میکند اگر
ازین مقام بیرون نمی آید و در هر مقام خود را به انقیاد
بخش در گناه پس که باید که در خود را به عیب نشود تا ضایع
نماند آنچه فرمودند که خود را به عیب بنزد گفتی که می شناسی
که حق تعالی آینه می ست اکنون من درون این خود را
نمایان می نمودم تا ندیم و سرک چنان و ما و می توانیم
بر خاست (و چون من غایب می شوم) ای این خوشی است

و این سبک را که گویان آید و بنام سبک برادر می رسد
و من در میان آن سبک را که بنام سبک برادر می رسد
انست حال که سبک را که بنام سبک برادر می رسد
گویند بوی از وی شنود از مادر وی راه عارف او است
که میراث جبری میراث بعد از آن فرمودند که عارفان را
مرتب است چون جان مرتبه برسد محکم عالم را و آنچه
در عالم است در میان دو انگشت خود بیند جان که
و فتی تا نیز را که سبک را که بنام سبک برادر می رسد
تا بدین حد از سبک را که سبک را که بنام سبک برادر می رسد

چند بنار از این دو بنایست می بینم از کلاه غن و کلاه
روشنی بر روی ققاده بود و فرزند مردی در میان
مردیست از آن دو بنای خود کرد و در میان است که در میان
و است و میشود پس از آن است که ای او در میان است و خوب
از دو بنای آن بنی درین محله فرمودند که کلاه و در میان
خارج است که صفات آن فرمودی بود از کلاه
که وقتی را بعد از نری راضی اند و عباد در غلبه است شرف
بود گفت ای خدا اگر بعد از نری مرادش بسوزند و من
کم های و عوی نیست بنویز هیچ نکرده با قسم و اگر کلاه

من جفتی را بهامزد از آنجی که صفت یافت و
رحمت او ستایی که بی نباشد عبادان و خود ندک
و نه عیب بی سلوک محبت و درون بر یکی اخلاقی
گن است بلکه بیشتر از گن و نه بر اچه توبه از عصب
بکاست و از عصب برار عین عجز از گن است و گن
بر اقله مبادک در اندک کمال درجه عارف در محبت
حق است که اول از خود بر خیزد عین اگر کسی برود
آید از انبوت کریمت عزم گوید و بعد از آن محبت
محل حکایت فرمودند که وقتی بر شیر شنج از حد کرمانی و

و منی خلقی در روزی که همه از طرف دین و سیاست
در شهر رسیدیم که از راه خلق کو بند پیش رسیدیم
و در آن روز هزاران بسیار از همه است و حاجت برداران
ای رسیدیم به زیارت کردیم و بنده گان دینی را در میان
چنانچه روزی در مسجد جامع و خلق و عاقلی و من
از صدالین گران و خلق فغان نماند و عمری
و دیگران را بودند مردی بود که خلق او را می عارف
گفتندی از حد مرد و بندگان بود از دستان حق درگاه
چند برابر او نشسته بودند حکایت مردی بود که

چیزی و عوی بکند تا در آن بین خلق اظهار کند
 بداند که او مدعی دروغ و دل سست اخوان مردی
 بران محمد عارف در محبت بود محمد عارف متکلم
 فردای قیامت در پیشان را عذر خود میداد
 بجمع معتقدات خواستد کرد و او را بکار احسان و عذر
 آورد از حد و شوار امروز گفت این سری در کلام
 کتاب است و بداند که خواجگه عارف را نام کتاب
 یاد بنویسد باید سر در را آنچه بگوید و گفت در کشف
 رنجیب است از دگفت نام را بنامی در دست بنویسد

194

او در کوفه تیر و کب و خفتن بود و دست
بر آن چوب در حکم فغانی تا آن چوب نام
تخت بعد از آن و آن گویان از سبب هر روز
که اظهار کنم هر روز شیخ عثمان در نزد قدس
الروح روی سوری من کردند که حاضر باشی بجا
خدمت ایشان این سخن گفتند در و پیش را اگر
اشکر کرده بود و از شرم تنگیست بر خود دعا می
دزد بر حلقه کرده چهار قرصی جوین کشید و جانب
از دست به تاب کرد اندر پیشی و خواهم بود عارف

پیر و پادشاه که در دین و دنیا قوت بی حد و اراده
شدن و قوت نگاه در دین و دنیا بود و قوت در دین و دنیا
را در دین و دنیا قوت در دین و دنیا بود و قوت در دین و دنیا
روم بعد از آن چنین حکمت برست مستور و مستور که خود را
و شرف دانستم چون نفی سبب از سبب بود و مستور و مستور
و طبع حق از راه مستور و مستور و مستور و مستور
آمده که در دین و دنیا قوت در دین و دنیا بود و قوت در دین و دنیا
مستور و مستور و مستور و مستور و مستور و مستور
یا چنین حکمت را که در دین و دنیا قوت در دین و دنیا بود و قوت در دین و دنیا
است و مستور و مستور و مستور و مستور و مستور و مستور

انتهی

آنکس بهشت را چکند بعد از آن این اشارت بر او
 مبارک را بخند که اگر بخواهد بر ناعد و غافل
 بار روید تا بدین حد رسیده و اگر به صلوات
 ماوست که بر شما میزد و گاه خواب چشم بر آب
 گردنهای بیدار شوند و گفتند در این راه بسیار مردان
 را عاجز کرده و در رویش عاجز را بر روی رساند
 گاه بعد از آن محفل بود که گناه عشار اهلان بر
 زبان ندارد که چو هستی و حوار داشتن برادر رسد
 را بعد از آن بعد از آن محفل بود که در رویش از حد

و از او بندگان حق بود و گویند که اهل دنیا و دنیا دوست
مستور اند و اهل آخرت در آخرت مستور اند و
حق که اهل سلوک و معرفت در یوزر اند و اهل سرسب
که اهل سلوک دارند بعد از آن فرمودند که عبادت
اهل معرفت با حق با حق انعام است گفت چون
معارف خاموش باشد مرا و حق آن باشد که با حق
سخن گوید چون چشم بریم زند و لب بریم نه لب
و بگوید سر بر ندارد تا سر افیل شود و در بسیاری
که بجزای مشغولی و از دلخواه فرمودند که خواه و خواه

حضرت گفت که سواران باشند از چاره بدتر عبدالران
 فرمودند که عده است شناختن حق تعالی بر خنجر باشد
 از خلق و خاموشی در خوف انگاه بدترین محراب
 ملک است و فرمودند که وقتی که تمام کرمای رحمت الله
 علیه را پرسیدند که چند سال است که از خلق غارت
 گرفته گفت سی سال است که از خلق غارت گرفته ام
 زیرا چون شناخت خدا تعالی آمد تعلق از خلق
 خود بخود بر فاست بعد از آن فرمودند که چون خدا را
 شناخت از خود را از همه خلق غارت نباشد هم بهتر

بندار که در دفع است الحاق فرمودند عارف کیمی بود
که هر چه از دهن حق بیرون آید دل خود بر دارد و بلند
دوین دوست هیچ چیزند ارد تا یگانه زده و یگانه شوند
که کمال است حال عارف سوختن باشد خود را در راه دوست
بعد از آن فرمودند اگر چه فردای قیامت کیمی ز نام
محبت برین صورت بهشت فرستد پس او بنابر
تجلی راه ندهند الحاق فرمودند که درین راه هیچ نه
ازین جنبه که می بیند با سنده او را زبده و نه او را هم
و نه او را هم چون این که هیچ باشد نه هیچ باجه

شده آن در روزی که از قلم طری بناید آگاه
فرمود که آنکه از معرفت بخیرد و کوی
دوست جوید که معرفت نمایان و آن روزی
پای که از وی چیزی بپایان آورد و از غنی باشد
که از وی خبری بناید آگاه فرمودند که عارف بزرگ
عارفان از عارف نیست و از وی عارف معرفت
فرمود که تا پا و نیارد بعد از آن فرمودند که این است
برگزیده دوست از ایشان و شوق بسیار است
بقام وصل فرمودند که از وی شوق تا آن زمان

سب کر از می به معشوق و دوست همیشه بود
مشا به هر سبک گوید و زیاده از میان بخت و فتنه
ان نظر فرمودند که در هر جای آب روان اواز کی
که می شنوی که چنگ و آواز بری آید چنین که بدر یک
ساکن شود آواز نماند پس در هر جای سبک
معشوق رسد آواز فریاد و نماند صدای آن
که شنیدم از زبان شیخ فغان که روزه رستم
که خدا پیراد وستان شد و می که در گریزان
دخا از رو کند و دم مانده و نماند و خوب گوید

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

عزیز در من چه بود و من در تو آن سعادت گزین زلف
آنکس و من چه بود که آنکه از طرف تو حاصل قبول
کرد و آنچه در من بود و من در تو آن سعادت گزین زلف
بستم و من در تو آن سعادت گزین زلف
آنکس و من چه بود که آنکه از طرف تو حاصل قبول
کرد و آنچه در من بود و من در تو آن سعادت گزین زلف
بستم و من در تو آن سعادت گزین زلف
آنکس و من چه بود که آنکه از طرف تو حاصل قبول
کرد و آنچه در من بود و من در تو آن سعادت گزین زلف
بستم و من در تو آن سعادت گزین زلف

[illegible]



را در بیان آموختن و نه چنانکه بنده میپندارم و خود را
مستحق نام از زبان او را بار خواجگان را در رفته
است که اگر کسی را این ستمدست به عیب بداند
حق قاتل او را دوست میدارد اول آنکه ستمی چون
ستمی است در باب ستم ستمی چون ستمی است
بالمعنی ستمی توانی چون تو اینج راجع به از آن
که اگر جهان بطلب کرد خانه کعبه را و کشتن
از دست ستم بدو فایز نفا خواهد بود و احوال محب
و محبتان این را که بگوید کرد و عمل و محبت

طاف کنند چون غبار از دست می سپردند و می کردند
بند و بند و بخت و بخت که در محبت میان و بی محبت
عمر است که سر نهاده اند و خوارند و زده اند این علم طاف
ما هر چه بود و در زمانه هر طایفه است گندنا چنان از آن
طریق را روند و غفلت این سر است که چون بقی برود
عمر است و این را انداخته برای محبت و غفلت و سودند
بر کارهای خفیه با کارهای آشکارا می رانند و در هر طایفه
سپارند و همه از آن بر حفظ مبارک دانند که این همه
گفتگو و مشغله و حرکت از این سبک و خفیه و سادگی

و این طایفه

مجلس

عشق و محبت و ایام این چه برون پرده است اما
چون درون پرده می بیند که بیرون و درون
پیدا است و اگر می کشد و فریاد می زند
که ای دلبر می چند است که کجاست
و عجب است که هر چه می بیند و می شنود
سب و فریاد چون غلام این فریاد تمام کرد و
گفت ای دلبر که کجاست و دوست پادشاهی
به صورت پادشاه در زیر کلاه سبک و فریاد
مخفی در محبت بنک بود و فریاد مبارک را اندک در محبت

آنکه در است سیر تو در محبت و در محبت
اگر که محبت بکنان تمسید از سید این باشد که
او نیز یک سر و در هر یک در محبت جان بخشیده
او هم بداند که هر یک در محبت یافت
فرمود اگر چه چند روز در محبت بکنان
است آن بود که محبت بکنان بکنان
و یکی او باشد و اگر یک در محبت بکنان
ناید چند روزی بر توبه که او چون ایشان گردد
و آن بود که محبت بکنان بکنان

که صحبت بیکان به از کار رنگ و صحبت به از بخت
از کار به باشد از کار به بود این به کار به
که چون خدایت به خطاب به رفتی به خدایت
باد شاه عراق بقید آمد و بود که اگرستان شوی
و یک عراقی بتو ازانی خواهم داشت باد شاه عراق
گفت من اسد ام خواهم آورد و خود بود رفتی به
یعنی بالاسلام قبول کن یا شیخ
باد شاه گفت بکش من اسد ام قبول میکنم عزیز تو تمام
بیاور و ند سیاف را بخواند از باد شاه بد بکشی و در یک

و اما چون حال معاینه شد روزی سهوی عرق کردن
من نشدیم هم بگو تا آب و هندالها و بکشی و گرفت
تا آب بپسندی الحال آب آوردند و گوزنه بپسند
بدست گرفت من و این آموخت آب بخار هم گرفت
او با دست برای او در آورد و نذر و نقره آب
ببارید و بچین کردن هم از آن آب خورد و عرق نمود
که در گوزنه کلی آب بهار بچین کردن و برداشت
و او عرق سهوی عرق کردن گرفت با من و این
ممن عرق کن تا درین آب خورم و مرا بگفت ایستاد

۱۰۰
۱۰۱

عند کرد و گفت تا تو این آب بخوری منم بشنم
خدا را او بهر آن گویزه بر زمین زود بگشت و آب
هم بر بخت آنکه عمر گفت که من این آب نخورده ام
و تو بهر کرد و بودی تا تو این آب بخوری منم بشنم
مرا امان باشد عز از کیاست او متعجب شد و فرمود
که آن دانه هم به پادشاهان او را مصالح بدی است
آنها هر در رعایت صلاحیت و زبده چون بادشاه
مرا را در حق آن بار بردند چندگاه برآمدند و
صحب او در وی انتر کرد و جانب عمر به جام کرد و گفت

گفت تا بیان آردم عز او را طلب کرد و ایان عرق آرد
او ایان آورد و مسلمان شد و عمر خود را که آنکه ملک
عراق بنمود و او هم بادشاه گشت مرا ملک عراق کار
نی آید لیکن از ملک عراق یکید بهی میانه داد
و به معاش مرا کفاف باشد عمر خود را صد عتبه قبول
کرد و درین میان بادشاه عراق گفت مرا و بهی
خراب می باید داد و نامن آنرا ابادان کنم عمر
کس از او نماند و در عهد و ولایت تقصیر کرد و هیچ جز
خراب نداشتند و عمر یان بادشاه صورت حال بار

فر

گفت بد شاه گفت محفل بود در آن شب
که یکس عرقه تخمین آمدان بنو ندم بنم
خراب شود خرمای ندامت بواسطه آن بود گوی
بعد از آن خواب چشم بر آب کرد و گفت بی کیا
آن باد شاه که از حد مردان و عاقل بود نگاه
لفظ مبارک را شنید که صحبت نیکو بین بار آورد
این مصرعه بر لفظ مبارک را شنید مصرعه محبت میان
که به از طاعت است آگاه بیدین عالم فرمود که ای ملک
در صحبت می نویسند که در راه محبت به حاضران

بر سر دروید اول حاضرست مثاب و عدد و
لاجرم و ایم اود بر عیبت و حیرت بسند و عجم
ست مثاب و حق و ایم اود بر عیبت است سوم
حاضرست مثاب و لاجرم اود در طرف بود و بدین
بر لفظ صواب کتب را نه شده لام از زبان شیخ الاسلام
و این طایفه از نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه و نه
گردد گفت انگاه که علیه مرد در عالم غایب هیچ باقی نماند
گفت نمایب که گردد فرمود انرا مانده چه فرشته کرد
چپه و وقت ناست شمال روی هیچ گناه و توبه و...

فرمود

و بود هر چه بخت گزیند با او محبت کند و دوستی بکند
و در دنیا با او نام نبرد و آگاه شود که در دنیا
چنین باشد و در آخرت عجب که بر طریقت بود
که تره شوق محبت چیست عز خود که بشود و شوق محبت
بود از حق تعالی که مری می رساند بنده را در آستانه
پیدا آید و بگوید اندک دل میند در ماندن و در اندک
او ترسد اما مگر حق را دوست دارد و از او منقاد
و بود آگاه و آگاه محبت الدین و او را اندک خواهی رفت
مبارک را ندک نشان محبت است که طبع با شیخ و

بترس که دوست بماند بعد از آن محبتی محسوس نمیشود
که در کتاب محبت نوشته دیده اند بجز او ستاد خود
بود تا شرف العالی که صاحب شرف الاسلام
بود و قیام در راه بود بجز او که رسید به شدت خیر
زیر و با صفت که نو داری و پیش فرستاده است
و او را میگوید گفت خوف من از دو چیز است اول
آنکه بترسم که بنایید مرا از خود برانید که نوید مرا
از ترس ایان که بوقت مرگ ایان خود را بگذرد
برم کاری کرده باشم و گرنه جمله اعمال و عبادت تمام

کرده باشند و گرنه جلد اعمال در طاعت ضایع کرده اند
 بعد از آن بعد از نماز هر روزی که روزی بخیرست و نماز
 هر روزی بخیرست و روزی بر زمین نهاده بنشیند و سوال
 کند که بعد از استغفار است چه چیز است فرمود که صحبت
 کنی و امیدواری که قبول خواهی بود این نشان استغفار
 است اگر چه پرسید که در میان عارفان
 گفت آنکه پیوسته فانی باشد و در اندیشه و محبت
 عارفین بماند و بعد از آن فرمودند که اگر صحبت کنی
 که حرف بودی از عمل او و امید از فضل او شدی که

کاه عرصه شگفت که فرزند شرو جهان چند غیر بود
که به خبر است اول عالمی که سخن او از علم بود دوم
مردی که در طبع بنود سوم عارفی که خدا بر او
صفت کند بعد از آن فرمودند که خواجه فزونی
مهری در مسجد کنگری نشسته بود با صاحب دولت
بر کعبه سخن در محبت ملوک صوفی از زبان
سوال کرد که صوفیان و عارفان این طالب اند
که دلهای ایشان از کورست بهرست از او غافل
است و اینک میوای دنیا و آخرت صافی شده پس

چون چنین مشوره در وجه الحق یافتی خایه بیا رعبده از
جلد محو است خانی را بپزد بپزند و از غیر دوست
ببد نگاه مالک شوند نه مملوک نگاه و نمودند که
نه رستم است و معلوم میسکن اتفاق اهل محبت منجم
طیقات پس اختلاف که کشند از سوی اندر
مکن صدای برون آمدن نه بر سوم دست و نه معلوم نگاه
فرمودند که عارف دشمن و ناست و دوست بولی از
سبب ترا که در چهارده از غل و غش و صید خبر ندارد
و بعد از این پرسیدند که عارف را گریه بود فرمود که آری

اه چندانکه اورد و چنانکه بود و چون چنانی فرست و چون
وصال میسر شد از آن زمان که شود ایام و فرموده که خدا بر
عاشقانش که این نزد دوستی حق و دوستی گویا میزند و است
چیز است که از عالم موجودات باو نیست و نمیدانند که
در عالم چیزی موجود است یا نه که ایشان طایفه مضی و معجز
اند بعد از آن فرمودند که هرگاه دوستی حق در عمل و جان
قرار گیرد پس او را و عجب است که در هر دوسری خبر بود
را نه بیند و اگر به بیند عاشق صادق بناسد و نگاه دارد
و این حکایت گویند که وقتی خواجه داد و دهانی را دید
از درون صوفی که بیست و بیرون آمد و باستان و در و دیوار

بخدمت حضرت مولانا سرور سوال کرده اند که چندیست که چشمم بهین در کجاست
فرمود که امروزه چهل و پنج سال است که چشمم را بسته ام تا اگر
خدا می داند بگویم زیرا چه از غیبت پناهشده کرده ام
عجبست حق تعالی که در هر حکم عید امان فرستاده
کنند که شیعیان هم که فردا این قیامت حق تعالی اعمال
از اولیا مطالبه کند و حق سبب آن بود که چون او
را برگزید و از او اختیار کرده اند پس او را بدانند که
سپاهان این و را بنده نبود و احتمال کنند که ایشان را
حکامی راحت بود اما فایده بعد از آن فرمودند که

و بعد از آنکه از دست او جدا شد و رفت
که بعد از آنکه از دست او جدا شد و رفت
که بعد از آنکه از دست او جدا شد و رفت
که بعد از آنکه از دست او جدا شد و رفت
که بعد از آنکه از دست او جدا شد و رفت
که بعد از آنکه از دست او جدا شد و رفت
که بعد از آنکه از دست او جدا شد و رفت
که بعد از آنکه از دست او جدا شد و رفت
که بعد از آنکه از دست او جدا شد و رفت
که بعد از آنکه از دست او جدا شد و رفت

علمه که بغیر او نظر نکنند آنگاه فرمودند که وقتی در بخارا
مسیافر بودم بزرگ را دیدم که اینجا بزرگ وقتی
نزدیده بودم از حد مشغول امانا بنیاد رسیدم که ای خواجه
چند مدت باشد که شما را بنیاد آید گفت امروز سال
ست که این درویش را بنیاد است و اینجا بود که چون
در دوشگاه من بجای رسید که نظر بر وجه داشت
مجلس حضرت افشاران گرفت روزی نشسته بودم
مردی پیش من میگذشت بطرح و رغبت نظر بر او
کردم که آواز داد که ای مدعی دعوی محبت ای
و به بگری نظر کن چنان که او از من جدا شد

سودم که گشتم بر زبان راست بجام مناجات گفتم
اهل دیده بیکو که بفرقه نظر کند کوز باد میوز این
مخفی بگو نگفته بودم که بر دو چشم من نه بینا شده بعد
از آن سخن فرمودند که حق تعالی آدم را بهای فرموده قضا
اوست تا در نماز شکوه بجه در قیام بایستند و دل در
محبت بپوشد و جان بپندار قرب قرار یافت
حسرت بپوشد قرار گرفت مصلحت افزینش او را
در عالم از برای آن بود که نگاه فرمودند که هر گاه بود
از این گمان دین برابر که سرچشمه نیادی در مناجات

این سخن گفتی که الهی مرا چون خودای قیامت بداند
تا بسا بر انگیز گفتند ای خیر دوست که تو می کنی گفت
آنکس که دوست را ببیند باید که خود او را
ببیند و این را دوستی نباشد (نسخه فرمودند)
احبت بران میده که بدو نکش بیاید و در حق
گذارد اگر گرسنه باشد طعام بخورد و اگر بر سر
باشد طعامه نفس خود در بر او کند اگر حاجت
بود حاجت بود حاجت او در دامن قرار کند
باید که هر حال آنکس را محرم گذارد و از حال او پیران

به شد که بجز حاجت آمده است که در میان این
عمر که درویشی چنین است نگاه و بودند که
و عاوی برای شیخ عثمان در روز رحمت الله علیه
سیستان صاحب فرمودم شیخ شهاب الدین غزنوی
را در اینم از مردان بزرگ و اولیای
حق بود و بیست و شش سال را در ریافتن و زنده
رسم بودی هر آنکه که آمده بودم زرفتی و اگر
بر منته آمدهی حاجت نقیض و بدو دادی و نمود
نیکو نداده بودی که صاحبهای دیگر از عالم غیبی

انقض چند روز که دست ایشان بگذشت نمودند
آن در ویشی فرمود که فیض پیران این بود که ای
و شیعیان بر جم ترا پیدا شدند و در راه حق شما پیوسته
و فیض طاعتی و طاعت بندگان خدا را برادر پیوسته
تا از ما بایست که خواه فرمودند که ای در ویشی بر که نیست
بافت از سخاوت یافت و بر که صفت از صفا
بعد از آن بعد ازین محل فرمودند که در ویشی بود از حد فخر
مراد از رسم بود اگر چیزی فخر رسد همه بدرون
وادی و است که با را از غیب کردی شود در قافله گذرانند
چنانچه رفتی و در ویشی شما است و در ویشی بر ویشی

بر سر وقت اور رسیده اندک طلب کردند اندرونش
اندرون رفت و توان چون موجود داشت پیش
آورده و کوزه آب با شد که درویشان گریسته بودند
درویشان و توان تناول کردند و گفتند که این دیگر
که رخز کرد و را بر چنین باید داد و کی گفت دنیا و
دین در هر پیش گفت سبب دنیا در فساد است
و بعضی آغاز کرد که درویشان بخشنده گانند و شد دنیا و
آخرت دادیم دعا کرده بفرستند بخیر حال اندرون
جهان که حال شد که در دنیا در صلح او بزرگ مقام

موجودند که خلق خدای بخور دهند و باز می گشتند
پسین خلق در خودند که دیدار محبت عاشق کس است
که از مرده عالم دل بریده گردانند آنگاه خواهی بود محبت
ایشان محبت است و این بار بیخ دارد یک دایم ذکر شدن
عظیم دویم الش عظیم کردن بر کرم حق سویم قطع اشتغال
بودن عاقل از سر غلطی که هست بریدن دایره هر خود
بر وجه غیر دوستی بر زمین چنانچه در کلام آمده و مانع شود
قل ان کون اما رکم و اربا کرم و اعدائکم و انشواکم و عشیرتکم
و اموالکم و انتم فتنه و انما به یختصمون کفر و افساکی

ترغیب و تنبیہ الیکم من راسد و رسوا صفت محال
دوست کریمت از ایشان بود بر چهار منزل و در محبت
دویم پیوست سویم حیا چهارم عظیم الحاکم فرمودند که در
دوستان حق صادق کسی است که از مادر پدر و فرزندان
و برادران و زمان ببرد و بسوی خدا و رسول خدا را بد
و بدو سیخ خدا از همه بزرگ شود کسی محبت است که بر حکم
لحق اعلام اسد بوقت بی نیازی رود تا در دوستان
صادق باشد بعد از آن فرمودند که ایشان را رفیقان
عاشق بوقت بی نیازی بود و ایشان بوقت حاجت نیاز

دوست بود آنگاه فرمودند که غرض از این امر اینست که هر که
از علمیه را میسریند که عارف است گفت کسیکه دنیا
را ترک کند و هر چه باریشند از دوسخ او را نشمارد کند از آن
فرمودند که چون راحت یافتن در عبادت محبت آید
از خود و نفس بگذارد آنگاه فرمودند که بگوئید چه چیز
در جهان است که در دستان باده و دستان بامشند و هر که
در جهان باشد بگوید بگوید و صفی کنند و بدترین چیز
اینست که در دستان از در دستان جدا کردند صفی
کرده پس بداند که از حق عالمی صفت و نیست عبادت است

که در دست خدا بنام یکم حاضر شود و فرود از ترک آنجا
گرفته است از دنیا و از نفس بیداران فرودند که عارفان
در محبت کمالی شوند ای کاش بار دوست ماند و با او غنی
در میان گفتگو می ماند بیداران بر حفظ مبارک دارند
که صادق در میان عارفان اوست که در ملک اوج
جبر نیاید و او در ملک بیکس نباشد بیداران بیداران
محل فرودند که در حق سمع و بوی محبت حق در دست افتاد
سیکست بر عارفان فرود آید و بر سر او بنشینند و باز
در کنار او بنشینند و باز در دست او پس بیداران

برینین زود که چون از شکسته ران پدید آمدن
و چون بداد چون و چوایان فواید نام کرد
کتاب الحمد لله رب العالمین روز بخیر دست
پایوس حاصل شد شیخ شهاب الدین صاحب قسطنطنیه
از مدینه من کرمانی که در مدینه است حضور و در وجه
نظر و مدینه من کرمانی در قسطنطنیه در قسطنطنیه
مبارک برانند که عارف کسی که از قسطنطنیه
خبر خدای جان و مگر بنام و استقامت یکی که است
غرض و در قسطنطنیه است که در قسطنطنیه

و بر کس شکایت کند و نگاه در مورد که توکل عقیق است این
که بر منتر ابراهیم علیه السلام حیرت علیها السلام بیاد داشت
بی شکایت قال و الذک فدا جبر ابراهیم حاجت اگر
گفت ایوی تو نه پیرا که اگر در پیش از خویش غایب
شود بعضی بقایه مجبور باطن حاضر خود بعد از آن
که اهل سلوک را در عقیق توکل اتفاق سب کرد
غیبات شوق عشق اگر ایشان را استقامت دره
دره گردد و اندک ایشان را با هم مخرج کنند و بگویند
ایشان سبکند از تن جدا ایشان را غیر باشد نگاه

فرمودند که شکل عاروس بختی آن بود که مجذبات شد و در سکر
الکاه فرمودند که خواهم چنین رختی از عید پر سبندگی بخت
کسی گفت آنکه میرید و گردانند از سه چیز اول از علایق
و از اعمال سوخته از خلق نادان سه چیز برسد و گردانند در عالم
نوع که کسی نباشد از آنجا فرمودند که در علامات عارف
پرسیدند فرمودند عارف کسی است که در راه عشق بر
جزا و دیگران نه بیند اعتبار از فرمودند که شنیده اند از
نزدیک پرسیدند که چند خبر است تا آن فرمودند و او را
نخوان گفت گفت اول با دوا عشق در گدازد و حیات

در احوال و انشی رفتن نیز که موی دور لب آمدن و رفت
فکر خاصه در ساعتی که نظر بر احوال می بود بعد از آن
فرمودند که شنیده ام از برادر شیخ شهاب الدین سهروردی
که پسندیده در دنیا ازین سه خبر نیست اول محبت
فقر دوم حرمت اوها سوم ترک دنیا و جاه و ملکات
در توبه افتاده بود و بلفظ مبارک را ندانم که توبه چند
مقام است اول و دوم بودن از جاهات و ترک گرفتن
از نظرات و روی گردانیدن از ملکات و دور ماندن
از غیبات و درست کردن توبه و ملازم بودن به توبه
و ادای طلبه طلب کردن و توبه فوت از غیبات و غیبت

فوت انگاه بعدین عمر فرمودند که رسول میانه عیدم
فرمودند که منصف ترین مردان است که در عید بودند
و در شش شصت و نوبت ترین مردان است که قادر بود بر
ترک گرفتن این عید از آن فرمودند که قرار گرفتن درین
و غیرت بگی ادب محویت دوم تعظیم حق بعد از آن
فرمودند که در مقام اسرار کن است اول سبب دوم
سوم این عید از آن فرمودند که وقتی شیخ الاسلام ابو
شیخ رحمه الله علیه را پرسیدند که شوق بالا ترا محبت
گفت محبت زیرا که شوق از وی بر خیزد انگاه گفت

چون او از او آید برآمد جلدی را بر او می کشیدند
 فکر زده سیم کوفتی خانه برایش می کرد که چه بر او
 نگذاشتند گفتند ما بر کس نگذاشتیم که از تو عاصی شود حق
 خانه فرمود هر دو جلدی من قیمت شما و بر چه دشتا
 ست بر دست ایشان اشکبار کنم و فرزندانشان او را
 خادم شما کنم بعد از آن فرمودند که محبت و قناعت
 وصال و حرمت با طلب وصال و حرمت با طلب وصال
 بعین من دیده فخر محبت است که نگاه دارد چشم خود را
 و گوش خود را بگذارد و فرستد بعد از آن فرمودند که

و حق

حق خواجه جنبه اودی رحمه الله علیه را پرسیده گفت
در حاجت گفت اگر بخت تو رخ بر دست راست
بیارند و بگوید تا بروست جب می باید تا در کج
فرمودند اهل بختی که بر بنده و نه که در دزد بود
معرفت و مصلحت الهی و اناس و اناس و اناس
فرمودند که در محبت اولیا آمده است حق خواجه را
کرده است خبر را در بختی از ملاک خویش بعد از
فرمودند که در محبت اولیا آمده است که حق تقا
چون محبا سر زنده کردند با نوار و نوار حق را در دست

سند چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
نظر کرد حق را بر دید که حق را بدین طریق نشان داد
از جهت آنکه حضوریت نه از اوصاف است بلکه
آنست اوصاف حق شایع در نگاه خود و در روی
خاست که عاشقان را دعوی محبت میگردند صادق
و غایت که چند شریکند و نگردد و اگر در محبت صادق
نشوند شریکند و نگردد که روی خود در میان محبان
نمودند خود پس خدا آید که روی عاشقان او را در میان
دور کنند بعد از آن بر حق صابر که را ندانند که در محبت

مجلس
شماره

حسب کسب اند که بواسطه دوست داشتن دوست میشوند
که اگر کسی را دوست داشته باشد دلش عاشق نشود مگر آن
محبوب خود را که در هر حال و هر جا و هر وقت و هر
مکان بخندد و نگاه او را بر سینه خود نهاده بخندد
گفت محبت دوست چنین بود نگاه فرمودند که
بود از حال خود ناچار و میباید دوست باقی متوان
عمالی را بود هیچ را خبر نمود و با غیرش قرار نگیرد
فرمودند که روزی مالک را باران هوا بر سر رسیدند
و در وقت آمدن مرد نگاه او را چگونگی بود فرمودند که

کند بدو نگاه موی البته او را و ضمه حاصل آید و حق وصال
بعد از آن فرمودند که راجع بهری را سوال کردند که
فاضل ترین اعمال چیست گفت عمارت روقات است
بر وجهی و هر که دعوی بندگی کند و در بندگی بر آید
کسی درست آید که راز در دست خویش قایم گردد و
برادر حق باقی و مخلص آن بود که دوست خواند و
لقبش آن بود که دوست گوید پس جواب بگوید که
یک بندگی و فی نیراک اهل محبت را نه رسم است و نه
رسم و نه جواب آگاه فرمودند که کشیده ام از زبان

تقریر

حضرت علی بن عثمان از روی خود می خواند و صدای او
چون در است به گوی می شنیدند و از برای او در خدمت
اشی برده و از خدمت تزلزل نداشتند و در آن
آویخته و دست نداشتند و او را هیچ ستادگاه نداشتند
عارف که بود که چون به صدای خود در شب بادی
نمی شنید نگاه فرمودند که خواجواد اهدا شد تقوا و چشم زار
کردند که ای فلان بسیار برای این سوز زود که پیش
مرگ با صاحب آمدند نگاه فرمودند که اهل محبت با هم
اندیش که در میان ایشان و در میان حق تعالی قرار

آنکه فرمودند که هر فردی که بکشد از این
چیز عجب شایسته باشد و شایسته است که در یک سال
نشود و آنکه هر فردی که بخواند سود بآورد و بگوید که
بخواند و بعد از آن آن خودت را دوست داشته
آنکه فرمودند که هر فردی که بخواند آنکه
از سواد و قلم و خط و کلام و هر یک از این
نور شده باشد و هر یک از این که بکشد و هر یک
از این که بخواند و هر یک از این که بگوید
و هر یک از این که بکشد و هر یک از این که بخواند

و هر یک از این که بکشد و هر یک از این که بخواند

و در مورد فکرم و در احوال غریبی بی آن که از خود
بیداری بی آن و شکیان نگاه نمودم که اهل آدمی
و خاک است پس که بود آن برونه سبب است
در باطن باید داد که در حقیقت کند مع گرد و آلود
و اگر بگذارد و فرمودند که چون صفی نشانی
که به با فرزند برادران و نگران گردانند و از هر
معلوم طعم و فرزند و چون به احوال با سخت
و به طعم که معلوم را با سخت طعم نشانی
و به باطن با به احوال خبر ندارد که یکی روزی

و چون پدید آید اگر در وقت غیب پنهانی رستند
 تا چون او گفت که به جهت گفت صفات خود
 تا خدا اجابت به رت اسما و بصر بعد از آن
 فرمودند که در میان از بزرگان شنیدم که خود را
 بر سه مرتبه است اول نماز است سب دوم ترک
 معاصی است سوم خود را پاک کردن است از ظلم و
 حضور است نگاه فرمودی بد که حضرت محیط و
 معرفت را چندی از محیط پس خدا بجا بگاست
 یعنی بجز خدا را معرفت بنده را بی خدا می نمودیم

او صفای بود و گاه فرمودند که ما شیخ را در مقام
دیدیم که گفت ای برادر من در دست من
چوبی را که در دست دادی باز آن را بدی بر سر
او باز آن را گفت که تو به وضوح صحبت
در میان این دو که اولی کم خوردن از پیر و دوم
دوم کم گفتن از پیر و سوم کم گفتن از پیر و گاه
فرمودند که این سه چیز است اول خوف دوم رجا
سوم محبت پس در نفس خوف شرک گناه است تا
انداختن کثرت با وجود در حق رجا طاعت مستحب است

شهری بپسار و در جات بابی و در ضمن محبت
احسان مکر و است کردن است تاریخی نوعی حاصل
آید عارف در محبت کسب کسب کسب کسب کسب
ندارد مگر ذکر گفتن را خواهد درین خواهد چشم
کرد و بود کسب فرستوم جایگاه مدفن مانواید
انجا خواهم یافت یعنی در اجیر برستم هر کس که
کود و عاقل بر این است و عاقل عاقل از آن
اجیر رسد و اندو از اجیر از آن چندان بود
پنهان زنده و سلامی چندان بود و چون قدم نهاد

خویش را رسید جان را حلال شد که از خود افکند
نیت از سر بدی و ناکت و روز خویشت
که عیسی از میان خود که در جامع مسجد امیر دولت
پادشاه حاضر شد و در ویان و وزیران و اعیان
مردانی که بر سر او نذر خدمت کافر بودند خرم
عکس دولت افتاد و او بر حفظ مبارک دانند
که در جای بزرگ همه بزرگ گفتند چرا که گفت از آنکه او
حسرت بر صلیب عیسی خرم بلی است که بر سر
دولت را بدست از آنکه فرمودند که او خاست

کہ اور بدل یاد کن نہ بیزبان سخن برید کہ دانی از
 ہم خبر آورد و آنکه فرمودند کہ در کتب محبت
 آمده است کہ سخن سچانہ حق صبر نماید کہ ای سچ
 چون ذکر من بر تو غالب آید من عاشق تو شوم
 آنکه فرمودند کہ عارفان الحق ب صفت اند
 بر صفا کی عالم می تابند کہ از نور عارفان همه عالم روشن
 است چون خورشید پس این فوائد نام کردند بگرد
 ابد و پیش ما را اینجا آورده اند کہ در فن ما اینجا
 خوانند بود میان چند روز ماسفر خواهم کرد شیخ علی

سپیدی ز فزون شد که نشان جویش نادر و پهل رود
که خلدوت و سواره بقطب جبار دادیم که در بی مقام
اوست بعد از آن چون نشان نام شد بر دست دعاگو
دادند دشاگوی روی بر زبانی نهاد فرمود نزد بکتر
بیا نزد بکتر شدم و دستار و کلاه بر سر نهاد
و عصای شتیج عثمان آورد و نه بدست داد و ردای
در برد عاگوی کرد و مصحف و غلین و مصداق
و گفت پس ایامت است از رسول و مصلحت
عبد و سلم که بخوانان ما رسیده است می قرار و ان

[illegible]

که بکس که بدو دشمن شود از دوستی خود بفرماید
از صوفیه این محبت چنانست که اگر بپسندید
نماند بگذاری که ما را فراقت نیست که کرد
حکمت میکرد تا در مانند کان را و افتادگان را
بر جای که برسد ایشانرا دست گیرم خواهم چون
خواهد نام کرد و عاقلی بنفارت سرور قدم بود
که روان شود غیر دشمن که طبع را بود بر فور
روی سوی من کردند و میرفاسند فاکتور خوانند
و گفتند برو و بر جای که بروی ترا بخ و در بر جای که

فرموده باش باز روی برین بن آورد و درون
شدم و در حضرت دلی آیدم سگونت کردم
خواجه جانان عالم و راه جهان و گوی
روی ندیده چهل روز نگذشت که ایستاد
بیاید خبر کرد که حضرت شیخ ایمن بن معین السلام
بعد از آن شدن است و دو روز حیات
بودند بعد بر دست حق پیوستند تا آن شب
و عاگوی نجار خراب بر معصوم بود در خواب
که خواب معین ایمن در زیر طریقی رستاده و در میان

ARCHITECTURE

Dr. Zakir Husain Library

JMI, New Delhi-110025.

MANUSCRIPT

من سر و قدم نهادم از انان حال باز پرسیدم
فرمودند عذا بنجای مرا بیا مرزید و شرد یک
هر شی مقام دارد تا اینجا میباشم این بود خواب
علوم ریاضی و خواهد بود که درین مجموع
نوشید شد ای حد علی ذلک گفت

در این مجموع و در این مجموع
در این مجموع و در این مجموع
در این مجموع و در این مجموع
در این مجموع و در این مجموع

۱۲۹۳ هـ - ۲۴ - من الدين حسن متجري دليل المارفين ۱۲۹۳ هـ
A-109 محمد الندي

(C) من ۸۷۵ تاريخ الارواح ۲۳ - عثمان هشاروني خواجه ابن الارواح

A-109 (109) فوالد الساجي
۲۲ - قطب الدين بختيار (109) ارفي خواجه، فوالد الساجي
محمد الندي
۱۲۹۳ هـ - ۲۴ - من الدين حسن متجري ۱۲۹۳ هـ

